نقش و جایگاه زینت و تجمل در سبک زندگی اسلامی

مهدی عارفی جو

بسم الله الرحمن الرحيم

نقش و جایگاه زینت و تجمل در سبک زندگی اسلامی

نویسنده:

مهدی عارفی جو

ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

نقش و جایگاه زینت و تجمل در سبک زندگی اسلامی

مشخصات کتاب

نگارش : مهدی عارفی جو

تقدیم به

بسم الله الرحمن الرحیم

نیّر اعظم، رحمهٔ للعالمین و رأفهٔ للمؤمنین، نور الله الذی یستضآء به حضرت محمد بن عبد الله صلّی الله علیه و آله و السّلم، شجرهٔ النبوهٔ، موضع الرسالهٔ و مختلف الملائکهٔ.

و جانشینان بر حق او به ویژه نخستین آنان، باب حکمهٔ ربّ العالمین و خازن وحیه و عیبهٔ علمه،اسدالله الغالب، علی بن ابی طالب علیه السّلام و نیز غریب الغرباء و قتیل الظّمآء حضرت سیّد الشهداء حسین بن علی علیه السّلام او که سرخی عاشقی را بر سینه آفتاب نشاند تا تلألؤ و حرارتش حیات بخش عالمی باشد به گستره تاریخ.

و تقدیم به او که بر این خورشید اقتدا نمود تا سرخی عشق را به افق سبز انتظار پیوند دهد، المتخیرهٔ الإعادهٔ الملّهٔ و الشریعهٔ، المؤمّل الإحیاء الکتاب و حدوده، حجهٔ بن الحسن العسکری عجّل الله تعالی فرجه الشّریف.

سپاس

حمد و ثنای بی حد مخصوص خداوندی که نعمت اندیشه ورزی و قدرت کسب معرفت را به انسان ارزانی داشت تا از آن بهره گرفته و مراتب تعالی را بپیماید؛ همو که سزاوار ستایش ابدی وازلی است.

خداوند زیبا و زیبا آفرینی که انسان را به عنوان اشرف مخلوقات در زیباترین صورت و سیرت خلق نمود تا وی والاترین زینت زمین از میان آفریدگان باشد و نیز نعمت بی دریغ خویش را ارزانی مان داشت.

اکنون که به فضل پروردگار یکتا و با لطف و عنایت اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السّلام این نوشتار را به اتمام رساندم وظیفه خویش می دانم تا از بزرگوارانی که در تهیه این پژوهش این حقیر را یاری رسانده اند کمال قدردانی را نمایم و برای همگان طول عمر با عزت، عافیت و عاقبت بخیری را مسئلت می نمایم .

پیشگفتار

خداوند تبارك و تعالی مستجمع والاترین صفات و عالی ترین مقام ها است و بلکه خود صاحب و آفریننده این صفات می باشد، او که ابدی و لا یزالی است صفاتش نیز چنین است.

یکی از صفات الهی زیبایی و جمال است و از طرفی هر صفتی از حق به مخلوق تسری می یابد، و هر موجودی جزئی از آن صفات را دارا می باشد و آن را به نمایش می گذارد.

زیبایی نیز از این امر مستثنی نیست؛ به تعبیری دیگر زیبایی حق و کامل، خداوند متعال است و از جانب خدا در خلق به ودیعه نهاده شده است.

از دگر سو یکی از صفات خداوندی زیبایی خواهی است که به طور قطع در موجودات نیز شعاعی از آن نمودار است و هر

موجودی به حکم فطرت و غریزه خویش به دنبال زیبایی ها است و از آنجا که همه موجودات مخلوق خداوند تبارک و تعالی هستند: «الله خالق کلّ شئ». و خداست که همه چیز را آفریده است و هر چه را آفریده در نهایت زیبایی و آراستگی خلق کرده است: «الذی احسن کلّ شئ خلقه».

از همین رو این جهان سراسر زیبایی و زینت شده است و بنابر این هر کدام از موجودات می توانند با اندکی پی جویی، زیبای خود را پیدا نموده و در کنارش به آرامش برسند و نیاز فطری خویش را ارضاء نمایند و بدین ترتیب این موجودات، خود محدود بوده و افق اهدافشان بسیار ساده و فرودین است و به همین جهت در قالبی محدود به نهایت لذت می رسند.

در این میان، انسان، مسجود ملائکه و به عنوان اشرف مخلوقات و خلیفه خداوند بر روی زمین قرار دارد و از همه موجودات به خداوند نزدیک تر است که به همین دلیل نیز صفات الهی در او عالی تر از موجودات دیگر ظهور و بروز دارد.

زیبایی و زیبایی خواهی نیز از همین سنخ می باشد که این نشان می دهد وی بیش از سایر موجودات نیاز به زیبایی دارد و به دنبال آن است اما چون وجودش رو به کمال است و کمال خواه می باشد در تعالی هیچ صفتی سیری پذیری ندارد و هیچ نیازی در او نیست که به اغناء و رضایت برسد چه اینکه این جهان محدود بوده و نمی تواند پاسخگوی او باشد و این باعث می شود تا این موجود هیچ گاه به سکون و آرامش کامل نگراید و بلکه هماره درصدد یافتن راهی برای ارضاء خواسته ها و نیازهای خویش است. حال آنکه مسیر پُر فراز و فرود و خطر پذیر پاسخگویی به نیازها؛ بدون همراه برای این نابلد راه بسیار سخت و جان فرسا است و حتی وی را به شکست و درّه هلاکت می کشاند.

از طرفی خداوند حکیم این موجود را بی راهنما نگذارده است بلکه از همان روز نخست برای آنان حجت و دلیلی انسانی قرارداده، رسولانی که از سویی فرستاده خداوند هستند و از سویی دیگر از خود مردم و همچون آن ها می باشند: «قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحى إِلَيَّ أَنَّما إِلهُكُمْ إِلهٌ واحِد...»؛ « هُوَ الَّذی بَعَثَ فِی الْأُمِّيِّينَ رَسُولاً مِنْهُم...»؛ « وَ قالُوا ما لِهذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعامَ وَ يَمْشی فِی الْأَسْواقِ... ».

که هر کدام از این برگزیدگان، مردم را به سوی خداوند با محتوایی یکسان می خواندند: «... أَنَّما إِلهُكُمْ إِلهٌ واحِد...». گر چه هر یک روشی خاص داشته و برخی برتر از بعضی دیگر و کامل تر از آنان به این عمل همت گمارده اند که در این میان ختم المرسلین و اعظم النبیّین محمد بن عبدالله صلّی الله علیه وآله والسّلم با کامل ترین ادیان یعنی دین اسلام برای مردمان مبعوث گشته است و چون آخرین پیامبر و دین اسلام خاتم ادیان بوده است به همین جهت قرآن که برنامه دین او است تحریف نا پذیر و پایدار تا قیامت باقی خواهد ماند و ائمه طاهرین علیهم السّلام که جانشینان بر حق آن پیامبر صلّی الله علیه وآله والسّلم می باشند به عنوان ثقل اصغر تبیین کننده ثقل اکبر و تکمیل کننده حلقه دین می باشند.

از تعابیر و صفاتی که مبیّنان این کتاب درباره آن به کار برده اند موارد متعددی به چشم می خورد که در نگاهی کلی آن را نور مطلق که غروب و افول بر آن راه ندارد، اساس و زیر بنای اسلام، گنجینه ایمان، دوای شفا بخشی که با بودن آن درد و غمی نیست، مایه عزت و سربلندی و حقیقتی است که پیروانش بی یار و یاور نمانده و خوار و مغلوب نخواهند گردید و واردان به حریمش در امنیت هستند، ریسمانی است که از هم نمی گسلد و پناهگاه محکمی است که دست چپاول بدان نرسد.

حدیث درستی است برای کسی که آن را نقل کند و دلیل استواری است برای استدلال کنندگان و فیصل دهنده ای که دلایل آن خلل ناپذیر است و پایگاه عدالت و دادگستری و قضاوت عادلانه ای است برای کسی که در میان مردم حکومت و قضاوت نماید.

دریای علوم و سرچشمه های دانش و راهنمایی است برای متفکرین، ناصحی خیر خواه و راهنمایی صادق و وسیله هدایت و رستگاری است و راه مستقیمی است که رهروانش را گمراه نمی سازد و حاملانش را به سوی سعادت می برد و عاملانش را به مقام عالی اوج می دهد.

و گرچه وفادار به تاریخ است لکن تاریخ مند نیست و بالأخره قرآن کتاب انسان سازی و انسان شناسی است: «لقدانزلنا الیکم کتابا فیه ذکرکم افلاـ تعقلون». به گونه ای که در برخی آیاتش مستقیماً انسان را خطاب می کند و در دیگر آیات به تبیین شاخصه ها و قصص عبرت آموز می پردازد به گونه ای که راه را از بی راهه تمیز داده و انسان را هشدار می دهد و پرده غربت از راهنمایان و پرده تزویر از دروغ پردازان و راهزنان بر می افکند.

به همین جهت اگر انسان ها به ثقل اکبر و در کنار آن ثقل اصغر تمسک بجویند از هر خطری در امان خواهند بود و در سلامت، مسیر کمال را طی می نمایند و در سرای پسین به آرزوی خویش نائل می گردند.

از همین رو در این نوشتار سعی بر این شده است تا با تبیین بخشی اندک از مفهوم و نوع نگره قرآن به زینت و زیبایی و تقرب به آن، زمینه تمسک جستن از این کتاب آسمانی در این ساحت برای رهروان حق و عدالت میسر گردد و بتوان سبک زندگی مورد انتظار دین اسلام را در زمینه زینت ها و تجملات در نهاد خانواده و بالطبع اجتماع پیاده سازی نمود؛ باشد که مقبول صاحب و حافظ این کتاب، خداوند قاهر دانا قرار گیرد.

الهی تقبل هذا القلیل من العبد الحقیر والحمد لله رب العالمین

طرح مسئله

عنصر زینت و زیبایی یکی از مهم ترین مقولاتی است که در آفرینش وجود دارد و خداوند خود زیباترین است و هر چه از این زیبای مطلق آفریده شده نیز به سیره زیبایی متصف است که این امر باعث گردیده تا نظام آفرینش سراسر به حضور آفریدگان زیبا زینت داده شود؛ بنابر این تمام عالم دارای زینت است.

در این میان انسان به عنوان اشرف مخلوقات گرایش بسیاری به زینت و زیبایی دارد و به خالق خویش اقتدا کرده و همچون او دوستدار زیبایی و زینت است و می خواهد از این عنصر به شکل گسترده در زندگی استفاده نماید؛ اما شیطان به عنوان دشمن او هیچ گاه سعادت و کمال انسان را نخواسته است بلکه هماره تاریخ با رفتارهایی سعی کرده مانع مسیر تعالی او شود.

زینت و زیبایی و گرایش به آن ها که می توانـد مایه تقرب به زیباترین زیبایان و خداوند تبارک و تعالی شود و از این طریق تعالی انسان را به ارمغان آورد نیز از تسدید راه توسط شیطان در امان نبوده است.

این مهم باعث گردیده تا خداوند از ابتدای آفرینش انسان، برای وی راهنمایانی ازجنس خوشان قرار دهد آنانی که البته زُبده گزینی شده اند که پیامبراعظم صلّی الله علیه وآله والسّلم به عنوان خاتم پیامبران با کامل ترین دین و عالی ترین کتاب مقدس و با ارائه سبک مطلوب اسلامی و انسانی از زندگی در این جهت نقش آفرینی کردند که ما نیز برآنیم تا با تأکید بر قرآن به عنوان ثقل اکبر در کنار عترت اهل بیت به عنوان ثقل اصغر، به تبیین این سبک از زندگی در حوزه زینت و تجملات اشارتی داشته باشیم.

به همین جهت در این نوشتار سعی گشته به معناشناسی واژه زینت و واژگان مشابه آن و نیز تبیین مفاهیم مرتبط با موضوع مذکور پرداخته شود.

در این میان قرآن با ارائه شاخص هایی از سبک مطلوب زندگی به داوری درباره هر سنخ از زینت ها می پردازد و مواردی را برای آن شامل می داند.

از منظر سبک زندگی اسلامی، زینت و تجمل گرایی وجودش مطلوب، بلکه ضروری است و گاه بدان امر نموده است اما این دین با ارائه دلایل و ویژگی هایی، افراط در تجمل گرایی را مذموم می داند.

اهمیت پژوهش

یکی از امیال نهفته در ذات انسان غریزه زینت و احساس تجمل است؛ انسان چه مرد و چه زن همواره با آراستن خود به انواع زینت ها خواه دنیوی و خواه اخروی همچون لباس زیبا، به کارگیری بوی خوش، داشتن اندام مناسب و پوشیدن انواع جواهرات و تزئینات خواسته است بخشی از شخصیت خویش را به نمایش بگذارد اگر چه جلوه غریزه تزیین در مورد زنان از نمود خاصی برخوردار است اما هرگز قلمرو آن محدود به زمان و مکان خاص و فرد خاصی نمی باشد.

در این میان بسیار شده است که انسان ها در گرایش به زینت و تجملات راه افراط و تفریط را پیش کشیده و از مسیر منحرف گردیده اند.

از این رو و در زمان پیامبراعظم صلّی الله علیه وآله والسّلم سعی شد تا مردم از راه افراط و تفریط دور و مشی اعتدال پیشه نمایند که برای رسیدن به این مهم با تشکیل حکومت اسلامی به مرکزیت مدینه و با استفاده از قدرت حاکمیت و همزمان با توسعه قلمرو اسلام، تمدن اسلامی پی ریزی و اجرایی شد که طی آن نشانه های کفر و شرک از ظاهر و باطن و اندیشه های جامعه اسلامی رخت بر بست و شعائر اسلامی جایگزین آن شد و این روند رو به رشد ادامه داشت و بیش از پیش تمدن اسلامی در جامعه نهادینه می شد تا آن که نبی اعظم صلّی الله علیه وآله والسّلم رحلت فرمودند و پس از ایشان حاکمانی بر مَسند قدرت تکیه زدند که تن پوش حکومت برای آنان دوخته نشده بود و این مفسدان شایسته آن نبودند و به همین جهت تا پیش از حکومت علوی جامعه از تمدن اسلامی عقب ماند و این مهم به کناری رفت و فراموش گردید که در زمان حکومت علوی سعی بر احیای این تمدن شد که البته بد خواهان آن حکومت اجازه و فرصت احیای کامل را ندادند و اندکی بعد، حکومت، دگربار به دست فاسقان و مفسدان افتاد و این روند ادامه داشت و اگر چه در این رهگذر برخی حکومت های شیعی مانند آل بویه و حکومت سادات مرعشی در شمال ایران و مانند آن ها وجود داشت اما نوعاً دچار ضعف شده و نسخ گشت تا آن که در سال۱۳۵۷ه.ش با اراده ملت ایران و رهبری هوشمندانه معمار کبیر انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی قدسّ الله نفسه الزّکیّه حکومت اسلامی دگربار تشکیل گردید و در جغرافیایی به وسعت ایران نظامی با حاکمیت صالحان آغاز گردید که از همان ابتدا ابتنا بر احیای تمدن اسلامی بود لکن باز نیز بد خواهان فرصت را سلب نمودند و با تحمیل جنگ و ترور، سعی کردند مانع از رسیدن به موفقیت این نظام گردند تا آن که در سال های اخیر با رهبری حکیمانه امام خامنه ای أیّده بروح القدس و قدرت گرفتن نظام مذکور، گفتمان تمدن سازی نوین اسلامی دگربار مطرح گردید و بنا بر انتظار معظّمٌ له می باید جوانان و دانشگاهیان در این حوزه ورودی وسیع و هُشیارانه داشته باشند چه اینکه به فرموده حضرتشان مصداق عینی و خارجی برای پیشرفت با مفهوم اسلامی آن ایجاد تمدن نوین اسلامی است.

و این تمدن دو ساحت دارد: یک ساحت ابزاری و دیگری ساحت حقیقی و اساسی است که این مورد دوم تعریف می شود به سبک زندگی اسلامی و در ابر منظومه مفهومی تمدن نوین اسلامی، سبک زندگی مهم ترین نقش را ایفا می نماید که خود این سبک نیز مجموعه ای است منظومه وار که ساحت های مختلف زندگی را شامل می شود و زینت و تجملات یکی از کلیدی ترین این بخش ها است چه اینکه هماره تاریخ خط مقدم هجوم دشمنان اسلام به باورداشت ها و بنیه جوامع اسلامی از طریق تجملات و زینت ها بوده و بالطبع خط مقدم آسیب پذیری جوامع اسلامی نیز همین عنصر می باشد. بدین نحو که دشمنان اسلام با ملحوظ دانستن گرایش شدید انسان به زینت و تجملات، به سرگرم نمودن مسلمانان به این امور مبادرت نموده و آنان را غافل از ارزش های انسانی و اسلامی می نمایند و در این صورت است که هویت اسلامی فراموش گشته و دیگر چنین جامعه ای دارای قدرت نخواهد بود.

چه اینکه در مکتب دفاعی اسلام آنچه به عنوان قدرت مطرح است، بیش و پیش از آنکه تسلیحات نظامی و ادوات جنگی باشد قدرت ایدئولوژیکی این دین است و این امر باعث گردیده تا دشمنان اسلام در طول تاریخ و از زمان نبوی تا بدین روز با وجود قدرت برتر مادی نتوانند پیروز نبرد گردند اما آن زمان که باورداشت ها و ایدئولوژی های اسلام در جوامع مربوط به آن به

فراموشی سپرده شد دیگر آن جامعه قدرت نداشته و سلطه کفار را بر خود خواهد دید که نمونه محسوس آن اکثر جوامع اسلامی بلکه تمام آنان در دنیای امروز است به جز جامعه قدرتمند ایران اسلامی که به همین جهت نیز این نظام بر خود فرض می داند تا به ترسیم تمدن نوین اسلامی همت گمارد.

در این میان، پژوهش حاضر نیز خود را موظف دانسته تا با پرداخت به موضوع زینت و تجملات در قرآن و روایات اهل بیت علیهم السّلام، با توجه به شاخص هایی که کتاب مذکور در این زمینه بیان نموده نوع نگره این کتاب مقدس نسبت به سبک تجملات و زینت ها در زندگی مسلمانان بپردازد تا راهنمایی برای تشنگان اسلام و پیروان سبک زندگی مطلوب آن و پاسخی باشد برای مکاتب و نحله هایی که برخی اعتقاد به مادی گرایی محض داشته و آخرت جویی و حتی آخرت پژوهی را امری بیهوده دانسته اند و نیز دیگر مکاتبی که زُهد پیشگی مطلق و رُهبانیت را ارزش دانسته و معتقدند، زمانی آدمی در سعادت و مسیر هدفش گام بر می دارد که رُهبانیت پیشه کرده و زندگی دنیا را ترک گوید و هیچ میزان وابستگی بدان نداشته باشد و جالب آن که این نحله ها محدود به دین و مذهب خاصی نشده و هم در اسلام چنین جرایانات انحرافی وجود دارد و هم در سایر ادیان و بنابر این شبهات مطروحه فرا ادیانی و فرا محیطی است و این در صورتی است که اسلام چون دیگر برنامه هایش گفتمان اعتدال و میانه روی را مطلوب دانسته و بدان می پردازد.

اهداف پژوهش

۱–نگرش علمی و فارغ از داوری سیاسی به موضوع زینت و تجملات. چه اینکه در دنیای امروز بیش و پیش از آن که بدین موضوع، علمی نگریسته شود، نگاهی سیاسی بوده و حکومت ها و مناشئ قدرت، خود را در آسیب شناسی و تصمیم گیری در این زمینه دخیل دیده و به دنبال رسیدن به منافع و اهداف خود از طرح این مباحث هستند.

۲– تبیین سبک زندگی اسلامی در ساحت کاربست زینت ها و تجملات، به گونه ای که بتواند الگوی مناسب و واضحی برای زندگی دوستداران این دین بوده و پاسخگوی شبهات نحل مختلف درباره ممدوح یا مذموم دانستن زینت ها و تجملات در زندگی و دل بستن یا عدم وابستگی به آن باشد.

پیشینه پژوهش

زینت، زیبایی و تجملات ابر مفاهیمی هستند که از گذشته تا کنون مورد توجه عامه مردم و نیز نخبگان جامعه بوده است و هر کدام از خواص جامعه به فراخور حوزه فعالیتی خویش سعی نموده اند که به گونه ای در این موضوع ورود داشته باشند هر چند گاه سطحی و ناشیانه یا حتی غلط و نابخردانه.

پیش از ظهور اسلام نوع رفتارهایی که به مقوله زینت و تجملات بوده یا دچار افراط و دنیا پذیری و تجمل پرستی بوده که مکاتب مادی گرا از جمله سر منشاءهای آن هستند و یا دچار تفریط و زُهد گزینی مطلق بوده است که مکتب عرفانی بودیسم و آئین زرتشت و ادیان تحریف شده یهودیت و مسیحیت مواردی هستند که نسبت به بهره گیری از زینت های دنیوی روی خوش نشان نداده اند و بعضاً نیز تحریم و یا دعوت به سوی رُهبانیت نموده اند.

اما دین اسلام با شعار اعتدال به ظهور رسید و این آئین که تکمیل کننده و خاتم ادیان پیشین خود بود و باید پاسخگوی تمام نیازهای واقعی انسان ها باشد، دارای جامعیتی بی نظیر است که برای همه عرصه های زندگی بشر برنامه ای ویژه و حکیمانه داشته و ارائه می دهد.

آئین مذکور به دور از هرگونه پیش داوری به رد و طرد کامل آئین های پیشین خود نپرداخت بلکه چون امضاء کننده آئین های

قبلی بود، روش تحکیمش نیز متناسب با همین ویژگی اجرا شد بدین معنا که در روش تحکیم اسلامی، احکام به دو گونه کلی تأسیسی و امضائی تقسیم شده و به همین جهت، گاه فرمان به نسخ قوانین می دهد و یا آنکه اصلاح می نماید و گاه آن را تأیید می کند.

در این میان زینت و تجملات نیز از دسته احکام امضائی و اصلاحی بوده و به گواهی آیات و روایات، اسلام در مورد آنان مشی طرد و نسخ را پیش نگرفته است؛ به تعبیر دیگر اصل زینت کردن و آراستگی را پذیرفته و ممنوع نکرده است: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زینَةَ اللَّهِ الَّتی أَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَ الطَّیِّباتِ مِنَ الرِّزْق...».

اما در میان آیات مختلف قرآن با ارائه ویژگی هایی برخی از زینت ها را مطلوب و برخی دیگر را مردود دانسته یا برخی را ممدوح و برخی را مذموم به حساب آورده است.

تبیین این ویژگی ها و توضیح و تفسیر آن بر عُهده نبی اعظم صلّی الله علیه وآله والسّلم : «وَ أَنْزَلْنا إِلَیْکَ الذِّکْرَ لِتُبَیِّنَ لِلنَّاسِ ما نُزِّلَ إِلَیْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ یَتَفَکَّرُون». و اهل بیت طاهرینش علیهم صلوات الله بوده که این امور باعث شد تا مردم با سبک زندگی مطلوب اسلامی در حوزه زینت و تجملات آشنا شده و آهنگ کاربست آن را در زندگی خویش داشته باشند که ناگاه حکومت پس از پیامبر صلّی الله علیه وآله والسّلم به دست نا اهلان افتاد و آنان که خود سَمبُل تجمل پرستی و زینت گرایی شدید و اسراف و اتراف بودند، مردم را نیز از باورداشت های خود و میراث نبوی دور نمودند و جامعه، مخصوصاً زمان عثمان بن عفان، رو به سقوط اخلاقی و انحطاطات اجتماعی رفت و تجمل پرستی و دنیا گرایی محض بیش از هر زمان دامن گیر جامعه اسلامی گشت که البته با وقفه کوتاه پنج ساله در زمان حکومت علوی پس از آن دگربار این روند ادامه یافت.

البته نباید در این میان نقش اصلاح گرایانه حکومت علوی و نیز تلاش های ائمه اطهار علیهم صلوات الله را نادیده گرفت اما آنچه وجود داشت، مخالفت جریان ستیزه جویی بود که هم در زمانه علوی این مشی را بر خلاف مقاصد شوم خود و مایه ضرر به خویش دیده و با آن مبارزه نمودند و هم در دوران دیگر ائمه علیهم صلوات الله که حتی دارای حکومتی هم نبودند به شکلی شدیدتر دیده می شد که همین امور باعث گردید تا خوی اسراف و دنیا منشی از جامعه اسلامی رخت بر نبندد.

از همین رو نخبگان به ویژه عالمان پیرو مکتب اهل بیت عصمت علیهم صلوات الله بر خود فرض دیدند تا با اشاعه فرهنگ و سبک زندگی مورد انتظار اسلام به سیره پیشوایان خویش تمسک نموده و یارای آن بزرگواران باشند که از همین رو پژوهش هایی در این زمینه صورت گرفت که عمدتاً به شکل گرد آوری فرمایشات و نصایح آن بزرگواران بود از جمله علی بن مهزیار اهوازی که از یاران امام رضا علیه السّلام و امام جواد علیه السّلام بود، کتابی تألیف نمود با عنوان «التجمل و المروءة».

و نیز معاصر وی، حسین بن سعید اهوازی (م۲۵۴ق) تمام فقه را در ابوابی دسته بندی نموده و مجموعه ای به نام ثلاثون تألیف کرده که یکی از کتاب های آن «المروءة» است.

همچنین معاصر ایشان، محمد بن عیسی بن عبید یقطین (م۲۵۴ق) کتابی به نام«التجمل و المروءة» تألیف نمود.

احمد بن خالد برقی نیز دیگر عالمی است که در این زمینه دو کتاب نگاشت، یکی کتاب«الزّی» و دیگری «الزینة» بوده است ؛ احمد بن محمد بن حسین قمی (م۲۵۰ق) یکی دیگر از رهروان ائمه علیهم صلوات الله می باشد که در این باره کتاب «التجمل» وکتاب «الزینة » را تألیف نموده است.

این روند علمی پس از سپری شدن دوران حضور ائمه علیهم صلوات الله نیز ادامه پیدا کرد و محدثین و فقها کتب و اصول روایی جا مانده از اصحاب ائمه علیهم صلوات الله را جمع آوری نموده و احکام و مسائل پیش آمده فقهی را از میان آن ها استنباط و استخراج می نموده که نخستین مجموعه فقهی و جامعی که به دست ما رسیده مجموعه روایی محمدبن یعقوب کلینی (م۳۲۴ق) به نام الکافی است که ایشان در جلد ششم این مجموعه کتابی تحت عنوان«الذی والتجمل» با۵۳۳ روایت آورده است و از این دوران به

بعد که عصر فقها و مجتهدین آغاز می شود کتب فقها بیشتر جنبه استنباطی و اجتهادی داشته و اکثراً به مسائل مبتلابه توجه کرده اند لذا کمتر رساله مستقلی در این زمینه در زمان معاصر به چشم می خورد.

بنابر این گرچه در میان عالمان مسلمان به بحث از زینت در قرآن و حدیث اهتمام ورزیده شده و در کتب تفسیری، اخلاقی، فقهی و حدیثی به آن بذل توجه شده لیکن تا به امروز پژوهش جامع و دقیقی نسبت به نگرش قرآن به زینت و مفهوم آن انجام نگرفته و عمدتاً به پاره ای از مطالب مرتبط با این مهم پرداخته اند که به طور کلی و ناقص است که البته زحمات آنان قابل ستایش و تقدیر است و از جمله پژوهش های جدید صورت گرفته، کتب «زینت و زیبایی در اسلام» نوشته اشرف منتظری و «زینت در قرآن» نوشته رخشنده توکلی و نیز مقالات «زینت در اندیشه دینی»نوشته حسین رحیمی و«آرایش و آراستگی از دیدگاه اسلام» نوشته احمد طاهری نیا است که ضمن ارج نهادن به زحمت آنان لکن به علت ضعف یا ابتنای بیشتر به زمینه روایی مبحث مذکور، قابل طرح در این پژوهش نبودند.

تعدادی از نوشتارها و کتاب ها نیز به طور گذرا و پراکنده اشاراتی به این موضوع داشته اند که از آن جمله کتب ذیل شایسته ذکر هستند:

زیبایی و هنر از دیدگاه اسلام نوشته علامه محمد تقی جعفری که بحث از زیبایی و جمال را مطرح کرده است و نویسنده، این کتاب را در سه قسمت ارائه داده؛ در بخش نخست فقط بحث از هنر است و در بخش دیگر فقط بحث از زیبایی است و یک بخش را مختص کرده اند به بحثی که مشترک است بین هنر و زیبایی و بحث ایشان بیشتر فلسفی و به زیبایی شناسی مربوط است و ما در این نوشتار، از آن بهره جسته ایم.

زن در آینه جلال و جمال اثر علامه عبدالله جوادی آملی، اخلاق در قرآن و معارف قرآن اثر های علامه محمد تقی مصباح یزدی، مجموعه ای از آثار علامه شهید مرتضی مطهری که به صورت پراکنده در بسیاری از اثرهای خویش بدین مهم اشاره نموده است.

قرآن و زیبایی شناسی، نوشته حسن خرقانی، اخلاق اقتصادی در مصرف از دیدگاه قرآن و حدیث اثر جواد ایروانی، اسراف از دیدگاه اسلام ولی الله رستگارجویباری، اسلام و الگوی مصرف علی اکبر کلانتری، آسیب شناسی شخصیت و محبوبیت زن نوشته محمد رضا کوهی و بسیاری دیگر از کتب بالأخص مجموعه ای از تفاسیر مهم شیعه و اهل سنت که ما در این نوشتار از موارد مذکور بهره جسته ایم.

و البته همان گونه که اشاره شد در این کتب و مانند آن ها بحث های پراکنده وجود دارد و بنابر این پژوهشی که به صورت جامع به این موضوع و با دغدغه و هدف ارائه سبک مطلوب زندگی از منظر قرآن در ساحت زینت و تجمل گرایی پرداخته باشد ما دسترسی پیدا نکردیم لذا ضروری است که این موضوع به صورت مستقل مورد بررسی قرار گیرد.

پرسش پژوهش

مهم ترین پرسش هایی که در این پژوهش درصدد پاسخگویی به آن ها هستیم، عبارتند از:

۱. نقش و جایگاه زینت و تجمل در سبک زندگی اسلامی به چه صورت است؟

۲. از منظر اسلام، زینت و تجملات روا است یا نا روا؟

۳. آیا اسلام به زینت و تجملات در زندگی بها داده و سفارش می نماید؟

۴. زُهد پیشگی در نظر اسلام چگونه است؟

۵. حدود خود آرایی و خود نمایی در زنان چیست؟

فرضیه پژوهش:

در راستای پاسخگویی به پرسش های پژوهش، فرضیه های مورد نظر عبارتند از:

۱.در سبکی که اسلام از زندگی ارائه می دهد به زینت و تجمل نگاه ویژه ای داشته است.

۲.از منظر این دین، کاربست زینت و تجملات در زندگی روا بوده و بلکه ضروری است.

۳.زینت و تجملات و کاربست آن در زندگی از منظر اسلام دارای ارزش بسیاری است و ارضاء کننده نیاز فطری انسان به زیبایی و زیبا گرایی است که به همین جهت نیز به آن سفارش می نماید.

۴.اسلام، زُهد پیشگی را امری اجتناب ناپذیر برای رشد و رستگاری آدمی می داند اما رُهبانیت خارج از این آئین معرفی می شود.

۵.اسلام به زنان اجازه و بلکه سفارش به خود آرایی و خود نمایی نموده اما خواستار قانون مداری در این زمینه است.

سخنی درباره کتاب حاضر:

خدای بزرگ را سپاس گزارم که توفیق ویژه‌اش را نصیب این بنده کرد تا به رغم بضاعت ناچیز، کتاب نقش و جایگاه زینت و تجمل در سبک زندگی اسلامی را به فرجام رسانم که امیدوارم عنایت الهی بر این اندک نوشته، افزون شده و ضعف‌ها و کمبودهای معنوی و عملی آن را جبران نماید.

کتاب حاضر کوشیده است نقش و جایگاه زینت و تجمل را با استناد به آیات و روایات تبیین نماید.

در این میان تبیین نظر اسلام درباره مقوله مذکور امری ضروری است که در این پژوهش سعی گشته تا به مفهوم زینت و سبک زندگی اسلامی اشاره شود.

بر همین اساس این نوشتار در پنج فصل تدوین گردید که در فصل نخست به تبیین مفاهیم مرتبط با موضوع، همچون معنا شناسی واژگان که بر اساس آن به معناشناسی واژه زینت در میان اربابان لغت و تفسیر و اشکال کاربرد این لغت در قرآن و نیز برابر نهادهای آن اشاره شد، همچنین مفهوم شناسی زینت و سبک زندگی اسلامی و اهمیت آن از دیگر موضوعات اشاره شده در این فصل است.

فصل دوم با عنوان «عدم تحریم زینت و تجمل در سبک زندگی اسلامی» عهده دار بحث از مواردی همچون: نکوهش تحریم نعمت های پاکیزه، سفارش استفاده مطلوب از زینت ها به قارون، باز داشت از رُهبانیت پیشگی و ترک لذت، روا بودن کاربست زینت ها از منظر روایات، حکمت روا بودن کاربست زینت و تجملات شد.

فصل سوم به سفارش به زینت نمودن و تجمل گرایی در اسلام پرداخت که طی آن، مباحثی چون نماز و سفارش به زینت نمودن، پوشیدن لباس نیکو از منظر روایات مطرح گشت.

«زُهد پیشگی و پرهیز از تجمل پرستی» عنوان فصل چهارم از این نوشتار را تشکیل می دهد که عهده دار بحث از مفهوم شناسی زُهد، توجه بیشتر به آخرت در برابر دنیا، باز داشتن از خوی اسراف و تجمل پرستی است.

و در نهایت، فصل پنجم به حدود خود آرایی و خود نمایی در زنان می پردازد و به طرح اهمیت و جایگاه زن، حکمت قانون مندی خود آرایی و خود نمایی در زنان، آشکار ننمودن زینت، رَوایی فرو نهادن بخشی از پوشش و زینت، باز داشتن از خود نمایی و تبرج اهتمام خواهد داشت. و فرجام این پژوهش نیز با نتیجه گیری همراه خواهد بود.

فصل اول: تبیین مفاهیم مرتبط با موضوع

اشاره

نخستین مرحله در هر پژوهشی، روشن نمودن معنای لغوی موضوع پژوهش است. از این رو، ما نیز پیش از هر سخنی به معنای واژه

«زینت» و سپس معنای واژگان مشابه آن می پردازیم.

گفتار اول:معناشناسی واژگان

اشاره

ابتدا می باید به واژه «زینت» و معنای لغوی آن در میان لغت شناسان و مفسران پرداخته و نیز به مواضع و اشکال کاربرد واژه «زینت» در قرآن اشاره گردد.

مبحث اول: معنای واژه «زینت»

مبحث اول : معنای واژه «زینت»

معنای واژه «زینت» در لغت

در کتب معروف لغت برای کلمه «زینت» معانی مختلفی ذکر شده است که در نهایت یک معنا از آن ایفاد می گردد. از جمله:

۱.«الزَّینُ نَقیضُ الشَّین...والزّینهُ جامعٌ لِکلِّ مایَتزَیَّنُ بهٔ» : زیبایی نقیض زشتی است...و زینت هر آنچه که به واسطه آن آراسته شود را در بردارد.

۲.«الزاء والیاء والنون اصلٌ صحیحٌ یدلُّ علی حُسنِ الشَّی وَتحسینه فالزَّینُ نقیضُ الشّین» : ماده«زین»یک ریشه دارد و بر زیبایی و زیباسازی دلالت می کند و متضاد آن «شین»به معنای زشتی و ننگ است.

۳.«الزِّینَهُٔ الحقیقیّهٔ:ما لایشینُ الإنسان فی شیء من أحواله لا فی الدّنیا، و لا فی الآخرهٔ، فأمّا ما یزینه فی حالهٍٔ دون حالهٔ فهو من وجه شین، و الزِّینَهُٔ بالقولِ المجمل ثلاث: زینهٔ نفسیّهٔ کالعلم، و الاعتقادات الحسنهٔ،و زینهٔ بدنیّهٔ، کالقوّهٔ و طول القامهٔ،و زینهٔ خارجیّهٔ کالمال و الجاه» : زینت حقیقی آن چیزی است که انسان را در هیچ یک از حالاتش نه در دنیا و نه در آخرت زشت نمی سازد. اما آنچه که انسان را در حالتی غیر از حالت دیگر زینت دهد از جهتی به معنای زشتی است ولی زینت در کوتاه سخن سه گونه است: زینت نفسانی مانند علم و اعتقادات نیکو، و زینت بدنی مثل نیرومندی و بلندی قامت، و زینت خارجی یعنی مثل مال و مقام.

۴.«الزّین،خلاف الشین وجمعه اَزیان...الزّینه والزّونه اسم جامعٌ لماتزین به»

ابن منظور در ذیل آیه ۳۱ سوره مبارکه نور در معنای واژه زینت در آن آیه اشاره به زینت باطنی و ظاهری نموده و می نویسد:«معناهُ لا یبدینَ الزّینهٔ الباطنَهٔ کالمِخْنقهٔ و الخَلْخال و الدُّمْلُج و السِّوار و الذی یظهر هو الثّیاب و الوجه» : زنان زینت باطنی مثل گردنبند، خلخال، بازوبند و النگو را آشکار نکنند و لباس و صورت زینت ظاهری است.

۵.«زَانَ:الشَّیءُ صَاحِبَهُ (زَیْناً) مِنْ بَابِ سَار وَ (أَزَانَهُ) (إِزَانَهً) مِثْلُهُ وَ الاسْمُ (الزِّینَهُ) و (زَیَّنْتُهُ) (تَزْییناً) مِثْلُهُ و (الزَّیْنُ) نَقِیضُ الشَّیْن»

۶.«زین آراستن و زینه آرایش و تزیین آراستن است و زان یزن زینا یعنی نیکو گردانیدن، زیبا کردن، آرایش دادن و آراسته نمودن است».

۷.«حقیقهٔ الزّینهٔ عبارهٔ عن حسن فی ظاهر شیءٍ سواء کان بالعرض أو بالذّات، فالزینهٔ فی المرأهٔ: کلّ ما یتراءی و یتظاهر و یتجلّی من محاسن المرأهٔ، فتشمل الوجه و الیدین وسبق فی الحلی انّه مخصوص بالزینهٔ العرضیّهٔ، بخلاف الزینهٔ و قد غفل عن هذه الحقیقهٔ: بعض المؤلّفین و فسّروا الزینهٔ بالحلیهٔ» : حقیقت زینت، عبارت است از نیکویی در ظاهر هر چیز، خواه عرضی یا ذاتی باشد پس زینت در زن هر آن چیزی است که از زیبایی ها و نیکویی هایش آشکار می شود که مشتمل بر صورت و دست هاست و بر حلی (حلیه)

تقدم دارد چه اینکه آن مخصوص زینت عرضی است و بعضی مؤلفین از این حقیقت غفلت کرده و زینت را تفسیر به حلیه کرده اند.

نتیجه: بنابر این در میان اربابان لغت «زینت»هرآن چیزی است که به وسیله آن چیز دیگری آراسته و زیبا می شود یعنی زیبا سازی می نماید که به دو گونه ظاهری و باطنی و به نظر برخی به سه گونه نفسانی، بدنی و خارجی تقسیم می شود و این مفهوم متضاد زشتی می باشد.

معنای واژه «زینت» در اصطلاح مفسرین

اغلب مفسران همان مطلبی را در تعریف معنای«زینت»اشاره نموده اند که لغویون تعریف کرده اند، اکنون نظر برخی از مفسران را به اختصار مطرح می کنیم:

۱.«الزّینهٔ هی اللبسهٔ الحسنهٔ ویسمّی مایتزین به زینهٔ کالثّیاب الجمیلهٔ و الحلیهٔ و نحوذلک» : پوشیدنی های حسن و نیکو زینت نامیده شده و وسائل و چیزهایی که به وسیله آن زینت می کنند مانند لباس جمیل و زیبا، زیور و امثال آن نیز می گویند.

۲.«الزینهٔ ماتزینت به المرأهٔ من الحلی اوالکحل او الخضاب» : زینت به چیزهایی گفته می شود که زن خود را به آن ها آرایش می دهد مانند زیور یا سرمه یا حنا.

۳.«الزینهٔ تحسین الشئ بغیره من لبسه اوحلیهٔ اوهیئه» :زینت، آراستن چیزی به وسیله چیز دیگری از جامه یا زیور است.

وی در جای دیگری درباره نظر کردن به زینت زنان می گوید:«الزینهٔ زینتان ظاهرهٔ وباطنهٔ فالظاهرهٔ لایجب سترها ولایحرم النظر الیها» : زینت بر دو قسم است، آشکار و پنهان. زینت آشکار لازم نیست پوشیده شود و می توان به آن نظر افکند.

۴.«الزینهٔ مایتزین به من لباس اوحلیّ اوفراش اوغیرذلک» : زینت یعنی چیزی که مایه آراستگی است، از قبیل زیورآلات، لباس، فرش و جز این ها.

۵.«اعلم أنّ الزینهٔ اسم یقع علی محاسن الخلق التی خلقهاالله تعالی وعلی سائرمایتزین به الانسان من فضل لباس أوحلی وغیرذلک» : بدان که زینت اسمی است که بر محاسن خلق اطلاق می شود که خدای تعالی آفرید آن ها را و نیز دیگر نوع آن، آنچه که به وسیله اش انسان از لباس فاخر یا زیور و مثل آن زینت می کند.

۶.«الزینهٔ مایتزن به الناس من الملبوس أوغیره من الاشیاءالمباحهٔ کالمعادن التی لم یردنهی عن التزیین بهاوالجواهرونحوها» : زینت آن چیزی است که به وسیله آن مردم از پوشیدنی ها زینت داده می شوند یا غیر آن از اشیاء مباحی همچون معادن که نهی از تزیین به وسیله آن ها نشده و زیورآلات و مثل آن.

۷.«الزینهٔ هو الجمال الذی یضمّ علی الشئ لیقصدالشئ لأجله فیقع غیرماقصد ویقصد غیرماوقع» : زینت به معنای زیبایی است که ضمیمه چیز دیگری شود، تا به خاطر زیباییش، آن چیز دیگر محبوب و جالب شود در نتیجه آن کسی که به طرف آن چیز جذب شده، چیزی را خواسته که در آن نیست و آنچه را که در آن هست نخواسته.

ایشان همچنین در جایی دیگر می فرمایند که زینت، هر چیز زیبا و دوست داشتنی است که ضمیمه چیز دیگری می‌شود و به آن زیبایی می‌بخشد و آن را مرغوب و محبوب قرار می‌دهد و طالب زینت به طمع رسیدن به آن حرکت می‌کند و در نتیجه از فواید آن چیز هم منتفع می‌شود، مانند لباس زیبا که انسان آن را به جهت زیبایش می‌پوشد و ضمناً بدنش نیز از سرما و گرما محفوظ می‌ماند.

۸.«زینت به معنای زیبایی و آراسته شدن است خواه در جهت مادی باشد و یا در جهت معنوی و خواه آن زینت عرضی باشد و یا خواه از خود ذات شئ»

علامه مصطفوی خود در جای دیگری می نویسد: «زینت در اصل مصدر است برای بنای نوع و سپس با کثرت استعمال در مورد

خود آن آرایش اطلاق شده»

نتیجه: همان گونه که ملاحظه شد نظرات مفسران با آنچه لغویون مطرح نموده اند دارای هم پوشانی است و عمدتاً «زینت» را همان زیبا سازی و متضاد با زشتی و نیز دارای دو گونه مادی و معنوی و ذاتی و عرضی دانسته اند.

در این میان برخی نیز اصل محبوبیت و ایجاد حب از بابت زینت شدن چیزی و لذت بری از آن چیز را اشاره کرده اند که این باعث می شود فرد مجذوب مزیَن شده و خواه ناخواه از منافع آن نیز بهره مند گردد.

ساخت های کاربرد واژه«زینت»در قرآن

«زینت»و مشتقات آن در ۲۸ سوره قرآن به کار رفته که از این میزان ۳۱بار در سُور مکی و۱۴ بار در سُور مدنی استعمال شده، هم چنین این واژه و ساخت های دیگر آن در۴۳ آیه به طور کلي در سور مختلف به کار رفته و مجموعاً در قرآن کریم ۴۵بار به صُور متفاوت مطرح شده است.

۱- به صورت«فعل ماضی معلوم»: «زَیّنَ» ، «زَیّنّا» ، «زَیّناها» ،«زَیّنَه» ،«فَزَیّنوا» ، «ازّینت» ، ۱۶مرتبه در ۱۱ سوره قرآن به کار رفته است که همگی از باب تفعیل بوده مگر«ازّینت»که از باب تفعل است.

۲- به صورت«فعل ماضی مجهول»: «زُیّنَ» که ۱۰مرتبه در۱۰سوره قرآن استعمال گشته است و بالطبع چون مجهول است، فاعلی برای آن وجود ندارد.

۳- به صورت «فعل مضارع»: «لأزیّننّ» که فقط در آیه ۳۹ سوره مبارکه حجر استعمال شده که همراه با تاکید است و گوینده اصلی این سخن شیطان است تا تاکیدی کند بر یکی از روش های اغواکننده خویش برای گمراهی بنی آدم.

۴- به صورت«اسم»: «زینهٔ» ؛«زینتکم» که در ۱۰ سوره قرآن و در ۱۶ آیه، ۱۸ بار به کار رفته است.

در نهایت شایسته است که اشاره گردد به وجوه مختلف زینت که در قرآن اشاره شده است از زینت دنیا، زینت لباس، زینت مال، زیور زنان و زیور ایمان و...که مجموعا ۲۰وجه می باشد.

مبحث دوم: معنای واژه «جمال»

در کتب معروف لغت برای کلمه «جمال» معانی مختلفي ذکر شده است که از جمله می توان به موارد ذیل اشاره نمود :

۱. ابن فارس دو ریشه برای ماده«جمل» یاد می کند که یکی انباشتگی فیزیکی که جُمله (مجموعه) ، جَمَل (شتر) و جمّل (ریسمان ضخیم) از کاربردهای آن است و دیگری زیبایی و حسن در مقابل زشتی و قبح.

۲.«الجمال الحسن الکثیر و ذلک ضربان احدهما جمال یخصّ الأنسان فی نفسه أو بدنه أوفعله والثانی مایوصل منه إلی غیره» : جمال یعنی حسن و زیبایی بسیار و بر دو نوع است؛ اول آنگونه زیبایی که ویژه جان و بدن و کار انسان است و دوم زیبایی در سایر پدیده های عالم غیر از انسان.

۳.«الجمال الحسن یکون فی الفعل والخلق...والجمال بالضمّ والتشدید اجمل من الجمیل» :جمال به معنی نیکویی در کار و آفرینش است...و جُمّال زیباتر از جمیل است.

۴.«هذا المفهوم امّامن جهۀ الصورۀ و ظاهر الخلقۀ کالجمال الظاهری فإنّ الجمال هوالتناسب والإعتدال فی الأعضاء فی کل شئ بحسبه و إمّامن جهۀ المعنی والنّفس کالصبرالجمیل وجمال النّفس؛فإنّالصّبرالجمیل أن یقع مع الرضا ومن دون أن یشوبه خلاف وجمال النفس هو أنّ تتصف النّفس بالصفات الروحانیّۀ النورانیّۀ بالتناسب والإعتدال» : این مفهوم یا از جهت صورت و ظاهر خلقت است که همچون زیبایی ظاهری است پس این زیبایی تعریف می شود در تناسب و اعتدال در اعضا و اجزای هر چیزی به حسب آن

و یا از جهت معنوی و نفسانی است مثل صبر زیبا و نیکو و زیبایی نفس، پس صبر زیبا آن است که با رضایت و به دور از خلط با اختلاف و تضاد باشد و زیبایی نفس آن است که نفس به صفات روحانی و نورانی به تناسب و اعتدال متصف و برخوردار باشد.

۵.«جمال یعنی رونق، حسن، خوبی و (لَکم فیها جمالٌ) یعنی و برای شما درآن ها رونق و تجملی است» .

نتیجه: پس «جمال» دارای دو معنای کلی انباشتگی و زیبایی و حُسن است که این امر مرتبط با ریشه کلمه می باشد و آن زمان که به معنای زیبایی باشد این زیبایی در حد بسیار است و یا در ارتباط با انسان یعنی جان و کار و زندگی او است و یا سایر پدیده های غیر از وی و در ارتباط با خود انسان نیز یا بحث از زیبایی ظاهری خلقت او همچون تناسب و اعتدال در اعضاء است و یا زیبایی معنوی که برخورداری با تناسب و اعتدال از صفات روحانی در وجود خویش است.

مبحث سوم: معنای واژه «حسن»

در میان اربابان لغت برای واژه «حسن» معانی مختلفی ذکر شده است که عمدتا آن را زیبایی در مقابل زشتی و قبح و اثری شادی آفرین دانسته اند:

۱.«الحاء والسین والنون اصل واحد فالحسن ضدّالقبح» : این ماده، یک ریشه دارد که همان زیبایی در مقابل زشتی و قبح است.

۲.«الحسن عبارهٔ عن کلّ مبهج مرغوب فیه وذلک ثلاثه أضرب،مُستحسنٌ من جههٔ العقل ومستحسنٌ من جههٔ الهوی و مستحسنٌ من جههٔ الحسّ» : حسن عبارت است از هر اثر شادی بخش که مورد آرزو باشد و بر سه گونه است، اول حُسنی که مورد پسند عقل و خرد است دوم حُسنی که از جهت هوی و هوس نیکو است و سوم حُسنی محسوس که طبیعتاً زیبا است.

۳.حُسن و متضادش قبح در سه معنا به کار می روند، یکی کمال و نقصان، دوم خوشایند و ناخوشایند بودن که یک مصداقش همین زیبایی اصطلاحی است و سوم خوب و بد بودن یعنی متعلق ستایش یا نکوهش عقل بودن.

۴.«هو مایقابل القبیح والسّییئ وهذا المعنی امّافی الموضوعات الخارجیّهٔ المادیّهٔ اوفی المعنویّهٔ أوفی العقول أوفی العمل أوفی الصفات القلبیّهٔ» : متضاد و مقابل با زشتی و ناشایست است و از این واژه در توصیف موضوع های خارجی، موضوع های معنوی یا گفتار یا کردار یا صفت های مربوط به دل استفاده می شود.

نتیجه: آنچه مشخص گشت «حُسن» را همان زیبایی در مقابل زشتی و قُبح و اثری شادی آفرین دانسته اند و برخی به سه گونه آن یعنی معقولانه، مورد پسند هوس و محسوس اشاره کرده اند و معانی کمال، خوشایندی و خوبی را به عنوان برابر نهاد آن مطرح کرده اند.

مبحث چهارم: معنای واژه«بهجت»

یکی دیگر از واژگانی که در مشابهت و رابطه با زینت قرار دارد، «بهجت» است که عمدتاً آن را زیبایی مشوب به شادی دانسته اند:

۱.«أنّ البهجهٔ حسن یفرح به القلب واصلُ البهجهٔ السّرور» : بهجت به زیبایی اطلاق می شود که بیننده را دل شاد می سازد و این واژه در اصل به معنای شادی است.

۲.«البهجهٔ حسن اللّون وظهورالسّرور» : بهجت به معنای خوش رنگی و ایجاد خرمی و شادی است.

۳. بهجت به معنی خوش منظر است که بیننده شاد می شود.

نتیجه: پس«بهجت» خوش منظری و زیبایی است که شادی آفرین است.

مبحث پنجم: معنای واژه «ریش»

واژه «ریش» در کتب لغوی عمدتاً خیر و نیکویی و وفور نعمت و در ارتباط با پوشش دانسته شده است:

۱.«ریش الراءوالیاء والشین اصل واحدیدلّ علی حسن الحال ومایکتسب الإنسان من خیرفالریش:الخیر» :این ماده دلالت می کند بر حالت نیکو و به آن چیزی که انسان از خیر کسب می کند پس ریش یعنی خیر و نیکویی.

۲.«ریش الطائر معروف وقد یخصّ الجناح من بین سائره ولکون الریش للطائرکالثیاب لإنسان استعیرللثیاب» : بر پرنده از میان پرهای بدنش واین واژه به معنای بال او است و به خاطر اینکه پر برای پرنده مثل لباس و جامه برای انسان است لذا واژه برای لباس استعاره شده است.

۳.«الریش والریاش الخِصبُ والمعاش والمال والأثاث واللباس الحسن الفاخر» :ریش و ریاش وفور نعمت و خرمی و زندگی و مال و وسائل و لباس نیکو و فاخراست.

۴.«الریش مافیه الجمال ماخوذ من ریش الطائرلمافیه من انواع الجمال والزینهٔ وربما یطلق علی اثاث البیت ومتاعه» : ریش به معنای هر پوششی است که مایه زینت و جمال باشد، این کلمه در اصل به معنای پَر مرغان است و به اعتبار اینکه پَر مرغ مایه زینت است در غیر مرغ نیز استعمال می شود و چه بسا به اثاث خانه و متاع آن نیزاطلاق شود.

۵.«مراداز ریش زینت است خواه طبیعی باشد مثل مو و غیره و خواه مصنوعی مثل لباس فاخر و غیره»

نتیجه: بنابر این«ریش» خیر و نیکویی و وفور نعمت و خرمی است که طبیعی یا مصنوعی بوده و هر پوششی که مایه زینت باشد در این مفهوم جای می گیرد؛ در این بین برخی به علت کاربست این کلمه برای لباس نیز اشاره کرده اند که پیش تر گذشت.

مبحث ششم:معنای واژه «تسویل»

«تسویل» واژه ای است که عمدتاً به معنای تزیین و تحبیب امر قبیح دانسته شده است:

۱.«اصل یدل علی استرخاءفی شیئ...سولت له الشیئ اذا زینهٔ له» : اصل آن بر سستی در چیزی دلالت دارد و سوّلت به معنای آنست که برای او چیزی را مُزین کرد و وجودش را زینت بخشید.

۲.«التسویل تزیین النّفس لماتحرص علیه وتصویرالقبیح منه بصورهٔ الحسن» : تسویل یعنی جلوه دادن چیزهایی که نفس بر آن ها حریص است و تصویر نمودن قبح و زشتی برای او به صورت حُسن و خوبی.

۳.«تحسین الشیئ وتزیینه وتحبیبه الی الإنسان لیفعله أویقوله» : نیکو نمودن چیزی و تزیین آن و ایجاد حب آن چیز برای انسان برای انجام یا گفتن آن.

۴.«جعل الشیئ سولا أی خارجاً عن حقه واستحکامه وجعله رخوا مع التزیین والتظاهر والحسن» : چیزی را سول قرار دادن یعنی آن را خارج از حق و اتقان و استحکامش قرار دادن و قرار دادنش در سُستی همراه با تزیین و نیکو نمایی.

نتیجه: بنابر این «تسویل» که در اصل سُستی و خارج نمودن چیزی از حالت اتقان است به معنای تزیین امر قبیح و تبدیل آن به خوبی و تحبیبش است.

مبحث هفتم: معنای واژه «تبرج»

نمایاندن و آشکار کردن معنایی است که نوعاً برای واژه«تبرج» ذکر شده است:

۱.«واذاأبدت المرأهٔ محاسن جیدها و وجهها» : آن گاه که زن زیبایی های گریبان و چهره را بنمایاند.

۲.«تبرّجت المرأهٔ أی تشبّهت به فی اظهارالمحاسن» : یعنی در اظهار نیکی ها به او تشبیه و همانندی پیدا کرد.

۳.«التّبرج اظهارالزّینهٔ للنّاس الأجانب وهو المذموم فاما للزوج فلا» : تبرج عبارت است از آشکار نمودن زینت برای نا محرم که این عمل سرزنش شده است پس اگر برای همسر باشد عیبی ندارد.

۴.«البَرَج کـلّ ظـاهرمرتفع...والتَّبرّج اظهـارالمرأة زینتهـا ومحاســنها للرجـال» : بـه هر چیز آشـکاری کـه بر بلنـدی باشـد، بَرَج می گویند...تبرّج آشکار کردن زن زینت و زیبایی خود را برای مردان.

۵.«اظهـار کردن زینت زنـان در راه هـا یـا نشان دادن نیکوئی ها...آنچه انجام می دهنـد بعضـی از مردم در این زمان از مختلط بودن زنان با مردان و کشف صورت ها و پراکنده کردن موها».

۶.«تبرج آشکار کردن آرایش است که باید آن را بپوشاند و تبرج به معنای تکبر در راه رفتن نیز هست» .

نتیجه: نمایاندن و آشکارکردن از معانی است که برای «تبرّج»اشاره شد و برخی به همانندی میان دو امر نیز اشاره کرده اند، علاوه بر این که منظور برخی دیگر از برابری مفهومی تـبرج و تکـبر در راه رفتن این است که چون در هر دو امر یـک هـدف مشـخص یعنی نمایاندن وجود دارد.

مبحث هشتم: معنای واژه «زخرف»

«زخرف»را عمدتاً برابر نهادی برای زینت دانسته اند :

۱.«الزّخرف الزّینهٔ المزوّقهٔ ومنه قیل للذّهب زخرف» : زخرف، زینت و آرایشی زرین و طلائی است و از این معنی طلا را هم زخرف گفته اند.

۲.«زَیّنه واکمله وکلّ مازوّق وزُیّن» : به معنای زینت و کمال حُسن چیزی است.

۳.«ویقال زخرفه اذا حسـنه وزینهٔ ومنه قیل للنقوش والتصاویر زخرف» : وقتی گفته می شود زخرفه، معنایش این است که فلان چیز را زینت کرد و زیبایش نمود و به همین جهت به نقش و نگار و تصاویر زخرف گفته اند.

نتیجه: آنچه مشخص شد«زخرف» به معنای زینت و کمال زیبایی و حُسن چیزی است.

مبحث نهم: معنای واژه «حلیه»

واژه «حلیه» نیز دارای ارتباط نزدیک معنایی با زینت است که در کلام اربابان لغت بدان اشاره شده است:

۱.ابن فارس برای «حلو» دو ریشه عمـده ذکر می کند: یکی، خوشایند و دل خواه نفس بودن که حلو به معنای شـیرین است و حلوی از این نوع است و دیگری زیبا کردن و آراستن که «حُلّی المرأة» به معنای زیور های زن، از نمونه های آن است.

۲.«الحَلیُ کلّ حِلیهٔ حَلَیت بها امرأهٔ أوسـیفاً و نحوه والجمع حُلیّ» : حلی آن است که هر آنچه با آن آراسته می شوند از زن و شمشیر و امثال آن و جمع آن حُلیّ است.

۳.«حلیه و حلی عبارت است از جواهرات و سـنگ های معـدنی گران قیمت مثل طلا و نقره و عقیق و فیروزه و زمرد که انسان ها در آرایش خود و چیزهایی که مربوط به آن ها است از آن استفاده می کنند» .

۴.«أنّ الحلی یسـتعمل فی الزّینهٔ المرضیهٔ الظّاهریّه والزّینهٔ اکثر استعمالها فی ما یتظاهر ویترائی من نفس الشئ»: کلمه حلی (حلیه) در زینت های ظاهری استفاده می شود و «زینه» بیشتر در آن زیبایی استفاده می شود که از نفس شئ ظاهر و آشکار شده باشد.

نتیجه: آنچه بیان گشت روشن می کند که «حلیه» را در دو معنای کلی دل خواه نفس بودن و آراسـتن دانسته اند و البته برخی آن را وسائل زینتی دانسـته و مصادیقی را عنوان کرده اند و نیز عده ای تفاوتی میان این واژه و زینت دیده اند بدین که حلیه صـرفا درباره زینت های ظاهری می باشد.

گفتار دوم: ارزیابی و نتایج دیدگاه ها

آنچه از تفحص و مداقّه بر اقوال لغویان و مفسران در واکاوی معنای واژه زینت و واژگان مشابه آن می توان دست یافت، نکاتی است که به اختصار اشاره می گردد:

الف) زینت به معنای زیبایی و نقیض شین است و نیز چیزی که به وسیله آن آراستگی صورت می پذیرد که هم حقیقی و هم دروغین و هم عرضی و هم ذاتی است و نیز می تواند آشکار یا پنهان باشد، می تواند از محاسن خَلق باشد یا آنچه که انسان برای آراستگی استفاده می کند که بر پوشیدنی های نیکو و وسائل آرایش اطلاق می گردد.

بنابر این«زینت» هر چیز ارزشمندی است که ما برای افزایش ارزش خود به کار می بریم و از ظاهر معنای زینت چنین استنباط می گردد که این واژه، معنایی ایجابی دارد نه سلبی؛ یعنی آنچه که به چیزی نیکویی و زیبایی می بخشد یا به دیگر سخن چیزی را نیکو و زیباتر جلوه می دهد.

از دگر سو واژه زینت در لغت هم به معنای اسم مصدری که به وسائل آرایشی یعنی چیزهایی که توسط آن چیزی دیگر تزیین و آراسته گردد و هم به معنای مصدری اطلاق می شود که مترادف با «الزّین» در مقابل «شین» است.

واکاوی کاربست واژه«زینت»در آیات و روایات، ما را به این نتیجه می رساند که عمدتاً در این دو منبع از واژه«زینت» به طور مصداقی بحث شده و بیشتر توجه به معنای اسم مصدری آن بوده چه اینکه در آن دو منبع، مواردی به عنوان زینت بیان گشته که همان وسائل زینت می باشد که بعضی از وسائل مربوط به زینت خود انسان و بعضی مربوط به جهان می شود.

با این بررسی کوتاه، مبین می گردد که زینت در معانی اصلی خود، مفهومی عام دارد و بی گمان هم به زیبائی ها و آرایه های طبیعی و خلقی و هم زیبائی ها و آرایه های آراستنی و عارضی اطلاق می گردد یعنی زیبایی و زیوری است که با افزوده شدنش به چیزی، آن را زیبا می سازد و زیبایی ثانویه است نه هم چون حسن یا جمال که دارای زیبایی نخستین هستند لذا به زینت، جمال نیز اطلاق می گردد.

در بیان تفاوت دیگری میان حسن و جمال با زینت می باید اشاره داشت به این مهم که حسن و جمال همواره درباره زیبایی های خوب و نیکو به کار رفته اند حال آنکه زینت عام بوده و تزیین های مثبت و منفی یا ممدوح و مذموم را در بر می گیرد.

یکی دیگر از نکاتی که می باید در بررسی اقوال لغویان و مفسران در این موضوع توجه نمود، اختصاص زینت صرفاً به زنان، توسط برخی از مفسرین است که سعی نمودند با آوردن قید«المرأه» در تعریف از زینت، آن را به این جنس منحصر کنند که شاید بتوان دلیل این امر را در نمود بیشتر جلوه غریزه تزیین و گرایش به خود آرائی در جنس مونث دانست و به دیگر سخن قوی تر بودن میل به تزیین و خود آرائی در زنان علتی است برای انحصار تزیین در این جنس و البته وجود چنین میل قوی را بسیاری از آیات و روایات نیز تایید می نمایند.

ب) در معنای«جمال» زیبایی و حُسن بسیار در مقابل زشتی و قبح و معنای رونق داشتن مطرح گشت و این زیبایی را به دو نوع انسانی و غیر او تقسیم نموده و اشاره ای نیز به جمال ظاهری که تعریف می شود به تناسب و اعتدال در اجزای هر چیزی و اگر این جمال باطنی باشد، یعنی نفس صفات نیکو را در اعتدال و تناسب دارا می باشد.

هم چنین در معنای حُسن، به زیبایی در مقابل زشتی و قُبح و نیز اثر شادی بخش و مورد آرزو، کمال و خوشایندی و خوبی اشاره شد و پسندیده بودن آن را در سه جهت عقل، هوی و هوس و محسوس دانسته شد.

اما ابوهلال عسکری میان جمال و حُسن را تفاوت می نهد. او معتقد است که«جمال» کارها، خصلت ها و زیادی مالی و جسمی است که مقام و موقعیت انسان را برتری می دهد که این معنا در حُسن وجود ندارد و به عنوان نمونه گفته می شود: «لک فی هذاالأمرجمیل» اما«لک فی هذا الأمر حسن» گفته نمی شود.

با توجه به این مهم، جمال در مورد تاثیر سودمندی اش برای صاحب آن، در نظر گرفته می شود و حُسن فی حد نفسه سنجیده می

شود و نیز باید اشاره نمود که به زعم برخی افراد تفاوت بین«حُسن» و«جمال» در این است که«حُسن» زیبایی مطلق است و جمال ظهور آن است یعنی جمال حُسنی است که ظاهر شده و در اعیان موجودات تجلی کرده است.

همچنین«حُسن» در اصل، برای زیبایی صورت بوده، پس در زیبایی سیرت هم استفاده شده،اما«جمال» در اصل برای زیبایی در کردار و اخلاق و احوال ظاهری بوده، پس در زیبایی صورت هم به کار رفته است.

تفاوت دیگری که میان «جمال» و «حُسن» درخور اشاره است، این که«جمال» تنها در سخن از امور معنوی و غیر مادی و نا محسوس به کار رفته، اما«حُسن» و مشتقات آن، هم بر امور حسی و هم بر امور معنوی اطلاق شده است؛ بنابر این، هر جمیلی در قرآن، حُسن است، اما هر حُسنی تا زمانی که از امور اعتباری نباشد، جمیل بر آن صدق نخواهد کرد.

ج) در معنای واژه «بهجت» اتفاق قول بر زیبایی شادی آفرین بودن آنست.

در معنای واژه «ریش» عمدتاً آن را به خیر و نیکویی و خُرمی معنا می کنند و کاربرد آن برای لباس و زینت انسان را از باب استعاره می دانند چه اینکه در اصل این واژه برای پر و بال پرنده استعمال می گردد.

از همین رو برخی از مفسرین و لغویون این واژه را این گونه معنا می کنند که پوششی است که مایه زینت باشد البته عده ای نیز چون سید علی اکبر قرشی بنایی آن را خود زینت دانسته، خواه طبیعی یا مصنوعی باشد؛ گرچه می توان در جمع بین اقوال، پوشش که مایه زینت است را برای مفهوم«ریش» مناسب تر دانست.

د) واژه«تسویل» دارای تعریف معنایی مشترک میان عالمان لغت و تفسیر است و عمدتاً آن را در اصل به معنای سُستی در هر چیزی دانسته اند و در اصطلاح، جلوه دادن چیزهایی که نفس به آن ها حریص بوده و زیبا نمایی موارد زشت و قبیح و ایجاد تحبیب قلوب به انجام آن امور و رضایت از آن که از نگاه قرآن، نکوهیده است.

«تبرج» واژه ای است که به معنای اظهار نیکی و آشکار نمودن زینت برای نامحرم و نیز تشبه از دیگری در این اظهار و زیبایی و زینت از سوی لغویان و مفسران ذکرشده است.

البته سید محمد تقی مدرسی پس از آنکه همین معنا را برای تبرج ذکر می کند احتمال معنایی دیگر یعنی، تکبر را هم اشاره می کند.

ه) «زخرف» به معنای زینت زرین و کمال حُسن یک چیز اشاره شده است و برخی از لغویان و مفسرین همین معنا را دلیل بر نام نهادن طلا یا نقش و نگار و تصاویر به «زخرف» می دانند.

و) زیبایی، آراستن، شیرین و دلخواه بودن از معانی است که برای واژه «حلیه» مطرح شده است.

البته به معنای جواهرات و سنگ های گرانقیمت و زیور آلات هم اشاره شده است که به همین جهت می باید معنای این واژه را هم در قالب مصدری همچون زیبایی و آراستن و هم اسم مصدری همچون جواهرات و دیگر وسائل آرایش دانست. «حلیه» در قرآن، تنها درباره انسان و آن هم زیوری که تن او را می آراید، آمده است.

البته علامه مصطفوی ، میان«حلیه» و «زینت» تفاوت روشنی را قائل است و گرچه «حلیه» را نیز زینت می داند لکن صرفاً آن را زینت ظاهری و عرضی دانسته بر خلاف«زینت» که هم زینت ها و زیبایی های عرضی و هم ذاتی یا به دیگر سخن هم ظاهری و هم باطنی را شامل می گردد.

گفتارسوم: مفهوم زینت و سبک زندگی اسلامی

مبحث اول: مفهوم زینت

به جهت آن که پیش تر و در مباحث لغوی از رابطه بین این دو مفهوم قدری سخن کردیم، در این قسمت صرفاً به بیان دیدگاه علامه مصباح یزدی اکتفا می کنیم.

ایشان در این باره معتقدند که زینت یک تفاوت ظریفی با جمال دارد به این شکل که زینت صرفاً به زیبایی عرضی و آرایشی اطلاق خواهد شد که یک امر عارضی است و با ضمیمه کردن شئ دیگری از خارج حاصل می شود در صورتی که جمال به زیبایی اصلی خود شئ که خود به خود و به طور طبیعی در آن وجود دارد گفته می شود.

بنابر این زینت یک امر عرضی است اما جمال صفت ذاتی خود شئ است و ملاک در هر دو یکی است به این معنا که زینت هم یک امر عرضی است در اصل به جمال ذاتی زیور آلات بر می گردد و آن زیور آلات خارجی خود شان باید جمیل باشند تا وقتی به شئ دیگری اضافه می شوند آن را زینت بخشند.

پس این جمال ذاتی خود شئ است که دو نوع جلوه دارد، جلوه ای در خود شئ جمیل و جلوه ای نیز در شئ دیگری که با آن تزیین می شود که دومین جلوه آن را زینت گویند در مقابل جلوه نخست که جمال نام دارد.

نتیجه: بنابر این زیبایی اعم است و هم زیبایی نفسی و ذاتی اشیاء را شامل می شود و هم زیبایی نسبی و زیبا سازی که همان زینت است و باید اشاره نمود که زینت بخشی از زیبایی است.

مبحث دوم: ارزش و جایگاه زینت و زیبایی

اشاره

عنصر زینت و زیبایی به حدی والا و ارزش مند است که خداوند خود اجمل و زیباترین است و از سویی همو در آفرینش هایش نیز این زیبایی را به ظهور رسانده است و هیچ مصنوع خداوندی نیست که در نوع خودش زیبا و زینت بخش این نظام آفرینش نباشد.

از طرفی انسان به عنوان اشرف مخلوقات برایش زیبایی و زینت و گرایش به آن از اهمیت خاصی برخوردار است و این گرایش امری فطری است که قطعاً حکمتی در ایجاد این گرایش در انسان و نیز زینت دادن این جهان برای او وجود دارد و ما برآنیم تا در این گفتار به چنین مباحثی اشارتی داشته باشیم.

زینت و زیبایی در نظام آفرینش

همه موجودات مخلوق خداوند تبارک و تعالی هستند: «الله خالق کلّ شئ» خداست که همه چیز را آفریده است و هرچه را آفرید در نهایت زیبایی و آراستگی خلق کرد: «الذی احسن کلّ شئ خلقه»

بنابر این آفرینش از نظر قرآن با زیبایی آمیخته است و این زیبایی از آن خداوندی است که زیبای مطلق است و چون جلوه زیبایی، خود زیبا است.

از سویی دیگر می فرماید: «فاینماتولّوافثمّ وجه الله» بنابر این تمامی موجودات هستی نیز جلوه او هستند و زیبا و همه وجه خدایند و همان طور که می دانیم یکی از صفات خداوند «مصوّر» بودن او است که به معنی این است که او عالم را به بهترین وجه و در زیباترین صورت ممکن آفریده و در آن صورت گری نموده است.

خداوند زمین، آسمان و دیگر موجودات را با معنای مخصوصی به نام«زینت»ترسیم کرده که بنابر این دنیا از نظر خداوند زینت و زیبایی است.

فردریش هگل می گوید: «مضمون این جهان زیبایی است، زیبایی راستین، روحیت شکل یافته، یعنی آرمان، به عبارت دقیق تر،

روح مطلق است، خودحقیقت است. می توان گفت که این قلمرو حقیقت خدایی است که هنرمندانه به منظور احساس نگرش، تجسم یافته است.
کانون تمام جهان، هنری است که چنان شکل یافتگی مستقل، آزاد و خدایی است که جنبه بیرونی شکل و مصالح را کاملاً جذب کرده است»
زیبایی یک صفت الهی است و چون جهان، آینه جمال الهی است از این رو در جهان نظامی واحد و منسجم و کامل و سراسر زیبایی حکومت می کند و در این میان انسان در واقع پژواک و امرالهی است و باید باطن جهان را در خود منعکس سازد. از این رو زیبایی جهان را در آینه وجود خود می بیند یا به صورت الهامی در خود می یابد و چون موجودی قادر بر (بیان) است آنچه را که دیده یا الهام گرفته به صورت گفتار یا عمل نشان می دهد و همه آن زیبائی ها را در آن منعکس می سازد.
نتیجه: بنابر این خداوند حُسن و زیبایی را نشان صُنع قرارداد و این حُسن در صورت های آفاقی و انفسی بازتاب یافته و ذات جمیل انسان را به مشاهده خود در این صُور فراخوانده و دیدار خود را موکول به دیدار آن ها نموده است.

گرایش فطری زیبا جویی انسان

پیش از هر چیز نیکو و ضروری است بدانیم فطرت چیست و از همین رو به اختصار باید گفت که واژه فطرت که از کلمه «فطر» اشتقاق یافته است. در لغت به معنای شکافتن چیزی از جهت طول یا فروریختن چیزی به امر خداوند و نیز ابتداء و اختراع می باشد.
در تعریف حقیقی فطرت نیز می توان چنین گفت که فطرت عبارت است از نوعی هدایت تکوینی انسان در دو قلمرو شناخت و احساس؛ فطرت مربوط به ادراک و شناخت، اصول تفکر بشر به شمار می روند و راه های مربوط به تمایل و احساس، پایه های تعالی اخلاقی انسان قلمداد می گردند.
این هدایت های فطری در قلمرو شناخت و احساس، از این جهت که تکوینی بوده و اکتسابی و آموزشی نیستند، با هدایت های حسی و طبیعی که در موجودات بی جان و با هدایت های غریزی، که در جانداران و به ویژه انواع حیوانی وجود دارد، یکسانند.
در بررسی فطرت از نظر ماهوی و اینکه فطرت از مقوله ی علم است یا کشش؛ باید اشاره نمود که دانشمندان از فطرت با تعابیر مختلفی چون: آگاهی، دریافت، علم، ادراک، گرایش، جذبه، کشش، دانش فطری، معرفت فطری، تمایل فطری و عشق یاد کرده اند.
جمع بین این موارد نشان می دهد که فطرت در این باره بر دو گونه است، فطرت آگاهی و فطرت عشق و پرستش که اولی (آگاهی فطری) از مقوله ی دانش و دومی (تمایل فطری) از مقوله ی جذبه و گرایش است به این معنی که انسان به گونه ای فطری و حضوری، هم خداشناس و خدا آشناست و هم دارای عشق و تمایل به او است و انسان، تا نداند، نمی خواهد و تا نشناسد، عشق نمی ورزد و تا نیابد نمی پرستد. یعنی در سرشت انسان هم آگاهی فطری و هم عشق برای شناخت کمال مطلق وجود دارد.
علامه جوادی آملی نیز درباره ویژگی های فطرت این چنین فرموده اند: «فطرت که همان بینش شهودی انسان نسبت به هستی محض فطرت و مطلق خواهی و نیز گرایش آگاهانه و کشش شاهدانه و پرستش خاضعانه نسبت به حضرت اوست، نحوه خاصی از آفرینش است که حقیقت آدمی به آن نحو سرشته شده و جان انسانی به آن شیوه خلق شده، که فصل اخیر انسان را همان هستی ویژه مطلق خواهی تشکیل می دهد. فطرت انسان، مطلق بینی و مطلق خواهی است».
در این میان یکی از گرایش های فطری انسان گرایش به زیبایی و زینت است.
در تفسیر آیه «إنّی جاعلٌ فی الأرض خلیفهً» که معنای خلیفه و جانشین بودن انسان از خدا بر روی زمین مطرح است، این مورد هم مطرح هست که چون خداوند سرچشمه عشق و زیبایی است و از طرفی انسان جانشین خداوند بر روی زمین است بایستی لبریز از

عشق و زیبایی باشد و خالق زیبایی ها و عاشق نیکی ها باشد.

علامه مصباح یزدی می نویسد: «در برابر نیازها و تمایلات مادی یک سلسله دیگر از تمایلات و لذت ها وجود دارد که در زندگی او (انسان) از چنین نقشی برخوردار نیست که با تأمین نشدن و اشباع نشدن آن ها زندگی مادی انسان به خطر بیفتد بلکه صرفاً از تأمین و اشباع آن ها انسان لذت می برد که از این نوع به نام زینت و جمال یاد می کنیم».

ایشان در ادامه این مطلب می افزایند: «در انسان در کنار گرایش ها و تمایلاتی که دارد، گرایش به زیبایی وجود دارد که مستقل از نیازهای دیگر انسان است هرچند که غالباً با آن ها توأم می شود مثلاً غذایی که انسان می خورد و نیاز مادی بدن خود را به غذا بر طرف می سازد اگر در عین حال خوش رنگ و بو باشد و در ظرف هایی تمیزتر و زیباتر و مرغوب تر به انسان عرضه شود به طور طبیعی از آن لذت بیشتری خواهد برد ولی حیثیت نیاز به غذا غیر از حیثیت لذت بری از رنگ و بو و دیگر جهات آن خواهد بود».

علامه جعفری نیز درباره گرایش انسان به زینت و زیبایی معتقدند که: انسان به زیبایی نیازمند است. بدون زیبایی، روح در تاریکی و خشونت ماده خسته می شود؛ زندگی کردن در سیطره کمیت ها و امتداد های هم مسیر و یکنواخت نیز روح را در خود می فشارد. کار زیبایی با انسان نیز در حقیقت جلب نظر اوست در جهت گسستن از کمیات و پرداختن به کیفیات، تا حیات او طراوت و معنا پیدا کند.

یکی از روانشناسان می نویسد: بعضی افراد از نوعی نیاز واقعی زیبایی شناختی برخوردارند. این افراد با دیدن زشتی در واقع به نوعی بیمار می شوند و با قرارگرفتن در یک محیط زیبا تندرستی شان را باز می یابند. آنان سرشار از اشتیاق اند و تنها زیبایی است که اشتیاق شان را ارضا می کند. این حالت در کودکان سالم تقریبا همگانی است و در فرهنگ های مختلف نیز، از عصر غارنشینی تاکنون، ادامه داشته است.

متفکر شهید استاد مطهری می فرمایند: «یک بُعد دیگر از ابعاد معنوی انسان علاقه به جمال و زیبایی است قسمت مهمی از زندگی انسان را جمال و زیبایی تشکیل می دهد انسان جمال و زیبایی را در همه شئون زندگی دخالت می دهد...انسان دوست دارد قیافه اش زیبا باشد، نامش زیبا باشد، شهرش زیبا باشد، مناظر جلوی چشمش زیبا باشد و خلاصه می خواهد هاله ای از زیبایی تمام زندگی اش را فرا بگیرد».

درباره اهمیت گرایش به زیبایی در انسان و ضرورت آن ایشان می فرمایند: «اگر انسان بخواهد انسان باشد و به خصلت های انسانی برسد باید احساس زیبایی را در خود تقویت کند».

و در واقع احساس زیبایی، اثر خدای زیبا است و نگاه زیبایی جویانه به هستی، نوعی عمل عبادی به شمار می آید. مؤمن با مشاهده زیبایی ها، افزون بر لذت، از نوعی احساس کُرنش در برابر خداوند سرشار می شود.

در این میان آنچه مهم است کاربست صحیح گرایش به زیبایی است و این که از آن در مسیرتقرب الی الله استفاده بنمایند و همان طور که امام خمینی رحمه الله علیه فرمودند: انسان با فطرت الهی خود عاشق کمال مطلق یعنی حق تعالی می باشد و همچنین انسان عاشق جمال الهی است و با حقیقت جانش میل به آن دارد اگر چه خودش از این تمایل غافل باشد.

مبحث سوم: مفهوم سبک زندگی اسلامی

اشاره

«سبک زندگی» مفهومی است منظومه وار که از پیوند و ارتباط مجموعه ای از عوامل مؤثر در شیوه و جغرافیای زیست انسان ایجاد می گردد و به دنبال آن یک ابر ساختار فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و امنیتی را پدید می آورد.

سبک زندگی شامل نظام ارتباطی، نظام معیشتی، تفریح و شیوه‌های گذران اوقات فراغت، الگوی خرید و مصرف، توجه به مد، جلوه‌های عینی شأن و منزلت، استفاده از محصولات تکنولوژیک، نحوهٔ استفاده از صنایع فرهنگی، نقاط تمرکز علاقه‌مندی در فرهنگ مانند دین، خانواده، میهن، هنر، ورزش و امثال آن می‌شود.

فهرست رفتارها، نوع چینش آن ها، نحوهٔ تخصیص وقت، ضریب‌ها و تأکیدها از جمله متغیرهایی هستند که در شکل‌گیری سبک زندگی دخیل‌اند. مثلاً سبک زندگی ثروتمندان و اشراف، سبک زندگی نظامی‌ها و کشاورزها، سبک زندگی آمریکایی، چینی، ایرانی، سبک زندگی دین‌داران یا حزب اللهی‌ها از لحاظ این متغیرها متفاوت است.

برخی گفته‌اند الگوی مصرف قابل مشاهده‌ترین و بهترین شاخص سبک زندگی است و قادر است بیشترین ارتباط را میان افراد و موقعیت اجتماعی وی برقرار سازد و از این منظر اهمیت تحلیلی بیشتری دارد.

اما باید دانست تحلیل سبک زندگی به بررسی الگوهای مصرف مادی یا فرهنگی محدود نمی‌شود. زندگی عناصری بیش از مصرف را نیز در بر دارد، گرچه مصرف، قابل مشاهده‌ترین و ملموس ترین رفتار انسان جدید است.

باید دانست که مفهوم سبک زندگی به نسبت زوایای دیدی که بدان پرداخته می شود، تعاریف متفاوتی دارد و تابع تفسیر ما از زندگی است و هر هدفی که در زندگی ترسیم گردد به طور طبیعی، متناسب با خود، یک سبک زندگی پیشنهاد می شود و از آنجا که «سبک زندگی» از جمله مفاهیم علوم اجتماعی و مطالعات فرهنگی است باید در تعریف آن گفت که سبک زندگی مجموعه ای از طرز تلقی ها، مدل ها، الگوها، ارزش ها، شیوه های رفتار، سلیقه ها، نوع مصرف و وسایل زندگی فردی است که معطوف به ابعاد هنجاری ، رفتاری و معنایی زندگی اجتماعی او باشد و شماری از افراد در یک نوع سبک زندگی، اشتراک هایی پیدا می کنند و این اشتراک ها به صورت نمادین در جامعه مطرح و موجب هویت بخشی به شخص و گروه های اجتماعی می شود.

سبک زندگی شکل مدرن گروه‌بندی‌های اجتماعی و منبع هویت انسان است و مانند طبقه یا قومیت به انسان معنی یا حسّ هویت می‌دهد.

بنابر این آن چه در تعریف سبک زندگی، خود نمایی می کند نزدیکی بسیاری است که با مفهوم هویت دارد البته با این توضیح که سبک زندگی صرفاً محدود به هویت زایی نمی شود بلکه تعاملات و رفتارهای عینی زندگی را نیز شامل می شود و سبک زیستن منعکس کننده گرایش ها، رفتارها، عقاید و ارزش های یک فرد یا جامعه است.

در یک نگاه جامع، می توان سبک زندگی را دارای شاخصه هایی یافت. از جمله:

پیوند ناگسستنی باورها و سبک زندگی

سبک زندگی، رفتاری بر آمده از باورها و پسندها و مبتنی بر دیدگاهی مصرّح و آگاهانه یا غیر مصرّح و نیمه خود آگاه در فلسفهٔ حیات است. اینکه شخص زندگی خاصی را آرزو می‌کند یا زندگی خاصی را به سُخره می‌گیرد و به شدت نقد می‌کند، نشان دهندهٔ نظام ارزشی او است و در انتخاب سبک زندگی بسیار تأثیرگذار است.

به همین جهت سبک زندگی را نمی‌توان از باورها و ارزش‌ها بریده دانست. ظواهر زندگی حاصل آن باورها و پسندها است.

انسجام و تناسب عناصر زندگی

مجموعهٔ عناصر زندگی وقتی به سبک زندگی تبدیل می‌شوند که به حد نصاب انسجام و همبستگی رسیده و همخوانی و تناسب داشته باشند. مجموعه‌ای در هم از چندین نوع منطق و مدل، سبک زندگی نیست. مثلاًـ نظام ارتباطی باید با نظام معیشتی، نظام اعتقادی، نظام فرهنگی و نظام مصرف تناسب داشته باشد. این تناسب باید مقداری پایدار بماند. انسجام موقتی که تحت تأثیر جوّ

اجتماعی خیلی زود از بین رود سبک زندگی را پدید نمی‌آورد.

توجه به شاخص انتخاب در سبک زندگی

در پدید آمدن سبک زندگی اکثر عناصر، اختیاری است. سبک زندگی باید انتخاب شود و شخص فعالانه در تعریف و چینش و معماری آن بر اساس نظام اعتقادی و ارزش‌هایش مشارکت داشته باشد.

پیوند هویت و سبک زندگی:

سبک زندگی به یک نوع هویت اجتماعی ختم می‌شود. پدیدار شناسان فرهنگی تأکید می‌کنند که سبک زندگی برای افراد شخصیت می‌سازد.

از سوی دیگر، فرد بر اساس سبک زندگی (یعنی چیزی که می‌خورد و می‌پوشد، جایی که زندگی می‌کند، ماشینی که سوار می‌شود و کسانی که حشر و نشر دارد و...) آرام آرام به رفتارهایی عادت می‌کند و از درون شکل می‌گیرد. این موضوع باعث می‌شود که نظام ارزشی خاصی نیز برایش درونی شود.

در خور توجه است که زمانی می توان سبکی از زندگی را انتخاب نمود که به چیزی ایمان و اعتقادی راسخ داشت و بدون این عنصر هیچ هدفی به سر منزل مقصود نائل نمی گردد گرچه آن موردی که باید بدان ایمان داشت لیبرالیسم، کاپیتالیسم، کمونیسم، فاشیسم و یا توحید ناب باشد.

به همین دلیل هر آیین و مکتبی سعی می نماید که سبکی از زندگی را به پیروانش ارائه دهد و هر کدام نیز سبک خود از زندگی را بهترین و کامل ترین سبک دانسته و جامعه را به کاربست آن تشویق می نمایند و معتقدند که جامعه زمانی در مسیر رستگاری و پیشرفت قرار دارد که سبک مورد نظر آنان در زندگانی مردمان نهادینه گردد.

در این میان آئین حیات بخش اسلام به عنوان خاتم ادیان و کامل ترین آن ها سبکی از زندگی را به جامعه بشری ارائه نموده است که از هر جهت جامع ترین و موافق ترین سبک ها با حالات و گرایش های فطری آدمی است.

این سبک که در زمینه های گوناگون و عرصه های مختلف زندگی بشر برنامه منسجم دارد از طریق پی جویی منابع دین یعنی قرآن و روایات اهل بیت علیهم السّلام قابل اخذ و دستیابی می باشد.

مبحث چهارم: اهمیت سبک زندگی اسلامی

باورها، ارزش‌ها و سبک زندگی، ارکان اصلی شکل‌دهی به هویت یک جامعه هستند. تمایزات و تفاوت‌های جوامع مختلف نیز به همین سه مؤلفهٔ عمده بازگشت می‌کند.

در این میان، لایهٔ رویین و آشکار هویت یک جامعه، سبک زندگی آن است.

هر جامعه‌ای زمانی می‌تواند ثمره و محصول جهان‌بینی و ایدئولوژی خود را به دیگران نشان دهد که سبک زندگی او متناسب با باورها و ارزش‌هایش شکل یافته باشد.

بسیاری از جوامع کنونی بشری نتوانسته اند میان باورهای بنیادین و ارزش‌های خویش از یک طرف و سبک زندگی خود در حوزه‌های مختلف اجتماعی، ارتباط ایجاد نمایند که جوامع اسلامی نیز از این قاعده مستثنی نیست.

از طرفی، غفلت از مسألهٔ سبک زندگی می‌تواند خسارت‌های جبران‌ناپذیری بر پیکرهٔ جامعه وارد کند. وقتی مردم نتوانند میان شیوهٔ زندگی خود و باورها و ارزش‌های شان ارتباط برقرار نمایند، بعد از مدتی ممکن است دست از باورها و ارزش‌های خود نیز بشویند

و آنان را ناکارآمد تلقی کنند.

ضرورت وجود سبک زندگی مطلوب در نگاهی معنوی و اخلاقی به زندگی را می توان تأمین هدف انسان که همانا رستگاری و فلاح و نجاح است دانست.

و حتی در نگاهی مادی نیز این ضرورت به منظور تأمین زندگی راحت و برخوردار از امنیت روانی و اخلاقی حس می شود.

اهمیت پرداخت به سبک زندگی اسلامی و تعیین جایگاه مفاهیم مختلف در آن نیز از آن جا مشخص می گردد که بدانیم مصداق عینی و خارجی برای پیشرفت با مفهوم اسلامی آن ایجاد تمدن نوین اسلامی است و این تمدن دو ساحت دارد: یک ساحت ابزاری که عبارت است از ارزش هایی که امروزه به عنوان پیشرفت مطرح می شود اعم از علم، اختراع، صنعت، سیاست، اقتصاد، اقتدار سیاسی و نظامی، اعتبار بین‌المللی، تبلیغ و ابزارهای تبلیغ؛

و ساحت دیگر، حقیقی و اساسی است که عبارت است از مواردی که متن زندگی را تشکیل می دهد که همان سبک زندگی است همچون مسئله‌ی خانواده و سبک ازدواج، نوع مسکن و لباس، الگو و نوع مصرف مواد غذایی، تفریحات، سبک کسب و کار و دیگر رفتار های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و خانوادگی.

در این دوران جوامع اسلامی به سبب القائات متعدد دشمنان اسلام مبنی بر عدم کارایی سبک زندگی اسلامی به علت توسعه جوامع و هماهنگی با آن و در تاریخ ماندن آن سبک، وابسته و پیرو سبکی از زیستن گشته اند که تُهی از هر معنویت و یاد خدا بوده و نتیجه ای جز انحطاط اخلاقی و اجتماعی برای مسلمانان نداشته است و این حقیقتی بود که خداوند به پیامبر و مؤمنین هشدار فرمود.

« وَ إِنْ تُطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ وَ إِنْ هُمْ إِلاَّ يَخْرُصُون».

قرآن کریم در این آیه تقلید و پیروی از گروه کافر و غیر حق را مجاز نمی داند، بلکه از سویی دیگر این تقلید را زمانی مطلوب می داند که در طریق هدایت صورت گیرد: «اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ صراط الّذين انعمت عليهم...»

یکی از مواردی که هدایت الهی ما را بدان تشویق و راهنمایی می کند، تبعیت از خرد و عقل انسانی است یعنی آنچه که عقل سلیم آن را تحکیم می نماید نه تقلید کور کورانه و بی منطق از سبکی غربی.

اگر در جامعه ای سبک زندگی اسلامی نهادینه گردد در نهایت مایه وصول به «حیات طیّبه» است؛ زندگی پاکی که از هر گونه نابودی و کمبود و ناکامی و بیم و اندوهی به دور است.

«مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّن ذَكَرٍ أَوْ أُنثَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُم بِأَحْسَنِ مَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ».

در این میان پرداختن به نقش و جایگاه زینت و تجمل در سبک زندگی اسلامی امری اجتناب ناپذیر است چرا که یکی از اجزای اصلی سبک زندگی، زینت و تجمل گرایی است و هماره تاریخ نیز اولین حربه نفوذ دشمنان در فرهنگ اسلامی از طریق ایجاد دلبستگی مفرط به تجملات بوده است.

فصل دوم: عدم تحریم زینت و تجمل در سبک زندگی اسلامی

اشاره

در سبکی که اسلام از زندگی ارائه می دهد به زینت و تجمل نگاه ویژه ای داشته است و نه تنها به انکار و نادیده انگاشتن گرایش زیبا خواه انسان نپرداخته است بلکه با مفروض دانستن آن، به ارائه محدوده ای برای زینت و تجمل گرایی اقدام نموده است در منابع اسلامی به ویژه قرآن کریم به صراحت هر گونه تحریم زینت و تجمل در وهله نخست را مردود می داند و نیز به سفارش خود

آرایی پرداخته است و لیکن به منظور جلوگیری از افراط بشر در گرایش به خود آرایی و تجمل اقدام به تعیین محدوده در این زمینه می نمایـد و از هر گونه تجمل پرستی و اسـراف و دلبسـتن مفرط به دنیا نهی می نماید و آن را مذموم می داند و از طرفی برای زنان که گرایش بسـیار بیشتری به زینت و تجملات و نیز خود نمایی دارند و آسـیب زایی و آسـیب پذیریشان بیش از جنس مذکر است، اسـلام بـا ملحوظ نمودن این مهم و به منظور حفظ کرامت و امنیت او و جامعه اقـدام به تعیین محـدوده در خود آرایی و خود نمایی می کند.

البته باید توجه نمود، آنچه ما در این نوشتار بدان اشاره می نماییم تنها تقریب به سبک مورد نظر اسلام است و برای بشر غیر معصوم که از بطن منبع دینی جز آنچه معصومین اشاره نموده انـد آگاهی نـدارد، امکان کسب نظریه اسـلام در هیچ زمینه ای وجود ندارد و آنچه در واقع اتفاق می افتد تنها نزدیکی به نظراسلام است.

گفتار اول: نکوهش تحریم نعمت های پاکیزه

«قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَ الطَّيِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذينَ آمَنُوا فِي الْحَياةِ الـدُّنْيا خالِصَـةً يَوْمَ الْقِيامَـةِ كَـذلِكَ نُفَصِّلُ الْآياتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ».

"اخراج زینت "استعاره‌ای است تخییلی و کنایه است از اظهار آن.

گر چه به حسب ظاهر به وجود آوردن زینت‌ها و سایر حوائـج زنـدگی کار خود انسان است، و لیکن از آنجایی که به الهام خداوند بوده در حقیقت او ایجادش کرده و آن را از پنهانی به عرصه بروز و ظهور در آورده است.

"رزق "عبارت از هر چه از موجودات طبیعی که زنـدگی و آسایش بشـر وابسـته به اسـتفاده از آن ها است، چه از قبیل مواد غـذائی باشـد، و یـا لبـاس و مسـکن و یـا سـایر لوازم زنـدگی، که بر حسب خلقت پاکیزه و ملایم با مزاج و مناسب با تجهیزات بـدن انسانی است.

"طیب "به معنـای چیزی است که ملاـیم بـا طبع باشـد، و در اینجـا عبـارت است از انواع مختلف غـذاهایی که انسـان بـا آن ارتزاق می کند و یا عبارت است از مطلق چیزهایی که آدمی در زندگی و بقای خود از آن ها استمداد می‌جوید، مانند مسکن، همسر و ...

برای تشـخیص اینکه کدامیک از موارد این انواع "،طیب "و مطابق با میل و شهوت او و سازگار با وضع ساختمانی او است، خداوند او را مجهز به حواسی کرده که با آن می‌تواند سازگار آن را از ناسازگارش تمیز دهد.

بـه گـواهی روان شـناسان، حس زیبـایی یکی از چهـار بُعـد روح انسـانی اسـت، که به ضـمیمه حس نیکی، و حس دانـایی، و حس مذهبی، ابعاد اصـلی روان آدمی را تشـکیل می‌دهند، و معتقدند تمام زیبائی های ادبی، شـعری، صـنایع ظریفه، و هنر به معنی واقعی همه مولـود این حس است، بـا وجود این چگونه ممکن است، یـک قـانون صـحیح، این حس اصـیل را در روح انسـان خفه کنـد، و عواقب سوء عدم اشباع صحیح آن را نادیده بگیرد.

لـذا در اسـلام اسـتفاده کردن از زیبـائی هـای طبیعت، لبـاس های زیبا و متناسب، به کار بردن انواع عطرها، و امثال آن، نه تنها مجاز شمرده شده بلکه به آن توصیه و سفارش نیز شده است.

قرآن کریم، روزی های پاکیزه ای را که خداونـد در زنـدگی انسان قرار داده است را زینت الهی در زنـدگی دنیا معرفی می کنـد و اسـتفهامی که در آیه به کـار رفته است، اسـتفهام انکاری است یعنی در واقع به نکوهش کسانی می پردازد که خوردنی و پوشـیدنی های حلال خدا را بر خود و دیگران حرام می کنند.

هر چند در مقایسه با نعمت های خالص قیامت، به فضیلت و برتری نعمت های اخروی حکم می نماید.

در دیدگاه قرآن حب زینت به خودی خود مذموم نیست، بلکه از بزرگ ترین اسـباب آشـکار سازی استعداد انسان در شناخت سنن

و آیات الهی است.

خدای سبحان در این آیه شریفه زینت‌هایی را سراغ می‌دهد که برای بندگانش ایجاد نموده، و آنان را فطرتاً به وجود آن زینت‌ها و به استعمال و استفاده از آن ها مُلهم کرده، و معلوم است که فطرت الهام نمی‌کند مگر به چیزهایی که وجود و بقای انسان منوط و محتاج به آن است.

در وضوح این امر همین بس که هیچ دلیلی بر مباح بودن چیزی بهتر از احتیاج به آن نیست، زیرا احتیاج به حسب وجود و طبیعت خاص انسانی خود دلیل است بر اینکه خدای تعالی انسان را طوری آفریده که به آن چیز محتاج باشد.

و در واقع خداوند در این آیه این پندار را که تحریم زینت ها و روزی های پاک و حلال نشانه زهد و پارسایی باشد، باطل می‌کند و البته باید دقت نمود که علاقه به زینت، انسان را به هلاکت نکشد و بهره گیری از آن کنترل شده باشد.

طبری می نویسد: ابن زید گفته است: مقصود آیه مردمی است که در هنگام حجّ و عمره از گوسفند و منافع آن احتراز می کردند و بر خود حرام می دانستند.

اضافه «زینت» به «اللّه» در آیه مزبور برای نیکو شمردن آن و منت نهادن خداوند بر بندگان است و نشان می‌دهد که زینت های الهی باید در راه عبادت به کار روند.

غرایزی که خداوند در انسان ها قرار داده- از جمله حُب زینت- نهایتی ندارند و خود بزرگ‌ترین سبب پیشرفت و تنوع آفرینی بشر در امور زراعت، صنعت و دیگر اسباب آبادانی هستند.

ترکیب «اخراج زینت» به معنای آفرینش مواد اولیه تشکیل دهنده زینت ها و نیز آموزش راه های ساخت آن ها از طریق قرار دادن علاقه و نیز استعداد ابداع در وجود انسان ها است.

علامه جعفری می نویسد: «کلمه-اخرج-یک نکته بسیار مهمی را که در بردارد این است که زیبایی را بدان جهت که زیبا است و برای مردم جالب است از دستگاه خلقت بیرون آورده و نمودار ساخته است. یعنی نمود های زیبایی چه در طبیعت و چه در آنچه که با فکر و ذوق و کار بشری نمودار می شود مورد مشیت خداوندی است، مگر آن زیباسازی ها که با هدف گیری های فاسد، ارزش ها و اصول انسانی را مختل نموده و ضد زیبایی معقول باشد».

علامه طباطبایی معتقدند که زینت و روزی های اشاره شده در این آیه به معنای این است که خداوند این نعمات را به گونه ای آفریده که همه انسان ها اعم از مؤمن و کافر از آن استفاده نمایند و در واقع زینت و طیبات رزق موضوعی است مشترک بین کافر و مؤمن که در آخرت بنا بر سیاق آیه «...فی الحیاهٔ الدنیا خالصهٔ یوم القیامهٔ» زینت‌ها تنها از آن مؤمنین است، و دیگران را از آن بهره‌ای نیست؛ زندگی آخرت مانند زندگی دنیا نیست که هر کس و نا کسی در نعمت‌های آن سهیم باشد پس هر که در دنیا ایمان آورد همه نعمت‌های آن روز قیامت از آن وی خواهد بود.

البته در مقابل برخی چون جبائی معتقدند که مراد از خلوص، نجات از هم و غم است و معنای آیه این است که زینت‌های دنیا برای مؤمنین خالی از هم و غم و خالص از مشقت نیست، و لیکن در آخرت خالص است.

ولی باید در نقد این نظر اعلام نمود که چون در سیاق این آیه و نیز آیات پس و پیش هیچ اشاره ای به تبعیت نعمات دنیایی با هم و غم و رنج نگشته است بنا بر این سخنی مردود می باشد.

از طرفی برخی معتقدند که این آیه اشاره دارد بر این که نعمت‌های دنیا برای کسانی که ایمان آوردند به طور اصالت و استحقاق ثابت است، و برای کفار به طور طفیلی و گر نه خود کفار استحقاق آن را ندارند و همین نعمت‌ها در قیامت برای مؤمنین خالص است و در واقع خطاب آیه به اشخاصی است که در اصلاح حیات مؤثرند، و علوم مورد نیاز و عوامل محرک به سوی اصلاح حیات و همچنین اخذ زینت و بهره گیری از طیبات و قیام به واجبات زندگی منتهی به آنان باشد، و آنان اشخاصی هستند که کارشان

تفکر در آیـات آفـاقی و انفسـی و ایجاد صـنایع و فنون و ترقی دادن جامعه و قـدردانی و شـکرگزاری از این موهبت های الهی بوده باشد، و چنین کسانی همان مردم با ایمانند که سر و کارشان با وحی آسمانی و انبیا علیهم السّلام است.

علامه طباطبایی در نقد این سخن معتقدند که آیه شریفه هیچ دلالتی بر اصالت برای برخی و تبعیت برای دیگران ندارد و اگر منظور این است که گر چه سیاق آیه سیاق این است که اثبات کند نعمت‌های دنیوی برای مؤمنین خلق شده و لیکن از کلمه "خالصهٔ" استفاده می‌شود که به طور طفیلی غیر مؤمنین بـا آنان شـرکت دارنـد، آیه شـریفه دلالت بر چنین اختصاصـی نداشـته بلکه بر عکس اشتراک دو طـایفه را می‌رسانـد ضـمن اینکه آیات بسیاری وجود دارد که اشاره به در اختیار قرار دادن نعمات بسیار به کافران و به استدراج رسیدن آن ها و عدم متمکن بودن مؤمنین از آن زخارف دنیوی است.

برخی اشکال نموده اند و گفته اند: امر به پوشیدن لباس و تنظیف و آرایش چه معنا دارد؟

رشـید رضا جواب داده و می گوید: «این حرف را کسانی می زنند که از تاریخ و امم و سرگذشت ملل گذشته بی خبرند وگرنه آن را سـطحی و سـاده تلقی ننموده و به اهمیت و ارزش آن پی می برنـد چون اکثر مردم نیمه وحشـی جزیره نشـین و کوهسـتانی های آفریقا که در جنگل های غارها، تنها یا دسته جمعی زندگی می کردند، زن و مردشان عُریان به سر می بردند.

اسـلام به هر قومی از آنان که دست یافت، با امثال آیه مورد بحث، لباس پوشـیدن را به آنان یاد داد و ستر عورت را بر ایشان واجب کرد و به سوی تمدن سوق داد».

در واقع امر پروردگار به ضـروریات زندگی از قبیل لباس پوشـیدن و خود را آراسـتن از همین باب است که می‌خواهد تربیتش حتی در اینگونه امور ساده و پیش پا افتاده رعایت شده باشد.

گفتار دوم: سفارش استفاده مطلوب از زینت ها به قارون

در برخی دیگر از آیات نیز به طور مشابه به عدم تحریم دنیا و متعلقات آن اشاره شده است.

از جمله در آیه۷۷ سوره مبارکه قصص می فرماید: «وَ ابْتَغِ فیما آتاکَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَ لا تَنْسَ نَصیبَکَ مِنَ الدُّنْیا ...».

در این آیه به بیـان توصـیه هـای گروه مؤمن جامعه زمانه حضـرت موسـی علیه السّـلام به قارون می پردازد و آنان در بخشـی از این توصیه ها او را به استفاده از دنیا به عنوان ابزاری برای رسیدن به آخرت سفارش می نمایند و ابتدا ترغیب به طلب آخرت می نمایند و سـپس اشـاره می شود که نبایـد بهره خویش را از دنیا فراموش نمود و به بهانه آخرت طلبی دنیا را رها نموده و رهبانیت پیشه کرد بلکه آنچه در آخرت انسان برداشت می کنـد عملی است که در دنیا کشت نموده است حال چه نیکو باشـد و چه عملی ناشایست و تفـاوتش در این است که محصول برداشت شـده در آخرت در حالت اول پُر بار و مطلوب و در حالت دوم چیزی جز خسارت برای زارع نمی ماند.

از علی علیه السّـلام در تفسیر آیه نقـل شـده است که: «فی قول الله عز و جـل: وَ لا تَنْسَ نَصِـیبَکَ مِنَ الـدُّنْیا قال: لا تنس صـحتك و قوتـك و فراغـك و شـبابك و نشاطـك ان تطلب بهـا الا‌خرهٔ»: تنـدرستی و قوت و فراغت و جوانی و نشاطت را فراموش مکن و به وسیله این (پنج نعمت بزرگ) آخرت را بطلب.

طبق این تفسـیر جمله فوق هشـداری است به همه انسان ها که فرصت ها و سـرمایه‌ها را از دست ندهند که فرصت چون ابر در گذر است.

ایشـان در بیـانی دیگر به ضـرورت اتخـاذ نگاهی ابزاری به دنیا جهت نیل به آخرت اشاره می فرماینـد که کسـی که به دنیا به عنوان یك وسـیله بنگرد چشـمش را بینا می‌کنـد، و کسـی که به عنوان یك هدف نگاه کند نابینایش خواهد کرد: «مَا أَصِفُ مِنْ دَارٍ أَوَّلُهَا عَنَاءٌ وَ آخِرُهَـا فَنَاءٌ فِی حَلَالِهَا حِسَابٌ وَ فِی حَرَامِهَا عِقَابٌ مَنِ اسْـتَغْنَی فِیهَا فُتِنَ وَ مَنِ افْتَقَرَ فِیهَا حَزِنَ وَ مَنْ سَاعَاهَا فَاتَتْهُ وَ مَنْ قَعَـدَ عَنْهَا

وَاتَتْهُ وَ مَنْ أَبْصَرَ بِهَا بَصَّرَتْهُ وَ مَنْ أَبْصَرَ إِلَيْهَا أَعْمَتْه».

آلوسی در ذیل آیه می نویسد: «فراموش مکن که نصیب تو از مال دنیایی مقدار بسیار اندکی است، و آن همان مقداری است که می‌پوشی و می‌نوشی و می‌خوری، بقیه‌اش زیادی است، که برای غیر از خودت باقی می‌گذاری، پس از آنچه به تو داده‌اند به قدر کفایت بردار، و باقی را احسان کن».

علی علیه السّلام در همین زمینه اشاره به این حقیقت می نمایند که جمع آوری مال و امکانات و عدم کاربست آن در مسیر تعالی و کمال انسانی فایدتی برای انسان نخواهد داشت. « يَا ابْنَ آدَمَ مَا كَسَبْتَ فَوْقَ قُوتِكَ فَأَنْتَ فِيهِ خَازِنٌ لِغَيْرِك»: ای فرزند آدم! هر چه بیشتر از مقدار خوراکت بدست می‌آوری خزانه‌دار دیگران در مورد آن خواهی بود.

گفتار سوم: باز داشت از رهبانیت پیشگی و ترک لذت

آیه ۸۷ سوره مبارکه مائده نیز به بیان عدم تحریم دنیا و نعمات آن پرداخته است: « يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا لا تُحَرِّمُوا طَيِّباتِ ما أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَ لا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لا يُحِبُّ الْمُعْتَدين».

خداوند در این آیه از ترک لذات نفسانی و گرایش های انسانی به مادیات و رُهبانیت پیشه کردن به بهانه توجه بیشتر به خدا نهی فرموده است حال آنکه این گرایش ها در فطرت انسان وجود دارد و دین نیز در حد وسط و معمول آن را نهی نمی فرماید.

و این آیه برخی عرفاء و صوفیه را مورد خطاب قرار می دهد که حیوانی نمی خورند و لباس خشن می پوشند یا شب تا صبح بیدارند می مانند و ترک معاشرت با زن ها می کنند و خود را به زُهد معرفی می کنند با اینکه غرض آن ها جلب قلوب است و استفاده ریاست نه برای زهد از دنیا و کسانی که اعتصاب می کنند از خوراک برای اغراض شخصیه است.

گنابادی در ذیل آیه می نویسد: «انسان بر حسب مرتبه نباتی خود یک نوع محلّلات الهی دارد و بر حسب مراتب حیوانی‌اش نوع دیگری از محلّلات، و بر حسب سینه نوع دیگر، و بر حسب قلب نوع دیگر، و بر حسب روح نوع دیگر و تحریم الهی نیز در هر مرتبه‌ای بر حسب همان مرتبه است، و همچنین است تحریم انسان بر نفسش.

پس محلّلات بر حسب مرتبه حیوانی و نباتی آن چیزی است که خداوند آن را مباح ساخته است از قبیل خوردنی، آشامیدنی، پوشیدنی، و مرکوب سواری، و نکاح، و مسکن، و نگاه کردنی‌ها و بر حسب سینه چیزی است که خداوند آن را برای سینه مباح کرده از قبیل افعال ارادی واعمال شرعی و تدبیرهای مربوط به معاد و معاش و اخلاق زیبا و مکاشفات صوری و بر حسب قلب چیزی است که خداوند آن را برای قلب مباح کرده است از قبیل اعمال قلبی، و واردات الهی و علوم لدنّی و مشاهدات معنوی کلّی».

ذکر کلمه «ما احل اللّه لکم» بیان علت منع است زیرا به حکم خرد جواز صرف غذای گوارا و هر گونه عمل مباح از جمله فطریات بشر است و دین اسلام که کامل ترین ادیان آسمانی است و روش زندگی فردی و خانوادگی و اجتماعی بشر را به طور کامل بیان می‌نماید با لحن شدیدی از تصرف در احکام و از بدعت در دین منع نموده است و بعض غذای گوارا مباح را حرام بدانند و یا دیگران را از استفاده آن ها منع نمایند سبب خروج از دین شمرده شده است.

بنابر این تحریم زینت و نعمات دنیا به بهانه تقرب بیشتر به خدا جز فریبی نفسانی چیزی نیست چراکه مگر می شود برای تقرب به خدا و کسب پاداش الهی در آخرت و رسیدن به سعادت جز از طریق عمل خیر در همین دنیا اقدام نمود و حال آنکه عمل خیر دارای مراتب است و تعریفی گسترده دارد و بخش اعظم آن در فعالیت های اجتماعی کسب می گردد چراکه در عمده عبادات و فعالیت های دینی سفارش به جمعی بودن و یا در جمع مؤمنین اقدام به برخی عبادات نمودن شده است و این با اصل کناره گیری و رُهبانیت سازگار نیست.

گفتار چهارم: روا بودن کاربست زینت ها از منظر روایات

همـان طور که اشـاره شـد خداونـد سـبحان در این آیات شـریفه همه نعمات و زینت هایی که برای انسان ها در دنیا گردآورده، آن گونه حلال دانسـته که وجود کسـی که آن را حرام کند را منکر می شود و ائمه معصومین علیهم السّلام نیز گاهی برای اثبات حلیت و اهمیت زینت ها به این آیه شریفه استناد می کردند.

کلینی از یوسف بن ابراهیم نقـل می کنـد که گفت: «دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع وَ عَلَيَّ جُبَّةُ خَزٍّ وَ طَيْلَسَانُ خَزٍّ فَنَظَرَ إِلَيَّ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ عَلَيَّ جُبَّةُ خَزٍّ وَ طَيْلَسَانُ خَزٍّ فَمَا تَقُولُ فِيهِ فَقَالَ وَ مَا بَأْسٌ بِالْخَزِّ قُلْتُ وَ سَدَاهُ إِبْرِيسَمٌ قَالَ وَ مَا بَأْسٌ بِإِبْرِيسَمٍ فَقَدْ أُصِيبَ الْحُسَيْنُ ع وَ عَلَيْهِ جُبَّةُ خَزٍّ ثُمَّ قَالَ إِنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ لَمَّا بَعَثَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع إِلَى الْخَوَارِجِ فَوَاقَفَهُمْ لَبِسَ أَفْضَلَ ثِيَابِهِ وَ تَطَيَّبَ بِأَفْضَلِ طِيبِهِ وَ رَكِبَ أَفْضَلَ مَرَاكِبِهِ فَخَرَجَ فَوَاقَفَهُمْ فَقَالُوا يَا ابْنَ عَبَّاسٍ بَيْنَا أَنْتَ أَفْضَلُ النَّاسِ إِذَا أَتَيْتَنَا فِي لِبَاسِ الْجَبَابِرَةِ وَ مَرَاكِبِهِمْ فَتَلَا عَلَيْهِمْ هَذِهِ الْآيَةَ- قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَ الطَّيِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ فَالْبَسْ وَ تَجَمَّلْ فَإِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ وَ لْيَكُنْ مِنْ حَلَالٍ»: برامام باقر علیه السّـلام وارد شـدم در حالی که جبّه و طلیسانی از خز برتن داشت وقتی متوجه من شد، عرض کردم: جانم به فدایت، این خز است! دربـاره آن چه می گوییـد؟ فرمود: پوشـیدن خز مانعی نـدارد. عرض کردم: نـخ آن ابریشم است. فرمود: عیبی نـدارد، حسـین علیه السّـلام را کشـتند در حـالی که جبّه ای از خز برتن داشت. آنگـاه فرمـود: وقـتی علی علیه السّـلام ابن عبـاس را به سوی خوارج فرسـتاد، بهترین لباسـش را پوشید و بهترین بوی خوش را به کار برد و بهترین مرکبش را سوار شد و نزد آن ها رفت. گفتند: ای عباس! تو در میان ما بهترین مردم هستی، اکنون تو را در لباس جباران و بر مرکب ایشان می نگریم.

ابن عبـاس همین آیه (فوق الـذکر) را خوانـد. سـپس فرمود: تو هم لبـاس خوب بپوش و خودت را زینت کن، که خـدا زیبا است و زیبایی را دوست دارد ولی از حلال باشد.

فردی به نـام علاء به حضـرت علی علیه السّـلام عرض کرد: « يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَشْكُو إِلَيْكَ أَخِي عَاصِمَ بْنَ زِيَادٍ قَالَ وَ مَا لَهُ قَالَ لَبِسَ الْعَبَاءَةَ [الْعَبَاءَ] وَ تَخَلَّى [مِنَ] عَنِ الدُّنْيَا قَالَ عَلَيَّ بِهِ فَلَمَّا جَاءَ قَالَ يَا عُدَيَّ نَفْسِهِ لَقَدِ اسْتَهَامَ بِكَ الْخَبِيثُ أَ مَا رَحِمْتَ أَهْلَكَ وَ وَلَدَكَ أَ تَرَى اللَّهَ أَحَلَّ لَكَ الطَّيِّبَاتِ وَ هُوَ يَكْرَهُ أَنْ تَأْخُذَهَا أَنْتَ أَهْوَنُ عَلَى اللَّهِ مِنْ ذَلِكَ قَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَذَا أَنْتَ فِي خُشُونَةِ مَلْبَسِكَ وَ جُشُوبَةِ مَأْكَلِكَ قَالَ وَيْحَكَ إِنِّي لَسْتُ كَأَنْتَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى فَرَضَ عَلَى أَئِمَّةِ [الْحَقِ] الْعَدْلِ أَنْ يُقَدِّرُوا أَنْفُسَهُمْ بِضَعَفَةِ النَّاسِ كَيْلَا يَتَبَيَّغَ بِالْفَقِيرِ فَقْرُه»: یـا امیر المـؤمنین از برادرم عـاصم بن زیـاد به تو شـکایت می کنم. آن بزرگوار فرمود: برای چه؛ عرض کرد: همچون رهبانان گلیمی پوشـیده و از دنیا دوری گزیـده. حضـرت فرمود: او را نزد من بیاوریـد چون آمـد فرمود: این دشـمن (شـیطان) پلید ناپاک خواسـته تو را سـرگردان کند که به این راهت واداشته و آن را در نظرت آراسته آیا بر زن و فرزندت رحم نکردی که تنهایی و درویشـی پیشه گرفتی؟ آیـا بـاورت این است که خداونـد برای تو پاکیزه ها را حلال کرده و کراهت دارد و نمی خواهـد که تو از آن ها بهره مند گردی؟ بگو: کی حرام کرده است آرایش و روزی های پاکیزه ای را که خداوند برای بندگان مقرر فرموده تو پست تری از اینکه خداوند نعمتی را به تو حلال کند و نخواهد که از آن بهره بری! (و در واقع این مرتبه انبیاء و اولیای او است) .

در حـدیثی عثمـان بن مظعـون بـا رسول الله صـلّی الله علیه وآله والسّـلم از قصـد خود مبنی بر رُهبـانیت و ترک دنیـا و مواردی دیگر همچون عدم بهره‌مندی از همسـر خود و بوی خوش و خوردن گوشت، سـخن گفت و رسول اکرم صلّی الله علیه وآله والسّلم وی را از افراط و تفریط برحذر داشتند.

عیاشـی از عمر بن علی و او از پدرش امام سـجاد علیه السّـلام نقل کرده است که: « أنه کان یشتری الکساء الخز بخمسین دینارا، فإذا صاف تصدق به، لا یری بذلک بأسا- و یقول: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبادِهِ- وَ الطَّيِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ»: حضـرت، عبایی از خز به پنجاه دینار خریداری کرد و همین که فصل تابستان رسید، صدقه داد و این کار را بد نمی‌شمرد و می‌فرمود: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ ...».

در حدیث دیگری می‌خوانیم: « قَالَ عَلَى أَبِي فَلَقِيَهُ عَبَّادُ بْنُ كَثِيرٍ وَ عَلَيْهِ ثِيَابٌ مَرْوِيَّةٌ حِسَانٌ فَقَالَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِنَّكَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ نُبُوَّةٍ وَ كَانَ أَبُوكَ وَ كَانَ فَمَا لِهَذِهِ الثِّيَابِ الْمُزَيَّنَةِ عَلَيْكَ فَلَوْ لَبِسْتَ دُونَ هَذِهِ الثِّيَابِ فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع وَيْلَكَ يَا عَبَّادُ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَ الطَّيِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ إِذَا أَنْعَمَ عَلَى عَبْدٍ نِعْمَةً أَحَبَّ أَنْ يَرَاهَا عَلَيْهِ لَيْسَ بِهِ بَأْسٌ وَيْلَكَ يَا عَبَّادُ إِنَّمَا أَنَا بَضْعَةٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص- فَلَا تُؤْذِنِي وَ كَانَ عَبَّادٌ يَلْبَسُ ثَوْبَيْنِ قِطْرِيَّيْنِ»: یکی از زاهـدان ریایی به نام "عباد بن کثیر "با "امام صادق" علیه السّلام روبرو شـد، در حالی که امام علیه السّلام لباس نسبتاً زیبایی بر تن داشت، به امام گفت: تو از خانـدان نبوتی، و پـدرت علی علیه السّلام لبـاس بسیار ساده می‌پوشید چرا چنین لبـاس جـالبی بر تن تو است؟ آیـا بهتر نبود که لباسـی کم اهمیت‌تر از این می‌پوشیدی، امام فرمود: وای بر تو ای عباد!، چه کسـی حرام کرده است زینت هایی را که خداونـد برای بندگانش آفریده و روزی های پاکیزه را؟.

در الکافی آمـده است: «مَرَّ سُفْيَانُ الثَّوْرِيُّ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَرَأَى أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع وَ عَلَيْهِ ثِيَابٌ كَثِيرَةُ الْقِيمَةِ حِسَانٌ فَقَالَ وَ اللَّهِ لَآتِيَنَّهُ وَ لَأُوَبِّخَنَّهُ فَدَنَا مِنْهُ فَقَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا لَبِسَ رَسُولُ اللَّهِ ص مِثْلَ هَذَا اللِّبَاسِ وَ لَا عَلِيٌّ ع وَ لَا أَحَدٌ مِنْ آبَائِكَ فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص فِي زَمَانٍ قَتْرٍ مُقْتِرٍ وَ كَانَ يَأْخُذُ لِقَتْرِهِ وَ اقْتِدَارِهِ وَ إِنَّ الدُّنْيَا بَعْدَ ذَلِكَ أَرْخَتْ عَزَالِيَهَا فَأَحَقُّ أَهْلِهَا بِهَا أَبْرَارُهَا ثُمَّ تَلَا قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَ الطَّيِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ وَ نَحْنُ أَحَقُّ مَنْ أَخَذَ مِنْهَا مَا أَعْطَاهُ اللَّهُ غَيْرَ أَنِّي يَا ثَوْرِيُّ مَا تَرَى عَلَيَّ مِنْ ثَوْبٍ إِنَّمَا أَلْبَسُهُ لِلنَّاسِ ثُمَّ اجْتَذَبَ يَدَ سُفْيَانَ فَجَرَّهَا إِلَيْهِ ثُمَّ رَفَعَ الثَّوْبَ الْأَعْلَى وَ أَخْرَجَ ثَوْباً تَحْتَ ذَلِكَ عَلَى جِلْدِهِ غَلِيظاً فَقَالَ هَذَا أَلْبَسُهُ لِنَفْسِي وَ مَا رَأَيْتَهُ لِلنَّاسِ ثُمَّ جَذَبَ ثَوْباً عَلَى سُفْيَانَ أَعْلَاهُ غَلِيظٌ خَشِنٌ وَ دَاخِلُ ذَلِكَ ثَوْبٌ لَيِّنٌ فَقَالَ لَبِسْتَ هَذَا الْأَعْلَى لِلنَّاسِ وَ لَبِسْتَ هَذَا لِنَفْسِكَ تَسُرُّهَا»: روزی سفیان ثوری حضرت صادق علیه السّلام را دید جامه جمیل ثمینی پوشیده. عرض کرد: یا ابن رسول اللّه، رسول خدا صلّی الله علیه وآله والسّلم و امیر المؤمنین علیه السّلام و هیچیک از پدران شما مثل این لباس را نپوشیدند.

حضـرت فرمود: رسول خدا صـلّی الله علیه وآله والسّـلم در زمان تنگی و احتیاج بود و بعد وسـعت یافت و احقّ به آن لباس از اهلش ابرارند، پس تلاوت فرمود: قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ، ما سزاوارتریم آنچه را که عطا فرموده خدای تعالی. بعد دست سفیان را کشیدند به طرف خود و جـامه زیبا و برتر را کنار زدنـد، و زیر آن لباس خشن و زبر بود. فرمود: این را برای خود و آن را که دیـدی برای مردم پوشیده‌ام. پس دست به لباس رویین سـفیان بردند که آن خشن و زیر آن لباس نرم بود، فرمود: تو این اعلا را برای خود، و خشن را برای مردم پوشیدی.

همچنین شخصـی به امام صادق علیه السّـلام عرض کرد: «كُنْتُ حَاضِراً عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع إِذْ قَالَ لَهُ رَجُلٌ أَصْلَحَكَ اللَّهُ ذَكَرْتَ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ ع كَانَ يَلْبَسُ الْخَشِنَ يَلْبَسُ الْقَمِيصَ بِأَرْبَعَةِ دَرَاهِمَ وَ مَا أَشْبَهَ ذَلِكَ وَ نَرَى عَلَيْكَ اللِّبَاسَ الْجَيِّدَ قَالَ فَقَالَ لَهُ إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ ع كَانَ يَلْبَسُ ذَلِكَ فِي زَمَانٍ لَا يُنْكَرُ وَ لَوْ لَبِسَ مِثْلَ ذَلِكَ الْيَوْمَ لَشُهِرَ بِهِ فَخَيْرُ لِبَاسِ كُلِّ زَمَانٍ لِبَاسُ أَهْلِهِ غَيْرَ أَنَّ قَائِمَنَا إِذَا قَامَ لَبِسَ لِبَاسَ عَلِيٍّ ع وَ سَارَ بِسِيرَتِهِ»: گفتی که علی بن ابی طالب علیه السّلام جامه خشن از گونه پیراهن های چهار درهمی و نظایر آن می پوشـد و ما اکنون شـما را با جامه های نیکو می نگریم! فرمودند: علی بن ابی طالب علیه السّـلام آن جامه ها را در زمانی می پوشـید که زشت نبود (لبـاس هـای بیشتر مردم به آن صورت بود) اگر امروز می بودنـد و آن لبـاس را می پوشـیدند، بـدن نما بود. بهترین لبـاس در هر زمان لباس رایـج میان اهل آن زمان است جز آنکه چون قائم آل ما قیام کنـد، لباس علی علیه السّـلام را خواهد پوشید و به سیره او عمل خواهد کرد.

گفتار پنجم: حکمت روا بودن کاربست زینت و تجملات

در باب حکمت حلیت زینت باید اشاره نمود که ارتباط و پیوستگی اجتماع وابسته به اجرای قوانین و رسومی است، که سبب جلب نظر و توجه افراد به یکدیگر شود، و معاشـرت را سـهل نمایـد و زینت عبارت از رعایت خواسته مردم است، از قبیل پاکیزگی لباس و

مسکن و سایر احتیاجات به طوری که ملایم طبع عموم باشد، و رعایت آن رسوم سبب جلب معاشرت و حسن نظر دیگران گردد، و یگانه دلیل فطری بر اباحه زینت و پاکیزه گی در شئون زندگی همانا احتیاج افراد است، که به یکدیگر ارتباط یابند، بدیهی است عدم رعایت زینت در شئون زندگی سبب هتک احترام دیگران گشته، و بر خلاف مروؤ و وقار بوده و انسان را مبتذل و فرومایه معرفی می نماید.

علامه طباطبایی نیز در این زمینه می نویسد: آری، اگر انسان در دنیا به طور انفرادی زندگی می کرد هرگز محتاج به زینتی که خود را با آن بیاراید نمی‌شد، بلکه اصلاً به خاطرش هم خطور نمی کرد که چنین چیزی لازم است، و لیکن از آنجایی که زندگیش جز به طور اجتماع ممکن نیست، و زندگی اجتماعی هم قهراً محتاج به اراده و کراهت، حب و بُغض، رضا و سخط و امثال آن است، از این جهت خواه ناخواه به قیافه و شکل‌هایی بر می‌خورد که یکی را دوست می‌دارد و از یکی بدش می‌آید، لذا معلم غیبی از ماورای فطرتش به او الهام کرده تا به اصلاح مفاسد خود بپردازد، و معایب خود را بر طرف ساخته خود را زینت دهد، و شاید همین نکته باعث شده که از انسان به لفظ "عباده "که صیغه جمع است تعبیر بفرماید.

زینت از مهم‌ترین اموری است که اجتماع بشری بر آن اعتماد می کند، و از آداب راسخی است که به موازات ترقی و تنزل، مدنیت انسان ترقی و تنزل می‌نماید، و از لوازمی است که هیچ وقت از هیچ جامعه‌ای منفک نمی گردد، به طوری که فرض نبودن آن در یک جامعه مساوی با فرض انعدام و متلاشی شدن اجزای آن جامعه است.

آری، معنای انهدام جامعه جز از بین رفتن حُسن و قُبح، حب و بغض، اراده و کراهت و امثال آن نیست، وقتی در بین افراد یک جامعه این گونه امور حکم فرما نباشد دیگر مصداقی برای اجتماع باقی نمی‌ماند.

آری، این خدای سبحان است که به الهام و هدایت خود انسان را از راه فطرت ملهم کرده تا انواع و اقسام زینت‌هایی که مورد پسند جامعه او و باعث مجذوب شدن دل ها به سوی او است ایجاد نموده به این وسیله نفرت و تنفر مردم را از خود دور سازد.

نتیجه: بنابر این آیه شریفه اشاره می دارد که استفاده از این نعمت ها (زینت و رزق) در دنیا برای همه اعم از مؤمن و کافر جایز است و اسلام با زینت و تجمل گرایی مخالف نبوده بلکه به استفاده از آن در چارچوب رعایت حدود الهی سفارش نیز می نماید و اما تعبیر: «خالصهٔ یوم القیامهٔ» نشان می دهد که زینت و روزی خالص که در قیامت ظهور پیدا می کند، تنها از آن مؤمنان خواهد بود و غیر مؤمن از آن بهره ای نخواهد برد.

فصل سوم: سفارش به زینت نمودن و تجمل گرایی

اشاره

همان طور که پیش تر نیز اشاره گشت در اسلام و سبکی که این دین کامل از زندگی در پیش روی ما می نهد زینت و گرایش به تجمل جایگاهی والا و معین دارد و نه تنها با آن مخالفت ندارد بلکه بدان تشویق نیز می نماید این حقیقت را می توان از پی جویی منابع اسلامی یعنی قرآن و روایات یافت که در موارد متعدد انسان ها را به زینت نمودن و گراییدن به تجمل تشویق می نمایند.

انسان به مقتضای فطرت، جویای پاکیزگی، زیبایی و آراستگی است و از ژولیدگی و پلیدی نفرت دارد و اسلام چون دین فطرت است به پیروانش دستور می دهد تا همواره مظاهر زشتی را از خود و محیط زندگی خویش دور سازند و با ظاهری آراسته و زیبا در معرض دید همنوعان خود ظاهر شوند.

قرآن کریم علاوه بر بیان اباحه زینت و گرایش به تجمل که پیش تر مطالبش گذشت تا بدان جا با زینت و تجمل گرایی موافق بوده و بهره گیری از آن را ضروری می داند که حتی در مهم ترین مسائل عبادی نیز آن را داخل می داند.

گفتار اول: نماز و سفارش به زینت

اهمیت نماز به عنوان ستون و رکن دین و رابطه ای عاشقانه میان صاحب و بنده در منابع اسلامی بارها اشاره گشته است و ما نیز قصد پرداخت بدان را نداریم بلکه با ملحوظ دانستن آن اهمیت اشاره می نماییم که قرآن کریم در آیه۳۱ سوره مبارکه اعراف انسان ها را به زینت نمودن برای نماز دعوت و توصیه می نماید که این نشان از اهمیت گرایش به تجمل در اسلام و بالطبع سبک زندگی اسلامی است.

« یا بَنی آدَمَ خُذُوا زینَتَکُمْ عِنْدَ کُلِّ مَسْجِدٍ وَ کُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لا یُحِبُّ الْمُسْرِفینَ ».

«مسجد» اسم زمان و مکان و به معنای وقت عبادت یا مکان عبادت است.

البته بعضی آن را به معنای عبادت از باب نام گذاری حال به اسم محل می دانند. درباره مقصود از زینت نیز قطب راوندی معتقد است که منظور از زینت در آیه لباس است که کمترین آن پوشش برای عورت است.

برخی مفسرین گفته اند که خداوند به بنی آدم دستور داده است از آن چیزی که زیبایی و جمال شما به آن است از قبیل پاکیزگی بدن از پلیدی ها و آلودگی ها و لباس های زیبا و پاکیزه و زیبا کردن موی های سر و ریش با شانه زدن و غیر از چیزهایی که زینت می دهد از قبیل روغن ها و خضاب و از قبیل کارهای پسندیده و نیز احوال و اخلاق زیبا با خود برگیرید.

امام صادق علیه السّلام در تفسیرآیه می فرماید: « فِی قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ خُذُوا زِینَتَکُمْ عِنْدَ کُلِّ مَسْجِدٍ قَالَ الْمَشْطُ فَإِنَّ الْمَشْطَ یَجْلِبُ الرِّزْقَ وَ یُحَسِّنُ الشَّعْرَ وَ یُنْجِزُ الْحَاجَةَ وَ یَزِیدُ فِی مَاءِ الصُّلْبِ وَ یَقْطَعُ الْبَلْغَمَ وَ کَانَ رَسُولُ اللَّهِ ص یُسَرِّحُ تَحْتَ لِحْیَتِهِ أَرْبَعِینَ مَرَّةً وَ مِنْ فَوْقِهَا سَبْعَ مَرَّاتٍ وَ یَقُولُ إِنَّهُ یَزِیدُ فِی الذِّهْنِ وَ یَقْطَعُ الْبَلْغَمَ»: منظور شانه کردن است زیرا شانه کردن روزی می آورد و مو را زیبا می کند حاجت را برآورده می سازد و نطفه را زیاد می گرداند و بلغم را از بین می برد.

سیوطی از ابن مردویه از ابن عباس نقل کرده است که گفت: « وجهنی علی بن أبی طالب إلی ابن الکواء و أصحابه و علی قمیص رقیق وحله فقالوا لی أنت ابن عباس و تلبس مثل هذه الثیاب فقلت أول ما أخاصمکم به قال الله قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِینَةَ اللَّهِ الَّتِی أَخْرَجَ لِعِبادِهِ و خُذُوا زِینَتَکُمْ عِنْدَ کُلِّ مَسْجِدٍ و کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یلبس فی العیدین بردی حبرة»: امیر المومنین علیه السّلام مرا نزد ابن الکوّاء و یارانش فرستاد، وقتی من بر آن ها وارد شدم، پیراهنی نازک و حلّه ای برتن داشتم.

گفتند: تو ابن عباسی و مثل این لباس ها برتن کرده ای؟! گفتم: آری و اولین چیزی که با آن با شما مخاصمه می کنم، همین لباس ها است. زیرا خداوند در آیه: «قل من حرّم زینة الله...»و آیه«خذوا زینتکم...»آن را حلال کرده، رسول خدا صلّی الله علیه وآله والسّلم در عید فطر و قربان دو بُردحبره می پوشید و شما آن را بر خود حرام کرده اید.

در الدر المنثور است که عقیلی و ابو الشیخ و ابن مردویه و ابن عساکر از انس از رسول خدا صلّی الله علیه وآله والسّلم نقل کرده‌اند که در ذیل آیه "خُذُوا زِینَتَکُمْ عِنْدَ کُلِّ مَسْجِدٍ "فرمود: نماز بخوانید با کفش‌هایتان.

این معنا به طرق دیگر از ابی هُریره و ابن مسعود و شداد بن اوس و دیگران نیز نقل شده است.

همان طور که مشخص است در این روایت زینت مطرح شده در آیه را پوشیدن کفش می داند ولی از آن جا که محل عبادت خدا مخصوصاً مساجد اماکن مقدسی هستند که نگاه داشتن حریم آن ها از وظایف عمده هر بنده ای می باشد، با کفش به نماز ایستادن ممکن است در موارد خاصی از جمله نماز خوف که محل اضطرار است صادق باشد از طرفی با آیه: «... فَاخْلَعْ نَعْلَیْکَ إِنَّکَ بِالْوادِ الْمُقَدَّسِ طُوی». (که حضرت موسی علیه السّلام چون خواست به ملاقات پروردگار نائل آید، مورد چنین خطابی واقع شد) هماهنگی ندارد.

شاید در مورد کفش هر چند نوعی پوشش است بتوان گفت به هنگام عبادت و نماز، نپوشیدن کفش زینت محسوب می شود چون این گونه زینت که خداوند بدان سفارش نموده نباید با آداب عبادت او ناهماهنگ باشد.

زینت مناسب، معمولاًـ اثر روانی دارد و به روح انسان نشاط و شادابی می دهد، چنانچه از حد اعتدال خارج نشود امری پسندیده است. به همین دلیل هم در آیات و هم در روایات اسلامی تأکید شده که مسلمانان حتی در حال عبادت، زینت های مشروع و مادی را فراموش نکنند، لباس های پاکیزه، رنگ های مناسب، شانه زدن موها، به کاربردن عطریات و بوی خوش و استفاده از انگشتر های مختلف را مدنظر قرار دهند.

گرچه حکم اخذ زینت مربوط به تمام فرزندان آدم در هر زمان است، ولی ضمناً نکوهشی است از عمل زشت جمعی از اعراب در زمان جاهلیت که به هنگام آمدن به مسجد الحرام و طواف خانه خدا کاملاً عریان می شدند و هم اندرزی است به آن ها که به هنگام نماز و یا رفتن به مساجد، لباس های کثیف و مُندرس و یا لباس های مخصوص منزل را بر تن می کنند و در مراسم عبادت خدا به همان هیات حضور می یابند درحالی که طبق روایات دستور داریم بهترین لباس های خود را به هنگام شرکت در مسجد بپوشیم.

علامه طباطبایی معتقدند که معنای "به همراه برداشتن زینت در موقع رفتن به سوی مسجد "آرایش ظاهری نیست، بلکه آرایشی است معنوی که مناسب با نماز و طواف و سایر عبادات باشد.

پس معنای آیه بر می‌گردد به امر به زینت کردن نیکو برای نماز و غیر آن و اطلاق آن شامل نماز اعیاد و جماعات و نمازهای یومیه و سایر وجوه عبادت و ذکر می‌شود.

بنابر این این آیه می‌تواند هم اشاره به "زینت های جسمانی "باشد همان طورکه اشاره شد و در موارد دیگری نیز به چشم می خورد که بسیاری از مفسران مقصود از زینت را لباس ساتر یا لباس زینت می دانند و پوشیدن یا آراستن هرچیزی است که سبب زینت انسان می شود مثل شانه زدن موی سر و صورت و عطر زدن و انگشتر در دست کردن و هم شامل "زینت های معنوی، "یعنی صفات انسانی و ملکات اخلاقی و پاکی نیت و اخلاص.

به همین جهت اگر در بعضی از روایات تنها اشاره به لباس خوب یا شانه کردن موها شده، و یا تنها سخن از مراسم نماز عید و نماز جمعه به میان آمده است ، دلیل بر انحصار نیست بلکه هدف بیان مصداق های روشن است.

و نیز اگر که در بعضی دیگر از روایات، زینت به معنی رهبران و پیشوایان شایسته تفسیر شده دلیل بر وسعت مفهوم آیه است که همه زینت های ظاهری و باطنی را در بر می گیرد.

برخی از خطاب«یابنی آدم» استفاده نموده اند که به حسب لغت زنان را شامل نمی‌شود و لیکن به حسب شرع آنان را به تبع مردها شامل می‌شود.

ولی باید گفت که این سخن صحیح نیست، زیرا این خطاب اختصاص به امت اسلام ندارد و شمولش نسبت به زنان از ناحیه تغلیب و وجود قرینه عقلی است نه به حسب شرع.

مفسران در باب بیان شان نزول آیه مطالبی را اشاره نموده اند از جمله طبری می نویسد: قتاده گفته است: یکی از مردم یمن در هنگام طواف می گفت: روا نیست طواف کنم در لباسی که آلوده است، کسی به من ازاری عاریه می دهد تا طواف کنم؟ اگر کسی جوابش نمی داد برهنه طواف می کرد، این آیه منع از این کار کرد.

سیوطی از عبد بن حمید از سعید بن جبیر نقل کرده است که گفت: مردم جاهلیت را رسم چنین بود که برهنه در خانه کعبه طواف می کردند و می گفتند در لباسی که خدا را در آن معصیت کرده ایم، طواف نمی کنیم. حتی نقل می کنند زنی از بادیه وارد شد و همه لباس هایش را کند و دست خود را در جلو ساتر ساخت و گفت: الیوم یبدو بعضه او کله فما ابدا منه فلا احلهٔ و آیه شریفه مذکور نازل گردید.

علامه طباطبایی به نقد این قبیل روایات پرداخته و با بیان این مطلب که قریب به این مضامین روایی از افرادی چون ابن عباس و

مجاهد و عطاء نیز نقل شده و لیکن آنچه باید توجه نمود این است که آیاتی که در اولش خطاب "یا بَنِی آدَمَ "است متضمن احکام عامی است که اختصاص به یک امت ندارد، و این روایات اخبار آحادی بیش نیستند، علاوه بر اینکه متضمن اجتهاد راویان حدیثند، و به هیچ وجه حجیت ندارند.

علامه صرفاً نقلی که از ابن عباس است را معتبر می دانند که ابن جریر و ابن ابی حاتم و ابن مردویه از ابن عباس نقل کرده که گفت: مردمی در خانه کعبه برهنه طواف می کردند لذا خداوند امر به زینت شان فرمود و زینت همان لباس و ساتر عورت و انواع لباس های نیک است.

گفتار دوم: پوشیدن لباس نیکو از منظر روایات

در این میان آن هنگام که به گفتار و رفتار پیشوایان معصوم علیهم السّلام و پیروان حقیقی آنان می نگریم، می یابیم که پوشیدن لباس تمیز و دارای تجملی که در شأن و حد و اندازه شخص باشد مطلوب شمرده شده است و تنوع در لباس را نیز اسراف نمی شمارند؛ اکنون به برخی از این روایات می نگریم.

عیاشی می نویسد: «امام حسن مجتبی علیه السّلام هر وقت به نماز برمی خاست، بهترین لباس های خود را می پوشید. علت را جویا شدند.

فرمود: خدا زیبا است و زیبایی را دوست دارد. من برای خدایم، خود را می آرایم. او می گوید: زینت خود را نزد هر نمازی به تن کنید. دوست دارم که بهترین لباسم را بپوشم».

افزون بر آنچه گذشت، بر آراستن خویش برای ملاقات و دیدار با دوستان تأکیدی بیشتر شده است.

امام صادق علیه السّلام می فرماید: «وَقَفَ رَجُلٌ عَلَى بَابِ النَّبِيِّ ص يَسْتَأْذِنُ عَلَيْهِ قَالَ فَخَرَجَ النَّبِيُّ ص فَوَجَدَ فِي حُجْرَتِهِ رَكْوَةً فِيهَا مَاءٌ فَوَقَفَ يُسَوِّي لِحْيَتَهُ وَ يَنْظُرُ إِلَيْهَا فَلَمَّا رَجَعَ دَاخِلًا قَالَتْ لَهُ عَائِشَةُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنْتَ سَيِّدُ وُلْدِ آدَمَ وَ رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَقَفْتَ عَلَى الرَّكْوَةِ تُسَوِّي لِحْيَتَكَ وَ رَأْسَكَ قَالَ يَا عَائِشَةُ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ إِذَا خَرَجَ عَبْدُهُ الْمُؤْمِنُ إِلَى أَخِيهِ أَنْ يَتَهَيَّأَ لَهُ وَ أَنْ يَتَجَمَّل»: مردی به خانه رسول خدا صلّی الله علیه وآله والسّلم آمد و درخواست دیدار با ایشان را داشت.

وقتی که حضرت خواستند از حُجره خارج شوند و به ملاقات آن مرد بروند، در جلوی ظرف بزرگ آبی که در داخل اتاق بود ایستادند و سر و صورت خویش را مرتب کردند، عایشه از مشاهده این کار تعجب کرد. پس از بازگشت آن حضرت از ایشان پرسید، یا رسول الله چرا هنگام خارج شدن از خانه در برابر ظرف آب ایستادید و موی و صورت خود را منظم کردید.

رسول خدا صلّی الله علیه وآله والسّلم در جواب فرمودند: ای عایشه، خداوند دوست دارد وقتی مسلمانی برای دیدار برادرش می رود خود را برای ملاقات او آماده و بیاراید.

در روایتی آمده است که: « أَبْصَرَ رَسُولُ اللَّهِ ص رَجُلًا شَعِثاً شَعْرُ رَأْسِهِ وَسِخَةً ثِيَابُهُ سَيِّئَةً حَالُهُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مِنَ الدِّينِ الْمُتْعَةُ وَ إِظْهَارُ النِّعْمَةِ»: پیامبر خدا صلّی الله علیه وآله والسّلم مردی را دید که موهای سرش ژولیده، لباسش کثیف و چرکین و سر و وضعش پریشان و به هم ریخته بود، به او فرمود که بهره بردن از نعمت های الهی و نمایاندن نعمت جزء دین است.

امام رضا علیه السّلام فرمودند: «أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يُحِبُّ الْجَمَالَ وَ التَّجَمُّلَ وَ يُبْغِضُ الْبُؤْسَ وَ التَّبَاؤُسَ وَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يُبْغِضُ مِنَ الرِّجَالِ الْقَاذُورَةَ وَ أَنَّهُ إِذَا أَنْعَمَ عَلَى عَبْدِهِ نِعْمَةً أَحَبَّ أَنْ يَرَى أَثَرَ ذَلِكَ النِّعْمَةِ»: روایت می کنم که خداوند تبارک و تعالی زیبایی و آراستگی را دوست دارد و فقر و فقرنمایی را دشمن می دارد؛ خداوند عزوجل از مردان کثیف و بدبو نفرت دارد هرگاه خداوند به بنده ای نعمتی دهد دوست دارد اثر آن نعمت را در او ببیند.

امام صادق علیه السّلام فرمودند: « الْبَسْ وَ تَجَمَّلْ فَإِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ وَ لْيَكُنْ مِنْ حَلَالٍ»: لباس نیکو بپوش زیرا خداوند زیبا

است و زیبایی را دوست دارد اما باید از حلال باشد.

همچنین ایشان به عبید بن زیاد فرمود: «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع لِعُبَيْدِ بْنِ زِيَادٍ إِظْهَارُ النِّعْمَةِ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ مِنْ صِيَانَتِهَا فَإِيَّاكَ أَنْ تُرَيَنَ إِلَّا فِي أَحْسَنِ زِيِّ قَوْمِكَ قَالَ فَمَا رُئِيَ عُبَيْدٌ إِلَّا فِي أَحْسَنِ زِيِّ قَوْمِهِ حَتَّى مَاتَ»: آشکار کردن نعمت در پیشگاه خدا محبوب تر از نگهداری آن است، پس با بهترین و زیباترین شکل، ظاهرت را آراسته کن.

اسحاق بن عمار می گوید: «سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ الْمُوسِرِ الْمُتَجَمِّلِ يَتَّخِذُ الثِّيَابَ الْكَثِيرَةَ الْجِبَابَ وَ الطَّيَالِسَةَ وَ لَهَا عُدَّةٌ وَ الْقُمُصَ يَصُونُ بَعْضَهَا بِبَعْضٍ وَ يَتَجَمَّلُ بِهَا أَ يَكُونُ مُسْرِفاً قَالَ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ لِيُنْفِقْ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ»: از امام صادق علیه السّلام سوال کردم درباره مردی که مال دار است و تجمل دارد و لباس های بسیار، جبّه ها و طیلسان ها و قمیص ها می پوشد و بدان ها خود را می آراید آیا این مرد مسرف است فرمود: که خدا فرموده: هرکس که زندگیش وسعت دارد به قدر توانایی خرج کند.

همچنین وی از امام صادق علیه السّلام می پرسد: « قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع يَكُونُ لِلْمُؤْمِنِ عَشَرَةُ أَقْمِصَةٍ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ عِشْرُونَ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ ثَلَاثُونَ قَالَ نَعَمْ لَيْسَ هَذَا مِنَ السَّرَفِ إِنَّمَا السَّرَفُ أَنْ تَجْعَلَ ثَوْبَ صَوْنِكَ ثَوْبَ بِذْلَتِكَ»: اگر مؤمن ده لباس داشته باشد، اسراف است.

امام علیه السّلام در جواب می فرماید: خیر. دوباره سؤال می کند اگر بیست لباس داشته باشد چگونه است؟ باز هم جواب می فرماید: اشکالی ندارد. در مرتبه سوم می گوید اگر سی لباس داشته باشد باز هم امام علیه السّلام می فرماید اشکالی ندارد؛ زیرا این کار اسراف نیست بلکه اسراف آن است که لباس بیرونی خویش را در خانه بپوشی.

در احادیث فراوانی به پوشیدن لباس سفید توصیه شده و در بیان علت آن آمده است: زیرا لباس سفید خوش بوتر و زیباتر است. تا آنجا که پوشیدن لباس سیاه، مورد نکوهش قرار گرفته و لباس غم و اندوه و لباس اهل آتش معرفی شده است.

در گفتار و رفتار امامان علیهم السّلام این نکته نیز به چشم می خورد که آنان بر زیبایی و آراستن جوانان توجه ویژه ای نشان داده اند. امام باقر علیه السّلام فرمودند: « أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام) أَتَى الْبَزَّازِينَ فَقَالَ لِرَجُلٍ بِعْنِي ثَوْبَيْنِ فَقَالَ الرَّجُلُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عِنْدِي حَاجَتُكَ فَلَمَّا عَرَفَهُ مَضَى عَنْهُ فَوَقَفَ عَلَى غُلَامٍ فَأَخَذَ ثَوْبَيْنِ أَحَدُهُمَا بِثَلَاثَةِ دَرَاهِمَ وَ الْآخَرُ بِدِرْهَمَيْنِ فَقَالَ يَا قَنْبَرُ خُذِ الَّذِي بِثَلَاثَةٍ فَقَالَ أَنْتَ أَوْلَى بِهِ تَصْعَدُ الْمِنْبَرَ وَ تَخْطُبُ النَّاسَ فَقَالَ وَ أَنْتَ شَابٌّ وَ لَكَ شَرَهُ الشَّبَابِ»: که امام علی علیه السّلام در ایام خلافتشان با غلام خود قنبر برای خرید لباس به بازار آمد و دو لباس یکی به قیمت سه درهم و دیگری دو درهم خریداری کرد سپس به قنبر فرمودند: تو لباس سه درهمی را بردار.

عرض کرد: شما شایسته تر به آن هستید؛ زیرا در مقابل مردم برای سخنرانی حاضر می شوید و باید لباس بهتری بپوشید. حضرت فرمودند: تو جوان هستی و همانند جوانان دیگر به تجمّل و زیبایی رغبت بسیاری داری.

بنابر این اسلام در استفاده از انواع زینت ها حد اعتدال و میانه روی را برگزیده و هرگونه افراط و تفریط را مردود شمرده است.

علامه مصباح یزدی در این زمینه معتقدند که اگر انگیزه انسان در استفاده از زینت ها پیروی از دستورات الهی و آداب اخلاقی باشد در این بخش به طور عمده نظر ما این است که اسلام در بعضی موارد توصیه و تأکید دارد که مومن از زینت ها به طرز ویژه استفاده کند و در این صورت است که مؤمن با چنین انگیزه ای اگر با استفاده از زینت ها به آرایش خود و به سر و وضع خود برسد کار او ارزش مثبت دارد و کاری عبادی خواهد بود.

این در حالی است که برخی استفاده از زینت ها را هر چند به صورت معتدل، مغایر زهد و پرهیزکاری می پندارند!

نتیجه: بنابر این شایسته است مسلمانان در عین حفظ ساده زیستی، به ظاهر خویش برسند و تلاش کنند تا بین سیرت و صورت زیبا جمع کنند و آراستگی معنوی و باطنی را با آراستگی ظاهری و پاکیزگی درهم آمیزند، به ویژه هنگام عبادت و حضور در محضر باری تعالی و در این میان نماز که اصلی ترین عبادات و نقطه عطف بندگی خدا و ملاقات با او است آدابی دارد که از جمله این

است که به هنگام نماز یا حضور در مسجد که محل ملاقات با پروردگار است، آراستگی ظاهر یا به قول برخی مفسران آراستگی باطن را مد نظر قرار داده و رعایت نماییم.

فصل چهارم: زُهد پیشگی و پرهیز از تجمل پرستی

اشاره

در منابع اسلامی یعنی قرآن و روایات اهل بیت علیهم السّلام بسیار بر زُهد پیشگی تاکید شده است و در بسیاری موارد به مذمت دنیا و زخارف آن پرداخته شده و نیز زینت های دنیوی را نسبت به نعمات و زینت های اخروی کم اهمیت جلوه داده و دستور می دهد که مومنان به چنین زخارفی در دنیا دل نبسته و چشم ندوزند چراکه این زینت ها زودگذر و ارزش بسیار کم تری نسبت به زینت های دائمی آخرت دارد.

در این میان گاه برخی کج اندیشان راه افراط و برخی راه تفریط را برگزیده اند و هر دو صنف نیز خود را پیرو دین اسلام دانسته و معتقدند که این پیروی در رفتار و سبک زندگی شان هویدا می باشد.

اما آنچه واقعیت دارد این است که اسلام در سبکی که از زندگی پیش روی بشر نهاده نه به دنبال تارک دنیا بودن و انزوای مردم در دنیا بوده و نه هدف نهایی اش در رسانیدن مردم به اتم نعمات در دنیا است بلکه این دین مشی و روشش بر گفتمان میانه روی و اعتدال است و این شعار را در جای جای بیان سبک زندگی مطلوبش به کار گرفته است و این دین که آیین بهزیستن را به همگان عرضه می کند خود بهتر واقف است که بشر، زیباخواه و تجمل گرا است.

بنابر این چون آیین های دیگر به مقابله با چنین حقیقتی نمی پردازد بلکه با ملحوظ دانستن چنین اصلی به ارائه سبکی از زندگی می پردازد که در آن از طرفی سفارش به زینت می نماید و آن را تحریم نمی کند و از دگر سو دل نبستن به دنیا و نپرستیدن زینت و تجمل را خواهان است.

پیش از هر چیز شایسته است تا با مفهوم زُهد آشنا شویم.

گفتار اول: مفهوم شناسی زُهد

"زُهد "در لغت، به معنای بی اعتنایی است، و زاهد کسی است که در عین کار و تلاش، به دنیا بی اعتنا باشد.

در اصطلاح زُهد، ضد رغبت و میل به دنیا است؛ یعنی روی گردانی از خوشی‌های دنیا و اموال و منصب‌ها و چیزهای دیگری که با مرگ زائل می‌شود.

فیض کاشانی درباره زُهد می نویسد: «زُهد، بر گرداندن میل و رغبت از چیزی به چیزی بهتر از آن است».

زُهد آسودگی قلب از دنیاست، نه خالی بودن دست از دنیا.

امام خمینی رحمه الله علیه در بیان مفهوم زُهد می فرمایند: «زُهد اصطلاحی اگر عبارت باشد از ترک دنیا برای رسیدن به آخرت از اعمال جوارحی محسوب می شود و اگر عبارت باشد از بی رغبتی و بی میلی به دنیا که ملازم باشد با ترک آن از اعمال جوانحی محسوب می شود».

ایشان سپس به بیان مفصل بحث پرداخته و در نهایت قول دوم را بر می گزینند.

علامه جوادی آملی اشاره می نمایند که زُهد صرفاً در ترک نمودن اموری خلاصه نمی گردد بلکه وهله نخست بی رغبتی است. ایشان می فرمایند: «البته زُهد به معنی ترک متاع فریب نیست بلکه به معنای بی رغبتی است و چون بی رغبت بودن تمرین طلب می

کنـد نخست انسان باید متاع نیرنگ را ترک کند.... بنابر این زهد صـرف ترک نیست بلکه ترک آمیخته با بی رغبتی است و ترک، اولین قدم زُهد است».

علامه مطهری در تعریف زُهـد اشاره به این نکته می نماینـد که ترک نمودن زنـدگی به معنای ترک کردن تمام جوانب و انواع آن نیست بلکه ترک یک گونه ناشایست از زنـدگی و اقبال به گونه ای دیگر است: «حقیقت این است که زُهد عبارت است از ترک و بی اعتنایی بر امور دنیا در مقابل یک حقیقت دیگر که آن خـدا یا آخرت یا شـرافت و یا آزادی و یا مساوات و یا چیز دیگر است و این ترک زندگی نیست بلکه ترک یک نوع زندگی یعنی لذت گرایی و انتخاب نوع دیگر از زندگی است».

ایشان در بیانی دیگر می فرمایند: «در ماهیت زُهد تنزه عملی از مادیات و ساده زندگی کردن افتاده است».

یکی دیگر از نکاتی که بایـد خاطر نشان شود این است که زُهـد زمانی بر عملی اطلاق می شود که صاحب آن عمل قدرت انجام و استفاده از اموری که آهنگ بی اعتنایی اش را کرده است داشته باشد.

در همین زمینه محقق نراقی می نویسـد: «همانـا زُهـد وقتی محقق می شود که آدمی متمکن از نیل به دنیا و ترک آن باشـد و انگیزه رهایی از دنیا حقارت و پستی مرغوب عنه (دنیا) بالنسبه به مرغوب الیه (آخرت و خدا) باشد. پس اگر ترک به جهت عدم قدرت بر دنیا یا برای هـدفی غیر از حق تعالی یا آخرت مانند: خوشـنامی، جلب قلوب، شـهرت یافتن به جوانمردی و سـخاوت و یا سـنگینی مشقت و تعب حفظ اموال و امثال آن صورت پذیرد، به هیچ وجه مصداق زهد نیست»

در باب اینکه به چه کسی می توان زاهد اطلاق نمود علمای اخلاق موارد متعددی را بیان داشته اند.

ابن سینا معتقد است: کسی که از کالاها و پاکیزه های دنیا رویگردان باشد، زاهد نامیده می شود.

شبّر می نویسد: زاهد کسـی است که به آنچه دارد خوشـحال نمی‌شود، و برای آنچه ازدست می‌دهد اندوهگین نمی‌شود. سـتایش و نکوهش در نظرش یکی است و فرقی ندارد. فقط با خدای تعالی مأنوس است و شیرینی عبادت بر قلب او غلبه کرده است.

بنابر این وی سه شـرط عدم فرح و غم از به دست آوردن و از دست دادن نعمت و نیز نگاه واقع بینانه به ستایش و نکوهش داشتن و انس با خدای متعال را برای زاهد در نظر می گیرد.

مرحوم نراقی می نویسد: کسـی که بعضـی بهره ها را ترک نماید و نسـبت به بعضی دیگر چنین نباشد مانند کسی که مال را ترک و جاه را دنبال نماید یا وسعت در خوردن ترک و تجمل در زینت را تعقیب کند به طور مطلق اسم زاهد بر او صحیح نیست.

البته، می توان این سـخن را اینگونه تعبیر نمود که زاهـد مطلق و نزدیـک به مطلق بایـد چنین شـرطی را که محقق اشـاره نموده دارا باشـند لکن در زُهـد پیشگی نسبی یعنی نسـبت به بعضـی امور زاهـد بودن هم می توان لفظ زاهـد را برای وی اسـتعمال نمود با این تفاوت که زُهد وی نسبی است.

بنـابر این همان طور که اشاره شـد زُهـد صـرفاً ترک نمودن برخی امور دنیوی همچون مال و خوراک و پوشاک وماننـد آن نیسـت بلکه اولاًـ در این عمـل بی رغبتی ملاـک است و ترک نمودن وهله نخست و حـالتی تمرینی است و ثانیاً علاوه بر بی رغبتی و ترک نمودن امور دنیوی می باید از حب مقام و شهرت نیز دوری نماید.

چرا که گاه افرادی به منظور شُهره شدن اقدام به ترک مواردی از امور دنیوی می نمایند ولی نیتشان الهی نیست و دوستدار شهرت و مقام هستند بنابر این زاهد می باید در جُست و جوی رضایت الهی باشد.

در این میان گاه تفسیر غلط از زُهد پیشگی بوده است و بعضاً آن را با رُهبانیت مسیحی یکی دیده اند حال آنکه اسلام دینی جامعه گرا و زندگی گرا است، نه زُهدگرا، به علاوه تعلیمات جامع و همه جانبه اسـلامی در مسائل اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، اخلاقی بر اساس محترم شـمردن زندگی و روی آوردن به آن است، نه پشت کردن به آن، رهبانیت و اعراض از زندگی با جهان بینی و فلسـفهٔ خوش بینانه اسلام درباره هستی و خلقت ناسازگار است.

اسلام هرگز مانند برخی از (دین ها) و فلسفه‌ها با بد بینی به هستی و خلقت نمی‌نگرد و خلقت را به دو بخش زشت و زیبا تقسیم نمی کند.

زُهد اسلامی غیر از رُهبانیت است، رُهبانیت پریدن از مردم و رو آوردن به عبادت است و بر اساس این اندیشه کار دنیا و آخرت از یکدیگر جداست، لذا یا باید به عبادت پرداخت تا در آن جهان به کار آید و یا باید متوجه زندگی و معاش بود، تا در این جهان به کار آید بنابر این رُهبانیت بر ضد زندگی و مستلزم کناره گیری از خلق و سلب هرگونه مسئولیت و تعهد از خود است.

اما زُهد در اسلام آن چیزی نیست که رُهبانیت به وجود آورده است، در اسلام، نه خود آن جهان و این جهان از یکدیگر جدا هستند و نه کار این جهان با کار آن جهان بیگانه است، ارتباط دو جهان با یکدیگر از قبیل پیوند روح و بدن است، که چیزی است حد وسط یگانگی و دوگانگی، لذا آنچه برضد مصلحت آن جهان است، بر ضد مصلحت این جهان نیز است و آنچه بر وفق مصالح عالیه زندگی این جهان است، بر وفق مصالح عالیه آن جهان نیز است، لذا زُهد اسلامی در متن زندگی قرار دارد، و کیفیت بخشیدن به زندگی است و از دخالت دادن پاره‌ای ارزش ها برای زندگی ناشی می‌شود.

بنابر این همان طور که خداوند در قرآن به صراحت اشاره نموده است که رُهبانیت بدعت برخی مسیحیان بوده است: «...وَ رَهْبانِیَّةً ابْتَدَعُوها ما کَتَبْناها عَلَیْهِمْ إِلَّا ابْتِغاءَ رِضْوانِ اللَّهِ فَما رَعَوْها حَقَّ رِعایَتِها...». در اسلام رُهبانیت وجود ندارد بلکه زُهد است و آن نیز دارای شرایط می باشد.

بنابر این آنچه از زُهد تعبیر می شود و مقصود دین اسلام است، هدفش بستن چشمه های مادی نیست، بلکه مقصود باز کردن و کوشش برای جاری ساختن چشمه های دیگر است یعنی چشمه های معنویات و هدف آزاد کردن یک سلسله نیروهای معنوی است که احتیاج به آزاد شدن دارد.

و علت تأکیدات اسلام به زُهد پیشگی در این است که پرداختن بیش از اندازه منطقی به بُعد مادی خود موجب خفقان استعدادهای روحی و بروز تاریکی های درونی است که جایگاه فروغ ربانی می باشد.

بنابر این اساس تعلیمات قرآن این است که انسان این حقیقت را درک کند، خود، حقیقتی است که در این دنیا به وجود آمده و این دنیا هم برای او منزل و مأوایی است که مکتسبات خودش را در اینجا باید تهیه کند و خودش را در اینجا بسازد و بعد هم به دنیای دیگر منتقل شود و برود.

قرآن از نظر جهان نشئت، وجود را منحصر به نشئه مادی و دنیوی نمی داند. با اعتراف به عظمت این دنیا در درجه ای که هست، به نشئه دیگر که بسی عظیم تر و وسیع تر و فسیح تر است، قائل است.

نشئه دنیا در برابر او چیزی به شمار نمی رود و دامنه وجود و حیاتش تا ماوراء دنیا هم گسترده شده.

اهمیت و ضرورت زُهد پیشگی را قرآن در آیات۸۸و۸۹ سوره شعراء یادآور می شود و آن را موجب سود دهی در روز قیامت از طریق سلامت قلب می داند.

«یوم لا ینفع مال و لا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم ».

"سلم "و "سلامت "به معنای دور بودن از آفات ظاهری و باطنی است.

در آن روز مال و اولاد سودی نمی‌دهد و لیکن هر کس با قلب سلیم، قلبی که از ننگ ظلم و تاریکی شرک و گناه سالم باشد نزد خدا آید از سلامت قلب سود می‌برد و مدار سعادت در آن روز بر سلامت قلب است، حال چه صاحب آن قلب سالم در دنیا مال و فرزندی داشته باشد و یا نداشته باشد.

همان طور که از ظاهر آیه مشخص است محور اصلی در آیهٔ شریفه سلامت قلب و دست یابی به منفعت ابدی از طریق آن است ولی لازمه این سلامت اتخاذ بر خورد صحیح و مناسب با دنیا و مظاهر فریبنده آن و شئوون مادی و نگاهبانی از حریم قلب و عدم

اشتغال و اهتمام بیش از اندازهٔ معقول به دنیاست.

چه اینکه سرگرم شدن به دنیا و به کار بستن فکر در راه های تحصیل و نگهداری آن مانعی بزرگ جهت فراغت قلب برای امور دینی و تفکر در آن ها و مطالبه امور اخروی است.

از امام صادق علیه السّلام درباره «الا من اتی الله بقلب سلیم» سوال شد، ایشان فرمودند: « الْقَلْبُ السَّلِيمُ الَّذِی يَلْقَى رَبَّهُ وَ لَيْسَ فِيهِ أَحَدٌ سِوَاهُ قَالَ وَ كُلُّ قَلْبٍ فِيهِ شِرْكٌ أَوْ شَكٌّ فَهُوَ سَاقِطٌ وَ إِنَّمَا أَرَادُوا الزُّهْدَ فِی الدُّنْيَا لِتَفْرُغَ قُلُوبُهُمْ لِلْآخِرَةِ»: قلب سلیم، قلبی است که خدایش را در حالی که هیچ چیز غیر حق (خدا) ، در آن نباشد ملاقات می کند و هر قلبی که شرک یا شکی در آن باشد، ساقط است و بندگان خدا زهد را جهت فراغت و خلوص قلبی برای آخرت اراده نموده اند.

حضرت امام خمینی رحمه الله علیه در این باب معتقد است:

«چون حُب دنیا رأس تمام خطایاست با زُهد در دنیا سلامت نفس حاصل می شود و اگر زُهد حقیقی برای انسان دست دهد به همه معنی سالم و بی عیب از دنیا به دار سلامت خارج شود چون که تمام عیب ها از تعلقات حاصل شود».

نتیجه: بنابر این روشن می گردد که سلامت قلب و پاك شدن آن از آلودگی به محبت دنیا مایه سعادت و منفعت ابدی انسان می گردد و دستیابی به چنین سلامتی جز از طریق زُهد پیشگی امکان پذیر نیست و این حقیقت لزوم کاربست زُهد در زندگی آدمی را تبیین می کند.

در قرآن کریم فقط در سوره مبارکه یوسف واژه «زهد» به کار رفته است: «و کانو فیه من الزاهدین» که در معنای لغوی آن اراده شده است. البته آیات بسیاری در محدوده و مفهوم زُهد وجود دارد.

قرآن کریم، در قالب توصیه به زُهد پیشگی و پرهیز از تجمل پرستی، دنیا را متاع قلیل و مایه غرور و مظاهر دنیا را زینت و مایه امتحان دانسته و اراده کنندگان، و آرامش یافتگان و رضایت مندان به دنیا را به سختی مورد نکوهش قرار داده است.

ترجیح دهندگان دنیا بر آخرت در زبان قرآن، بد فرجام و فروختن آخرت به دنیا معامله ای زشت و خسارت بار معرفی کرده و نیز به سرانجام مسرفین و تجمل پرستان و دلبستگان به دنیا اشاره می نماید.

گفتار دوم: توجه بیشتر به آخرت در برابر دنیا

اشاره

برخی آیات درصدد بیان این واقعیت هستند که دنیا و متعلقات آن در برابر آخرت و نعمات آن ارزش و اعتباری به مراتب کمتر دارند که به همین جهت دنیا را با صفاتی چون «قلیل، غرور، لهو و لعب» معرفی می کند و از این رهگذر سعی می نماید تا مخاطبین خود را نسبت به دلبسته شدن و پرستش این دنیا بر حذر دارد و ترجیح آخرت بر دنیا تأکید نماید.

مبحث اول: اندکی کالای دنیا

خداوند در سوره مبارکه نساء متاع دنیا را قلیل می شمرد و می فرماید: «...قُلْ مَتاعُ الدُّنْيا قَلِيلٌ وَ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقى...».

خداوند در این آیه به پیامبرش دستور می‌دهد که متخلفین از جهاد که از این فرمان الهی سرپیچی نموده و زندگی اندك دنیا را بر کرامت جهاد و شرافت کشته شدن در راه خدا و پاداش دائمی آخرت ترجیح داده بودند مورد خطاب قرار دهد و آنان را از حقیقت زندگی دنیا که متاع آن بسیار اندك نسبت به آخرت است با خبر سازد.

و در ادامه ضرورت وجود تقوا را در میان مسلمانان یادآور می شود چراکه اگر آنان با تقوا باشند، بین زندگی اندك دنیا و آخرت

قطعاً زندگی آخرت را بهتر یافته و آن را ترجیح می دهند.

و هر مسلمانی که متقی باشد قطعا به سعادت خویش حساس است و راه تحصیل آن را چیزی جز اطاعت از خدا و پیامبر نمی داند و به خدا ایمان دارد و می داند که اجر او ضایع نمی گردد و از این رو به خود هراسی راه نمی دهد بلکه تنها ترس آنان از خدا و خروج شان از ایمان و تقوی است.

همچنین در آیه۳۸ سوره توبه نیز به حقیقت کمی کالای دنیا در خطاب به متخلفین از جنگ اشاره شده است: «...أَ رَضِیتُمْ بِالْحَیاةِ الدُّنْیا مِنَ الْآخِرَةِ فَما مَتاعُ الْحَیاةِ الدُّنْیا فِی الْآخِرَةِ إِلَّا قَلیلٌ».

بنابر این در این آیات به خطر دل بستگی مسلمانان به امور ناچیز دنیایی اشاره شده است و کار بدان جا می رسد که این مسلمانان فریب خورده دنیا از فرمان جهاد سرپیچی و گاه سستی در اجرا می نمایند و این حقیقت از طرفی ضرورت وجود مجاهدان زاهد پیشه و بی اعتنا به تجملات دنیوی را خاطر نشان می سازد. امام سجاد علیه السّلام در دعائی که برای مرزبانان مسلمان می‌کند چنین می‌فرماید: « اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ أَنْسِهِمْ عِنْدَ لِقَائِهِمُ الْعَدُوَّ ذِکْرَ دُنْیَاهُمُ الْخَدَّاعَةِ الْغَرُورِ، وَ امْحُ عَنْ قُلُوبِهِمْ خَطَرَاتِ الْمَالِ الْفَتُونِ»: بار الها! فکر این دنیای فریبنده را به هنگامی که آن ها در برابر دشمنان قرار می‌گیرند از نظرشان دور فرما، و اهمیت اموال فتنه‌انگیز و دلربا را از صفحه قلوبشان محو نما.

علی علیه السّلام در خطبه۱۱۳نهج البلاغه درباره اندک بودن کالای دنیا می فرمایند: بدانید آن چیزی که ناقص شود از دنیا و زیاد شود بر آخرت، بهتر است از چیزی که ناقص شود از آخرت و زیاد شود بر دنیا، پس چه بسا کم شده‌ای که باعث ربح و منفعت است، و بسا زیاده‌ای که موجب ضرر و خسارت. به تحقیق آنچه خدای تعالی امر به آن فرموده، یعنی سعی در آخرت وسیع تر است از چیزی که نهی فرموده یعنی کوشش بر دنیا. و چیزی که حلال شده برای شما اکثر است از حرام، پس ترک نمائید آنچه اندک است برای چیزی که بسیار است، و چیزی که ضیق است برای چیزی که وسعت دارد.

مبحث دوم: فریبنده بودن دنیا

یکی دیگر از صفاتی که در قرآن برای دنیا ذکر شده است فریبنده بودن آن است: «وَمَا الحَیاةُ الدُّنیا إلّامَتاعُ الغُرور».

"غرور "در اصل از ماده "غر "به معنی اثر ظاهر چیزی است، و لذا به اثر ظاهر در پیشانی اسب "غرة "گفته می‌شود، سپس به حالت غفلت اطلاق شده است که در ظاهر انسان هُشیار است، اما در حقیقت بی خبر است، و به معنی فریب و نیرنگ نیز استعمال می‌شود.

طبری می نویسد: معنای غرور فریب دادن است و در فریب خوردن فرق نیست که نسبت به چیز زیاد یا کم باشد. و فریفته شدن انسان به هر چیز، دل بسته تر و مطمئن‌تر شدن به آن است تا آنکه ناگاه همان را از انسان بربایند.

بنابر این همان طور که این آیات اشاره کرده اند زندگی دنیا تنها یک بهره‌برداری فریبنده است.

زیرا عوامل لذت بخش و سرگرم کننده در این دنیا در حالت کلی و دور نمای آن بسیار جالب و زیبا و پُر مغز به نظر می رسد لکن آن هنگام که انسان به آن می رسد و از آن بهره می گیرد، متوجه می شود که آن دور نمای زیبا بیشتر یک سراب بوده است و نیز این لذات در حالت ظاهری و کلی، بقاپذیر و خالص از هر آلودگی رخ نمایی می کنند حال آنکه وقتی انسان بدان می رسد آن را فناپذیر و آلوده به رنج ها و غم ها می یابد.

علی علیه السّلام درباره فریبنده بودن ظاهر دنیا در نامه خود به سلمان فارسی می نویسند: « أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّمَا مَثَلُ الدُّنْیَا مَثَلُ الْحَیَّةِ لَیِّنٌ مَسُّهَا قَاتِلٌ سَمُّهَا»: جز این نیست که مثل دنیا نظیر مار است که تماس گرفتن با پوست آن نرم ولی زهرش کشنده خواهد بود.

مبحث سوم: دنیا و لهو و لعب

برخی آیات دنیا را به صفت" لهو و لعب "معرفی می نمایند و زندگی دنیا را جز بازیچه و سرگرمی ندانسته اند: « وَ مَا الْحَیاةُ الدُّنْیا إِلاَّ لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ لَلدَّارُ الْآخِرَةُ خَیْرٌ لِلَّذینَ یَتَّقُونَ أَ فَلا تَعْقِلُون».

شیخ طوسی می نویسد: «خداوند متعال در این آیه بیان نموده است که آنچه در این عالم مورد استفاده واقع می شود به مثابه لهو و لعبی است که عاقبتی در بهره مندی از آن ها نیست و در کمترین مدت و زودترین زمان زائل می شود چون ثبات و دوامی ندارد».

برخی از مفسرین مقصود از حیات دنیا را اعمال در دنیا می دانند؛ زیرا خود دنیا متصف به لعب نمی شود و آنچه رضای خدا در آن باشد از اعمال آخرت بوده و موصوف به لعب نمی شود برای اینکه لعب چیزی است که نفعی را به دنبال ندارد و لهو چیزی است که از امور جدی و مهم به بیهودگی می کشاند و این معنی در گناهان تصور می شود.

در نقطه مقابل عده ای از مفسران معتقدند لهو و لعب مانند متاع و زینت از صفات خود دنیا بوده و این آیه در مقام بیان ماهیت و واقعیت زندگی دنیاست.

در مجمع البیان اسناد لهو و لعب به دنیا، به اعتبار انقضا و فنا و سرعت زوال آن می باشد و مرتبط با اعمال نیست: «مراد از لهو و لعب این است که حیات دنیا سپری می شود و فنا می پذیرد و باقی نمی ماند؛ پس لذت های آن مانند سرگرمی و بازیچه به سرعت رو به زوال است».

علامه طباطبایی نیز همین نظر را دارند و"لهو و لعب"را صفت دنیا می دانند و می نویسند:

در آیه مذکور بیان وضعیت و حیات دنیا و آخرت و مقایسه بین آن دو می باشد، پس زندگی دنیا جز لهو و لعب (بازی و سرگرمی) چیزی نیست؛ زیرا بر پایه یک سلسله اعتقادات اعتباری و اهداف خیالی دور می زند. پس بازی محسوب می شود، سپس همین دنیا آدمی را از امور مهم حقیقی و اخروی باز می دارد پس لهو است ولی حیات آخرت، حقیقی ثابت است و چنین حیاتی بهتر بوده و غیر از اهل تقوی بدان نائل نمی شوند و این آیه درصدد تبیین واقعیت اصل حیات دنیاست.

البته ذکر این نکته ضروری است، همان طوری که متاع و زینت بودن اشیا و موجودات به تقدیر و مطابق سنت الهی بوده است و به خود دنیا اسناد داده می شد، درباره لهو و لعب نیز این ویژگی دنیا توسط خداوند مُقدر گشته است و نیز نباید چنین تصور شود که سرگرم کننده بودن این دنیا نمی تواند با صفت مزرعه آخرت یا گذرگاهی برای رسیدن به سرای دیگر بودن آن جمع گردد.

بلکه باید دانست که خداوند متعال به حکمت و مصلحت خویش این عالم را با همین ویژگی مانند سایر خصوصیات دار العمل و مزرعه و شاهراه عالم بقاء قرار داده است. و به تعبیری اگر لهو و لعب جنبه الهی پیدا کند، مطلوب است.

در تفسیر نور الثقلین، روایتی در ذیل آیه مورد بحث نقل شده است: هشام بن حکم می گوید امام کاظم علیه السّلام به من فرمود: « یا هشام ان الله وعظ أهل العقل و رغبهم فی الاخرة فقال: وَ مَا الْحَیاةُ الدُّنْیا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ لَلدَّارُ الْآخِرَةُ خَیْرٌ لِلَّذِینَ یَتَّقُونَ أَ فَلا تَعْقِلُونَ»: ای هشام! خداوند متعال عقلا را موعظه نمود و آنان را به آخرت ترغیب نمود پس فرموده: «و ما الحیوه الدنیا الا لعب و لهو و ... افلا تعقلون».

البته در حقیقت تعلّقات اعتباری دنیا اسباب بازی اهل دنیاست، و گرنه آفرینش جهان بر اساس حکمت الهی هدفمند است نه بازیچه: «وما خَلَقنَا السَّماءَ والأرضَ وما بَینَهُما لاعِبین» ؛«وما خَلَقنَا السَّماواتِ والأرضَ وما بَینَهُما لاعِبین».

خداوند در آیه۲۰سوره حدید نیز به صفت سرگرم کننده و زود گذر بودن دنیا و زینت های آن اشاره می نماید.

« اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَیاةُ الدُّنْیا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِینَةٌ وَ تَفاخُرٌ بَیْنَکُمْ وَ تَکاثُرٌ فِی الْأَمْوالِ وَ الْأَوْلادِ کَمَثَلِ غَیْثٍ أَعْجَبَ الْکُفَّارَ نَباتُهُ ثُمَّ یَهیجُ فَتَراهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ یَکُونُ حُطاماً وَ فِی الْآخِرَةِ عَذابٌ شَدیدٌ وَ مَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوانٌ وَ مَا الْحَیاةُ الدُّنْیا إِلاَّ مَتاعُ الْغُرُورِ ». کلمه "لعب "به معنای بازی نظام داری است که اطفال به منظور رسیدن به غرضی خیالی آن را انجام می‌دهند. و کلمه "لهو "به معنای هر عمل سرگرم کننده‌ای است که انسان را از کاری مهم و حیاتی و وظیفه‌ای واجب باز بدارد و "تفاخر "به معنای مباهات کردن به حسب و نسب

است.

"تکاثر در اموال و اولاد "به این معنا است که شخصـی به دیگری فخر بفروشـد که من مال و فرزنـد بیشتری دارم "غیث "به معنای بـاران است، و " کفـار "جمع کافر به معنای زراعت کار است و کلمه "یهیـج "از هیجان است، که به معنای حرکت است، و کلمه" حُطام "به معنای گیاهی است که از شدت خشکیدگی می‌شکند.

"متاع "به معنی هر گونه وسائل بهره‌گیری است، بنابر این جمله "دنیا متاع غرور است "مفهومش این است که وسیله و ابزاری است برای فریبکاری، فریب دادن خویشتن، و هم فریب دیگران.

البته پُر واضـح است که این در مورد دنیا پرسـتان است که دنیا را هـدف نهایی قرار می‌دهند و به آن دل می‌بندند، لکن اگر مواهب این جهـان وسـیله‌ای برای وصول به ارزش هـای والاـی انسـانی باشـد هرگز دنیـا فریبنـده برای چنین فردی نخواهـد بود، بلکه مزرعه آخرت، و راهی است برای رسیدن به رضایت و خشنودی خداوند است.

علامه طباطبایی از قول شیخ بهایی نقل می کند که گفته است: این پنج خصلتی که در آیه شریفه ذکر شده، از نظر سنین عمر آدمی و مراحـل حیـاتش مـترتب بر یکدیگرنـد، چـون تـا کودک است حریص در لعب و بـازی است، و همین که به حـد بلوغ می‌رسـد و استخوان‌بندیش محکم می‌شود علاقه‌مند به لهو و سرگرمی‌ها می‌شود، و پس از آنکه بلوغش به حد نهایت رسید، به آرایش خود و زنـدگیش می‌پردازد و همواره به فکر این است که لبـاس فـاخری تهیه کنـد، مرکب جالب توجهی سوار شود، منزل زیبایی بسازد، و همواره به زیبایی و آرایش خود بپردازد، و بعد از این سنین به حد کهولت می‌رسد آن وقت است که بیشتر به فکر تفاخر به حسب و نسب می‌افتد، و چون سالخورده شد همه کوشش و تلاشش در بیشتر کردن مال و اولاد صرف می‌شود.

البته به نظر می رسد می توان این سـخن را چندان نپذیرفت چراکه بخشـی از انسان ها در بعضـی مراحل رشد زندگانی خود متوقف می مانند و مثلاً تا پایان عمر به تکاثر اموال و اولاد می پردازند یا در گرایش به زینت اصرار می ورزند.

بنابر این خداونـد سـبحان در این آیه دنیا را مذمت نموده است، دنیایی که ویژگی های پنج گانه را دارا است و برای این که مذموم بودن آن را قابـل درک نمایـد بـا تشـبیهی محسوس به آب و گیـاه که در طول دوران رشـد و نمو و طراوت و شـادابی گیـاه است و تعجب کشـاورزان که شاهـد این رشـد هسـتند را بر می انگیزانـد و سپس در اوج مرحله زیبایی و طراوت، ناگهان با بادی شدیـد یا سرمایی سوزان و یا...چنان تبدیل به گیاهی خشک و خُرد شده می گردد که گویی از اول نبوده است.

آیه پس از این تشبیه، پـاداش و جزا را براسـاس نوع برخوردی که انسـان بـا دنیا داشته بیان می دارد که یا عـذاب شدیـد در آخرت است و یا تطهیر و مغفرت از ناحیه خـدا و سـپس رضوان الهی است و در پایان باز برای تاییـد مطالب صـدر آیه، دنیا را متاع فریبنده معرفی می نمایـد و بـدین وسـیله دو صـحنه زنـدگی آخرت را بیان داشـته تا انسان از میان این دو، مغفرت و رضوان را اختیار کند و هُشیار باشد که زندگی دنیا او را نفریبد.

امیر مؤمنان علی علیه السّلام در مذمت دنیا به عمار یاسر می فرماید: « إِنَّمَا الدُّنْیَا سِتَّةُ أَشْیَاءَ مَطْعُومٌ وَ مَشْرُوبٌ وَ مَلْبُوسٌ وَ مَرْکُوبٌ وَ مَنْکُوحٌ وَ مَشْمُومٌ فَأَشْرَفُ الْمَطْعُومِ الْعَسَلُ وَ هُوَ مَذْقَةُ ذُبَابٍ وَ أَشْرَفُ الْمَشْرُوبِ الْمَاءُ وَ یَسْتَوِی فِیهِ الْبَرُّ وَ الْفَاجِرُ وَ أَشْرَفُ الْمَلْبُوسِ الْحَرِیرُ وَ هُوَ نَسْجُ دُودَةٍ وَ أَشْرَفُ الْمَرْکُوبِ الْفَرَسُ وَ عَلَیْهِ تُقْتَلُ الرِّجَالُ وَ أَشْرَفُ الْمَنْکُوحِ الْمَرْأَةُ وَ هُوَ مَبَالٌ فِی مَبَالٍ وَ أَشْرَفُ الْمَشْمُومِ الْمِسْکُ وَ هُوَ دَمُ حَیَوَانٍ»: ای عمار غم دنیامخور که لذت های آن شش مورد است ۱- مطعوم است (خوراکی) ۲- مشروب است (نوشیدنی) ۳-مشموم است (بوئیدنی) ۴-ملبوس است (پوشیدنی) ۵- مرکب است (سوارشدنی) ۶-منکوح است.

شریف و شـیرین ترین خوراکی هـا، انگبین (عسـل) است که آب دهان مگسـی (زنبور) است، بزرگترین مشـروبات آب است که تمـام حیوانات در اسـتفاده از آن مساوی انـد، نیکو ترین بوییـدنی ها، مُشک است که خون آهویی است، بهترین پوشـیدنی ها حریر است که کِرمی آن را رشـته و تنیده است، سـرآمد سوار شدنی ها اسب است که مردان بر آن کشته می شوند و بزرگ ترین منکوح

زنانند که وسیله دفع شهوت هستند.

مضمون این مطلب در پاره ای از تفاسیر نیز آمده است.

مبحث چهارم: ترجیح ارزش آخرت بر دنیا

خداوند در آیه۱۴سوره آل عمران اشاره به گرایش انسان ها به نعمات و زخارف دنیا دارد و در پایان آیه موارد دنیوی را نسبت به آنچه در آخرت و نزد خدا است کم ارزش تر معرفی می نماید.

«زُیِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَواتِ مِنَ النِّساءِ وَ الْبَنینَ وَ الْقَناطیرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ الْخَیْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَ الْأَنْعامِ وَ الْحَرْثِ ذلِكَ مَتاعُ الْحَیاةِ الدُّنْیا وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ»

در این آیه از هفت امری که می‌تواند مورد علاقه و میل انسان باشد، نام برده است. این هفت امر در برگیرنده لذت های جسمانی و روحی و عاطفی و اقتصادی هستند.

علامه طباطبایی این آیه را مرتبط با آیه۱۰آل عمران دانسته و اشاره می کنند که کفار از آن روی که مال و اولاد بسیار آنان را مجذوب نموده بود خود را بی نیاز از خدا دیده بودند و آیه۱۴علت را در روی آوردن آنان به دنیا که امری موقت وگذرا هست می داند حال آنکه حسن مآب و عاقبت نیکو در آخرتی است که اینان نسبت به آن بی توجه هستند.

ایشان در ادامه اشاره می نماید که شیفتگی نسبت به دنیا زمینه ای دیگردارد.

«این شیفتگی از ناحیه دیگری ناشی شده است، و این خدا است که دل های ایشان را تسخیر کرده، و علاقه به این امور مادی را غریزه آن نموده، تا زندگی دنیایی و زمینی آنان تأمین شود، چون اگر غریزه حُب دنیا در انسان، گذارده نشده بود، زندگی او در این کره خاکی دوام نمی‌یافت، کسی به دنبال تولید مثل نمی‌رفت، و نسل بشر قطع می‌شد، و حال آنکه خدای سبحان مقدر کرده که بشر تا مدتی معین در زمین زندگی کند... و اگر چنین مقدر کرده که علاقمند و دوستدار دنیا باشند برای این بوده که دنیا را وسیله زندگی آخرت خود کنند، و از متاع این زندگی چیزهایی را که به درد آن زندگیشان می‌خورد برگیرند...چیزی که هست این بی‌خبران غفلت‌زده، این وسائل ظاهری الهی را که مقدمات و وسائلی برای به دست آوردن رضوان اللَّه هستند، اموری مستقل پنداشتند، و محبوب بالذات شمرده، خیال کردند که این امور مادی می‌تواند ایشان را از خدای سبحان بی‌نیاز سازد، و به همین جهت دنیایی که خلق شده تا نعمت و وسیله تقرب و پاداش اخروی آنان باشد، بر ایشان نقمت و عذاب شد».

شهوت ذکر شده در آیه مشتهی است یعنی آنچه شهوت به او تعلق دارد. چون شهوت محبوب نباشد بلکه مشتهی محبوب باشد.

سید محمود طالقانی می نویسد: «مُشتهیات بیرونی و منشأ شهوات و حُب آن ها است که از درون انسان ساقط و متن غرائز حیوانی و افزایش جویی نامتعادل بر انگیخته می‌شود تا آنجا که مُشتهیات محدود و بیرونی منتقل به حُب افزایش جوی شهوات نفسانی می گردد.

این حقیقت را همین بیان آیه می‌رساند و هر بیانی همچون: «زین للناس النساء یا، حب النساء یا، شهوات النساء و ...» رسای بدان نیست.

«من النساء »، اولین منشأ و وسیله شهوات است که در پی آن و به جای حب غریزی و عاطفی اولاد پسر و دختر، شهوت افزایش فرزندان پسر «البنین» می‌آید که وسیله دفاع و تأمین قدرت نظامی و اقتصادی باشد. نقدینه طلا و نقره که وسیله مبادله و تأمین دیگر شهوات است، وسیله شهوت افزایش جویی و ذخیره‌ای محسوب می‌شود: «القناطیر»، به ماده و هیأت جمع، مقدار بسیار و افزایشی، و «المقنطرة» که مفعول اشتقاقی از آنست، نگهداری و ذخیره را می‌رساند.

«حُبُّ الشَّهَواتِ» به محصولات طبیعی می‌رسد و حیواناتی چون اسب و اشتر را که وسیله حرکت و کوشش است به انحصار در

می‌آورد و وسیله تفاخر می‌شود:« الْخَیْلِ الْمُسَوَّمَهِْ » - رها شده در منابع طبیعی و چراگاه های عمومی یا داغ زده و نشان دار- همچون محصولات انحصاری صنعتی و مارک‌دار، تا حریم امتیازش برای ممتاز محفوظ باشد، و همچنین حیوانات تغذیه‌ای انعام و زمین‌های آباد و کشتزار: « الحرث »، رشته‌های حُبّ این مُشتهیات که رنگ آمیزی و آرایش شهوات می‌شود و انسان را با همه استعدادها در میان می گیرد و وامانده و خُشکیده می‌سازد».

در آیه نخستین موضوعی که ذکر شده است همسران و زنان می‌باشند و این همان است که روان کاوان امروز می گویند "غریزه جنسی از نیرومند ترین غرایز انسان است تاریخ معاصر و گذشته نیز تایید می کند که سرچشمه بسیاری از حوادث اجتماعی طوفان های ناشی از این غریزه بوده است. "

امام صادق علیه السّلام نقل می کند که پیامبر خدا صلّی الله علیه وآله والسّلم فرمود: «اولین چیزی که بدان معصیت خدا می شود شش مورد است: حُب دنیا، حُب ریاست، حُب غذا، حُب خواب، حُب راحت طلبی و حُب زنان».

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمودند: « الْفِتَنُ ثَلَاثٌ حُبُّ النِّسَاءِ وَ هُوَ سَیْفُ الشَّیْطَانِ وَ شُرْبُ الْخَمْرِ وَ هُوَ فَخُّ الشَّیْطَانِ وَ حُبُّ الدِّینَارِ وَ الدِّرْهَمِ وَ هُمْ سَهْمُ الشَّیْطَانِ فَمَنْ أَحَبَّ النِّسَاءَ لَمْ یَنْتَفِعْ بِعَیْشِهِ وَ مَنْ أَحَبَّ الْأَشْرِبَهَْ حَرُمَتْ عَلَیْهِ الْجَنَّهُْ وَ مَنْ أَحَبَّ الدِّینَارَ وَ الدِّرْهَمَ فَهُوَ عَبْدُ الدُّنْیَا»: فتنه ها سه مورد است: حُب زنان که شمشیر شیطان است، شرب خمر که دام شیطان است و علاقه به درهم و دینار که تیر شیطان است.

هرکس حُب زنان نداشته باشد، از زندگیش منفعتی نمی برد و هرکس شراب را دوست داشته باشد، بهشت بر او حرام می شود و هر کسی درهم و دینار را دوست داشته باشد، بنده دنیا است.

همان طور که از ظاهر روایت معلوم می شود دلبستگی افراطی به حب زنان و اموال مذموم بوده و به طور کلی مذموم نیست چراکه اصل وجودش ضروری است (دقت در منفعت نبردن در صورت عدم حُب زنان) .

گروهی از مفسران «خیل مسوّمه» را به اسبان نیکو و زیبا منظر، اسبان علامت نهاده شده، یا اسبان در چراگاه تفسیر کرده‌اند.

برخی نیز آن را به اسبان آماده جهاد تفسیر کرده‌اند که هیچ یک از لفظ و سیاق آیه، آن را تأیید نمی کند.

درباره فاعل زینت در این آیه و نیز آیات مشابه مفسران هر یک به گونه ای به بیان نظر خود پرداخته و برخی در دسته معتقدین به فاعلیت خداوند و برخی دسته فاعلیت شیطان و نفس را برگزیده اند و هر یک دلایلی آورده اند.

در تفسیر المنار مقصود از زینت را حقیقت و اصل زینت و ایجاد فطری آن در طبیعت بشر دانسته؛ از این‌رو نسبت دادن آن را به شیطان رد کرده است. زیرا طبیعت و حقایق اشیا به غیر آفریننده آن نسبت داده نمی‌شود.

در تفسیر الکبیر علت تزیین کننده دانستن خداوند متعال را، آفریدن شهوت و متعلقات آن توسط خدا و با خبر بودن وی از لذتی که در نیل به آن متعلقات پدید می‌آید و نیز روا دانستن نیل به آن لذت ها اشاره شده است.

در تفسیر نمونه نیز آمده است که زینت دهنده خداوند است از طریق دستگاه آفرینش و نهاد و خلقت آدمی. زیرا خدا است که عشق به فرزندان و مال و ثروت را در نهاد آدمی ایجاد کرده تا او را آزمایش کند و در مسیر تکامل و تربیت پیش ببرد.

علامه طباطبایی در نقد این نظرات می نویسد: هر چند استناد داشتن طبایع اشیا به خدا سخن درستی است، و لیکن این سوره در مقام بیان این نکته است که خدای سبحان، قیوم بر تمامی شؤون خلایق، و بر تدبیر آن ها است و تمام کسانی که شیطان را اطاعت و هوای نفس را پیروی نمودند، نتوانستند خدا را بستوه آورده، و بر او غالب شوند و قیومیت او را تباه کنند، پس همان طور که او خالق طبایع موجودات و قوای آن ها است، خالق تمایلات و افعال آن ها نیز هست، او است که همه موجودات و مخصوصاً انسان را به سوی جوار قرب خود به راه انداخته و همو است که به ابلیس اذن داده و از وسوسه کردن مردم جلوگیریش نکرده، و انسان ها را هم از پیروی وسوسه‌های او مانع نشده، تا امر امتحان تمام شود، و معلوم گردد که چه کسانی ایمان دارند، و از همین طبقه گواهانی

بگیرد.

طبرسی درباره این که زینت دهنده کیست سه قول را بیان می کند و البته خود اظهار نظر جداگانه ندارد:

۱–حسن می گوید: شیطان است، بخدا سوگند ندیدم کسی بیش از خداوند خالق دنیا از آن نکوهش کرده باشد.۲– زینت دهنده خداوند است که این غریزه‌ها را در نهاد بشر قرار داد تا تکلیف سخت‌تر شود و بدان وسیله آن مردم را آزمایش کند.۳– خداوند زینت دهنده چیزهایی است که از او نیک است، و شیطان زینت دهنده چیزهای زشت می باشد.

ابوالفتوح رازی پس از ذکر اقوال فوق با بیانی دیگر، نظر سوم را به عنوان قول سدید می پذیرد.

ملا فتح الله کاشانی نیز به نوعی متذکر سه نظر فوق شده و از فحوای کلام او و توضیحاتی که پیرامون آیه می دهد، بر می آید که مُزین را شیطان می داند. به این دلیل که اظهار می دارد آیه در معرض ذم است یعنی شیطان به جهت اغوا و اضلال مشرکان و عاصیان، دوستی مُشتهیات نفس را در نظر حسی ایشان آراسته گردانیده است.

علامه طباطبایی درباره نظر سوم معتقدند که هر چند این حرف به وجهی درست است به اینکه خدای تعالی به طور مستقیم و بالفعل تنها عمل جمیل و پسندیده می‌کند، و به آن امر می‌نماید، و هرگز امر به زشتی و فحشا نمی‌کند، و لیکن به طور کلی صحیح نیست، چراکه به طور غیر مستقیم و به واسطه تمامی کارها مستند به او است، چون اگر نباشد ربوبیت و خالقیت و مالکیت او نسبت به کل جهان تمام نمی‌شود.

البته منشاءاین اشتباه مفسران این است که خیال کرده‌اند هر یک از امور که در این عالم پدید می‌آید امری مستقل الوجود از دیگران است، و ذاتش هیچ ارتباطی به موجودات پیرامونش، و یا به مجموع موجودات عالم ندارد نتیجه این اشتباه این شده که هر حادثه را تنها به علت و فاعل ما فوق او نسبت دهند، و هیچ ارتباطی بین این اعمال نیست، و هیچ رابطه‌ای بین اثر این علت با سایر علل نیست و در واقع هر حادثه‌ای پدید آمده، سبب خودش می‌باشد و غفلت کرده‌اند از اینکه این عالم، با همه اعیان موجودات و انواع مخلوقات که در آن است، تمامی اجزایش به هم مرتبط است، جزئی از همین عالم است که مبدل به جزئی دیگر است.

محمد جواد مغنیه می گوید: «برخی گفته اند: مُزین الله و دیگران گفته اند: شیطان است و درست آن است که خدا، انسان را به سرشتی آفریده که به لذت ها و رغبت ها گرایش دارد و شیطان وسوسه می کند و اعمال زشت را برای او زیبا و اعمال خوب را زشت جلوه می دهد.

دوستی زن و فرزند و مال به خودی خود زشت نیست و خدا از این انواع شش گانه مطرح در آیه شریفه چیزی را حرام نکرده و نفرت نسبت به این ها را نخواسته است...در این جا منظور از شهوات، خواستنی هایی است که در آن جاذبه است و انسان آن ها را طلب می کند و چون آن طور که می خواهد بدان دست یابد، احساس شادمانی و خوشبختی می کند».

وی در ادامه در پاسخ به این شبهه که شهوت معنای حُب را می گیرد همان طور که حُب معنای شهوت را شامل می شود و معنای آیه می شود مردم حب را دوست دارند و شهوت را خواستارند، می نویسد:

«حُب انسان نسبت به چیزی بر دو نوع است. اول این که به چیزی تمایل داشته باشد اما دوست ندارد که بدان علاقه پیداکند. یعنی آن را از اعماق وجودش دوست دارد گرچه دوست داشتن آن، با کراهت و نفرت همراه باشد مانند کسی که معتاد به مشروبات مضراست و چه بسا روزی از علاقه بدان دست بردارد. نوع دوم این که چیزی را با رضایت و خوشنودی دوست بدارد و از داشتن این حُب و علاقه شادمان است مانند کسی که به انجام عمل خیر عادت دارد».

صاحب تفسیر المیزان پس از اینکه اشاره می نماید به دو گانه بودن تزیین و جلوه گری که در گونه اول این تزیین برای این است که بنده به وسیله دنیا به آخرت برسد، و خشنودی خدای را در مواقف مختلف زندگی و با اعمالی گوناگون و به کار بردن مال و جاه و اولاد و جان به دست آورد که این خود سلوکی است الهی و پسندیده، که خدای تعالی این گونه مشاطه‌گری ها را به خودش

نسبت داده است.

اما گونه دیگر آن در نظر خلق زینت‌گری دنیا است به این منظور که دل ها شیفته دنیا شده و غافل از ماورای آن شود، و از ذکر خدا بی خبر گردد، این قسم جلوه‌گری تصرفی است شیطانی و مذموم که خدای سبحان آن را به شیطان نسبت داده، و بندگان خود را از آن بر حذر داشته است.

ایشان سپس به این نکته اشاره می نمایند که گونه دوم هم گاهی به خدا نسبت داده می‌شود، البته در طول نسبتی که به شیطان دارد و در بیان علت آن توضیح می دهند که این بدان جهت است که شیطان و هر سببی از اسباب خیر و یا شر آنچه عمل می‌کند و هر دخل و تصرفی که در مُلک خدا دارد به اذن خود او است، تا اراده خدا و مشیت او نافذ شود، و با نفوذ امر او، امر صنع و ایجاد منتظم گردد، و در نتیجه رستگاران با اراده و اختیار خود رستگار شوند، و مجرمین هم با سوء اختیار خود از رستگاران، ممتاز و جدا گردند.

علامه طباطبایی در بیان چرایی بدون واسطه نبودن استناد این نوع از زینت ها و لذایذ به خدا می نویسند:

خدای تعالی که نظام خلقت را منظم ساخته و هر چیزی را به سوی غایتش که همان سعادت آن است سوق داده و هدایت نموده در نهاد آدمیان نیز فطرتی و در آن فطرت عقایدی قرار داده تا آدمیان اعمال خود را بر اساس آن افکار انجام داده و در نتیجه به سعادت خود نایل آیند و ساحت او منزه است از اینکه از سنت جاری خود چشم پوشیده، مردم را امر به فحشا و منکر و نهی از معروف نماید و همه مردم را هم به عمل زشت و هم به عمل نیک امر کند و همه مردم را هم از عمل زشت و هم از عمل نیک نهی کند و در عین حال دین خود را مایه قوام جامعه بشری و دینی فطری معرفی نماید.

به همین جهت از دواعی نفسانی آن دواعی فطری است که با شرایع دینی الهی موافق باشد، و آن دواعی که موافق با هوای نفس و مخالف با احکام شریعت است مخالف با فطرت است، و نمی‌توان آن را به فطرت سالم که سرشت خدایی است نسبت داده به خدای تعالی مستند ساخت.

برخی معتقدند که چه مانعی دارد خداوند نفوسی را که آراسته به زیور تقوا و اعمال صالح هستند را به خیر و هدایت و نفوسی را که آلوده به فسق و خبث باطن هستند به فسق و فجور دعوت نماید ؟

بدون شک خوب بودن و بد بودن حالات نفسانی دخالت مستقیمی در عمل اعضا دارد، خوبی آن حالات باعث صدور اطاعت و بدی آن باعث صدور معصیت است، و در نتیجه اطاعت و معصیت را هم می‌توان به این حالات نسبت داد و هم به خدای تعالی مستند ساخت، البته استنادش به حالات نفسانی بدون واسطه است و به خدای تعالی به واسطه اذن است، چون خدای تعالی است که هر سبب به اذن او مسبب خود را به وجود می‌آورد.

در آیات ۶۰و۶۱ سوره قصص نیز اشاره به نیکوتر یودن آنچه نزد خداست در مقابل متاع دنیا نموده و سپس به خطر دلبستن به دنیا و تجمل پرستی اشاره شده است.

« وَ ما أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْ‌ءٍ فَمَتاعُ الْحَياةِ الدُّنْيا وَ زِينَتُها وَ ما عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَ أَبْقى أَ فَلا تَعْقِلُونَ أَ فَمَنْ وَعَدْناهُ وَعْداً حَسَناً فَهُوَ لاقِيهِ كَمَنْ مَتَّعْناهُ مَتاعَ الْحَياةِ الدُّنْيا ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيامَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ».

"ایتاء "به معنای "اعطاء "است و "متاع "به معنای هر چیزی است که از آن بهره‌برداری شود.

در این آیه خداوند می فرماید که تمامی نعمت های دنیوی که در اختیارتان قرار داده شده است کالایی زینتی است که زندگی دنیوی را زینت داده، همان زندگی که از زندگی آخرت به شما نزدیک تر و فانی و پست است و آنچه از ثواب اعمال خیر که ثمره پیروی و ایمان به خدا است ذخیره آخرت بوده و بهتر و باقی‌تر است، و به همین جهت انسان عاقل کسی است که زندگی آخرت و تمتعات دائمی آن را بر زندگی دنیا و متاع و زینت زودگذر آن مقدم می دارد.

چرا که آنچه نزد خدا است از دو جهت بر لذّت های دنیا مزیت دارد یکی اینکه بهتر از نعمت های دنیوی است، بهتر بودنش معلوم است زیرا که لذائذ دنیا اولاً ـ اکثر آن ها رفع نیاز وسختی است مثل غذا خوردن و آب نوشیدن که برای رفع الم و گرسنگی و تشنگی است و تا انسان گرسنه و تشنه نشود از غذا خوردن و آب نوشیدن لذت نمی برد و دوم اینکه لذّت های دنیا همراه با رنج و غم است و غالباً خالص نیست بلکه همان فراهم آوردن لذت های خیالی منوط به فراهم نمودن وسائط و وسائلی است که بسیار دشوار و همراه با رنج است.

در آیه بعد خداوند با استفهامی انکاری به مقایسه مقامی میان کسانی که بیشتر توجه شان به آخرت بوده و دل بسته به متاع و زینت دنیا نشده اند می نماید و بیان می دارد که آن کسی که از متاع زندگی دنیا برخوردارش کرده‌ایم از آن وعده حُسن که وعده مغفرت و بهشت باشد محروم است.

سپس اشاره می نماید که چنین شخصی در روز قیامت از احضار شدگان برای عذاب و یا برای سؤال و مؤاخذه است، و نکته اینکه کلمه "ثم، " در اینجا ترتیب کلامی را می‌رساند، نه ترتیب وقوع در خارج را، و اگر مطلب را با جمله اسمیه آورد، نه فعلیه، ـ و نفرمود ما او را احضار می‌کنیم، و یا احضار می‌شود ـ برای این است که تحقق را برساند، و بفهماند که چنین روزی به طور مسلم خواهد رسید.

و نیز جمله "فَهُوَ لاقِیهِ "تاکیدی است بر اینکه وعده الهی تخلف ناپذیر است و باید چنین باشد، چرا که تخلف از وعده یا به خاطر جهل است یا عجز، که هیچ یک از آن ها در ذات خدا راه ندارد.

"فخر رازی"به بیان حکمی فقهی از سوی یکی از فقها می پردازد، که اگر کسی وصیت کند ثلث مالش را به عاقل ترین مردم بدهند فتوای من این است که این ثلث را به کسانی بدهند که اطاعت فرمان حق می‌کنند، زیرا عاقل ترین مردم کسی است که متاع اندک را بدهد و سرمایه فراوان را بگیرد و این تنها در مورد مطیعان فرمان خدا صادق است.

سپس فخر رازی بیان می دارد که گویا او این حکم فقهی را از آیه مورد بحث استخراج کرده است.

در این آیاتی که اشاره شد حقیقت اموری که در اختیار آدمیان قرار گرفته است و جایگاه آنان را در زندگی را روشن ساخت.

و گرچه با ملاحظه این آیات تقابل امور دنیوی و اخروی به وضوح دیده می شود ولی این بدان معنا نیست که باید نسبت به نظام آفرینش نگاهی بد بینانه داشت و به تحقیر و کوچک شمردن دنیا و متعلقات آن به طور مطلق پرداخت.

بلکه تضاد دنیا و آخرت و بی مقداری اشیا و امور دنیوی و نکوهش حیات دنیا را باید در منظومه ای دید که در آن به تعظیم و تأیید امور دنیوی و نامعقول بودن وصول به کمالات انسانی بدون حضور فعال در دنیا و استفاده از آن اشاره شده است.

علامهٔ جعفری در این باب معتقد است:

«ما می توانیم یک اشتباه بزرگ را مرتفع سازیم که دامن گیر عده ای فراوان از مردم گشته بلکه متأسفانه گاهی عده ای از صاحب نظران را هم به انحراف فکری می اندازد که اعراض از دنیا یعنی چه؟ مگر می توان در این دنیا بدون اهتمام در امور حیات طبیعی زندگی صحیح و سالم و مستقل را به دست آورد؟»

علامه جعفری در جایی دیگر می نویسند: «متاع چیزی است یا چیزکی است که از آن می شود خیلی ساخت همان طور که امیر مؤمنان فرمود: اگر بخواهید به دنیا به عنوان مطلوب مستقل و هدف نهایی بنگرید، دست شما خالی خواهد شد امّا اگر به عنوان وسیله به آن بنگرید، این ناچیز به همه چیز مبدل خواهد شد».

نتیجه: بنابر این متاع و زینت بودن امور مادی منافاتی با استفاده از آن ها برای تعالی معنوی و سعادت ابدی ندارد و بلکه نیازی ضروری است و اعراض از دنیا به معنای عدم دلبستگی است.

مبحث پنجم: فنا پذیری دنیا

قرآن ذات و وجه خداوند را باقی خوانده است و هر چیزی را که جز او و برای او نباشد را فانی می داند.

«...وَ اللَّهُ خَیْرٌ وَ أَبْقی» .« كُلُّ مَنْ عَلَیْها فانٍ وَ یَبْقی وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلالِ وَ الْإِكْرام»

اشاره به فنا پـذیری دنیا از این جهت است که انسان را نسـبت به زمین گیر شـدن در دنیا و غفلت از آخرت هشدار دهد تا مبادا او با فراموشی اهداف عالیه انسانی، خود را محدود در برخی اهداف پست و زوال پذیر دنیا کند.

در آیه ۲۳ سوره حدیـد خداونـد تبـارك و تعـالی پس از اینكه در آیه پیشـین بـدین حقیقت اشاره فرموده که دنیا دار بلا و حوادث است و این در لـوح محفـوظ ثبت شـده است در این آیه توصیه می نمایـد که نسبت به این دنیـا به گونه ای رفتـار نماینـد که نه از بلاهای آن دلسـرد و انـدوهناك و افسـرده گردنـد چرا که فنا پذیری خاصیت این دنیا است و نه از نعمات آن سـرمست و دل بسـته شوند.

« لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ وَ اللَّهُ لا یُحِبُّ کُلَّ مُخْتالٍ فَخُورٍ».

در این آیه معنی زُهـد و پارسایی به خوبی بیان شـده است و معیاری برای زُهـد پیشـگی ارائه شـده است و آن اینكه انسان به آمد و رفت نعمت هـای دنیـا دل خوش نکنـد، و این بیان پاسـخی است به پرسشـی مبنی بر اینکه وجود حوادث گوناگون در دنیا و این که دار بلاـ نـام گرفته است شایـد بـا مهربان بودن و کرامت الهی و نیز حُسن آفرینشـش ناسازگار باشـد و به راستی چه هـدفی در ایجاد خاصیت بلاپذیری در این دنیا و متعلقاتش وجود دارد که خداوند علت آن را عدم اسارت و وابسـتگی انسان به این دنیا و تجملات و نعمات آن بیان داشته است.

یکی از نکاتی که در آیه وجود دارد اختصاص فناشـدن به خود امور فناپذیر نسبت داده شده ولی اعطای نعمات به خدا و فرموده": ما فاتَکُمْ"و در مقابل فرمود"ما اتیکم."

آلوسی می نویسد: علتش این است که آمدن نعمت احتیاج به علت دارد، ولی فوت آن احتیاجی به علت و فاعل ندارد، چون فوت و فنا، ذاتی هر چیز است، اگر به طبع خودش واگـذار شود فوت می‌شود و باقی نمی‌مانـد، به خلاف حاصل شدن نعمت و بقای آن که علت می‌خواهد، و آن خداست، پس باید بقای نعمت و خود نعمت را به خدا نسبت داد.

امیرمؤمنـان علیه السّـلام در ارتبـاط با همین آیه می‌فرمایـد: « الزُّهْـدُ كُلُّهُ بَیْنَ كَلِمَتَیْنِ مِنَ الْقُرْآنِ قَالَ اللَّهُ سُـبْحَانَهُ- لِكَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَكُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاكُمْ- وَ مَنْ لَمْ یَأْسَ عَلَی الْمَاضِـی وَ لَمْ یَفْرَحْ بِالْآتِی فَقَدْ أَخَذَ الزُّهْدَ بِطَرَفَیْه»: زُهد بین دو کلمه از قرآن است که خـدای سـبحان فرمود": تا بر آنچه از دست شـما رفته حسـرت نخوریـد و به آنچه به شـما رسـیده شادمان مباشـید "کسـی که بر گذشته افسوس نخورد، و به آینده شادمان نباشد، همهٔ جوانب زُهد را رعایت کرده است.

امام سـجاد علیه السّـلام در پاسخ به پرسشـی مبنی بر چگونه بودن زُهد می فرمایند: « فقال له ما الزهد فقال الزهد عشـرهٔ أجزاء فأعلی درجهٔ الزهد أدنی درجهٔ الورع و أعلی درجهٔ الورع أدنی درجهٔ الیقین و أعلی درجهٔ الیقین أدنی درجهٔ الرضاء و إن الزهد كله فی آیهٔ من كتاب الله «لِكَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَكُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاكُمْ»: زُهـد دارای ده جزء است، و اعلی درجه زُهـد کمترین درجه ورع و تقوا است، و اعلی درجه ورع کمترین درجه و مرتبه یقین است، و اعلی درجه یقین کمترین درجه رضا است، و تمام زُهـد در آیه‌ای از کتاب خدا «لِكَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَكُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاكُمْ» می باشد.

البته بایـد دانست که مراد آیه این است که انسان در همه حالات چه نعمت و چه بلا خـدا را فراموش ننماید و از او طلب یاری بکند چرا که در آیه پیشین و این آیه خداوند اشاره فرموده که این بلاها و نعمات از سوی خداوند مقدر گردیده پس اگر حادثه ای ایجاد شد باید از خدا اسـتمداد نمود و اگر شادی نیز رسید باید شکر عملی آن را به جای آورد و این آیات درصدد منع انسان ها از شادی و غم نیست.

زیرا که هیچ انسانی نیست الا ـ اینکه محزون و فرحناک می شود، حتی انبیا؛ بلکه مراد این است که خوشحالی، او را در باطل وارد نسازد و حُزن و اندوه، او را از حق خارج نگرداند.

در واقع یکی از حکمت های بلاها و مصائب مقدر شده این است که دنیا را آنچنان که هست به انسان معرفی نموده و انسان را به گونه ای تربیت نماید که به حدود و اندازه های اشیا و نعمت ها التفات نموده و دنیا و امور اعتباری در قلب و چشم او بزرگ تر و بیشتر از آنچه که هستند، جلوه نکنند.

در شرح اصول کافی در توضیح یکی از روایاتی که زُهد را در آیه مورد بحث معرفی نموده، چنین آمده است: در این بیان از آرزوی دنیا و رضایت به حصول آن و از غمناکی برای فوت آن بر حذر داشته و می فهماند که زُهد به نبود دنیا نیست؛ بلکه عدم وابستگی به دنیا و امور مادی می باشد یعنی روحیه آدمی به گونه ای باشد که با حصول آن شادمان و با زوال آن غمناک نگردد.

علی علیه السّلام در نامه ای به عبدالله بن عباس همین مضمون آیه را تأکید می کنند و می نویسند: گاهی رسیدن به چیزی که از انسان فوت شدنی نیست او را خوشحال و از دست رفتن چیزی که قابل دستیابی نیست او را ناراحت می کند. شادمانی تو باید به امور اخروی و تأسف تو باید بر از دست دادن آن ها باشد. آنچه از امور دنیوی که بدان دست یافتی، موجب خوشحالی زیاد تو نگردد و از دست رفتن آن ها مایهٔ تأسف تو نشود؛ بلکه باید تمام همت خود را برای بعد از مرگ مصروف گردانی.

صاحب مجمع البیان معتقد است این آیه چهار درس مهم را ارائه می دهد:

«اولاًـحُسن خلق و خوش اخلاقی، برای آن که کسی که وجود دنیا و عدمش در پیش او بی تفاوت باشد حسد نورزد و دشمنی نکند و مالش را از کسی دریغ و مضایقه ننماید زیرا این ها از موجبات سوء خلق و بد اخلاقی است و آن هم از ثمرات حبّ دنیاست.

دوّم: کوچک شمردن دنیا و اهل آن هر گاه مسرور به وجود آن نشود و محزون به عدمش نباشد.

سوم: بزرگ شمردن آخرت برای آنچه که در آن می رسند به ثواب ابدی که خالص و پاک از نواقص و عیب هاست.

چهارم: افتخار و مباهات به خدای متعال نمودن نه به اسباب دنیا و زر و زیور ظاهری آن».

آیه درصدد است تا با بیان واقعیت عجین بودن بلاها با زندگی دنیوی انسان او را برای تحمل شدائد شجاع و در برابر حوادث صبور و مقاوم سازد و به او آرامش خاطر داده و از شکوه های انسان مانع شود.

نکته دیگری که حائز اهمیت است تخصیص این نوع رفتار درباره حوادثی است که انسان در آن نقش نداشته و خارج از اراده او بوده ولی آن دسته از مصیبت ها و ناکامی ها که تنها دلیل ایجادش خطاها و نابخردی خود انسان است شامل این آیه نشده و بلکه باید انسان نسبت به آن مصائب حساس بوده و در پی جبران و تصحیح رفتارش برآید.

در آیات۹۵و ۹۶سوره نحل نیز خداوند به فنا و زوال پذیری دنیا اشاره نموده است.

«... إِنَّما عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ما عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ ما عِنْدَ اللَّهِ باقٍ...».

خداوند به ارجحیت و بهتر بودن آنچه نزد خدا است اشاره نموده است و اینکه آنچه در زندگی دنیا همان دنیایی که اساسش بر تحول و تغییر است در اختیار شما است فناپذیر است درحالی که آنچه نزد خدا است چون باقی است و علی الدوام است بهتر است.

خداوند در ادامه آیه اشاره به اجر صابران می نماید که این نشان می دهد اگر انسان میل به امور باقی که دستیابی به آن ها از طریق همین دنیا بوده و با اتصاف به مواردی همچون ایمان، تقوی، عمل صالح، صبر و مانند آن است پیدا کند و زهد نسبت به امور فانی داشته باشد مطلوب خداوند بوده و شایسته اجر است.

و نیز تأکید بر صبر نشان دهنده این است که بهترین روش در مواجهه با جاذبه های فریبنده مادی استقامت و برخورداری از قوت روحی و جذب نشدن در آن هاست.

در آیه۲۴سوره یونس نیز به فنا پـذیری دنیا تأکیـد شـده است: « إِنَّما مَثَلُ الْحَیاهِٔ الـدُّنْیا کَماءٍ أَنْزَلْناهُ مِنَ السَّماءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَباتُ الْأَرْضِ مِمَّا یَأْکُلُ النَّاسُ وَ الْأَنْعامُ حَتَّی إِذا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَها وَ ازَّیَّنَتْ وَ ظَنَّ أَهْلُها أَنَّهُمْ قادِرُونَ عَلَیْها أَتاها أَمْرُنا لَیْلاً أَوْ نَهاراً فَجَعَلْناها حَصیداً کَأَنْ لَمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ کَذلِکَ نُفَصِّلُ الْآیاتِ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ ».

بر اساس آیات قرآن زندگی دنیا در چشم اهل دنیا زینت می یابد و توجه آن ها را به خود جلب می کند اما دوامی ندارد و ماندگار نیست و چون خواب و سراب می ماند.

خداونـد با یک مثال، عمر کوتاه آن را و فنا پـذیریش را به انسان تـذکر می دهـد تا در این مورد اندیشه کند. خداوند متعال در این آیه، زنـدگی دنیـا را به آب تشـبیه نمـوده است، آب را که مـایه حیـات گوینـد و بعـد از هوا، حیـاتی ترین نعمت خداونـد است که چنانچه به موجودات نرسد، دوام نخواهد یافت و مرگ به سراغ آن ها خواهد آمد.

این مثـل برای بی اعتبـاری دنیا است که چنـد روزی جلوه هایی دارد و زخارف خود را به انسان ها نشان می دهـد و آن ها را فریفته خود می کنـد و به مال و منال و جاه و مقام و ریاست، دلبسـتگی پیـدا می کنند که ناگاه باد اجل فرا می رسد و بر آن ها وزیدن می کند و مثل گیاهان زمین که در اثر باران خرمی و صـفا و طراوت جالب توجهی پیدا کنند و باعث کسب منفعت برای صاحبش شود و شـکوفه هـا و شاخسـارش را زینت داده و صـحنه پُر جوشـی از حیات را مجسم کنـد که دل ها پر از امیـد و چشم ها پر از شادی و سرور سازند ناگهان سرمای سخت یا تگرگ شدید و یا طوفان درهم کوبنده ای بر آن مسلط گردد و آن را نابود کند.

این مثل برای آن است که پرده های غرور و غفلت که در مقابل دیـدگان غافلان و طغیان گران است کنار زنـد و واقعیت ناپیـدا دنیا را به آنان نشان دهد.

و در واقع حیـات دنیـا که خداونـد درصـدد مـذمّت آن است، همـان عنـاوین اعتبـاری و وهمی است که از باب «تشبیه امر موهوم به محسوس» دربـاره آن می‌فرمایـد که مَثـل دنیا -در این مَثَل، برای بیان بهره‌وری از روییـدنی ها دنیاپرسـتان را در کنار چارپایان ذکر می‌کند.

از این نکته ظریف معلوم می‌شود که گرفتاران دنیا در حدّ حیوان‌اند- بسان آن است که کسی به اوج قدرت و مقام برسد و سپس از آن مقام عزل شود و اثری از آن نماند، زیرا اگر منظور از دنیای مذموم همان نشـئه دنیا و عالم شهادت باشد، اتحاد مَثَل و ممثَّل لازم می‌آید که باطل است، چون نزول باران، رویش گیاه، خرّمی موقت و پژمردگی زودرس آن هم جزئی از دنیاست.

امیر مؤمنـان، علی علیه السّـلام همین مَثَـل را به گونه‌ای دیگر بیان کرده و می‌فرمایـد: درود خـدا بر او، فرمود: مردم چیزی را نگفتند خوش باد، جز آن که روزگار، روز بدی را برای او تدارک دید.

یعنی در پی هر «زنده باد»ی «مرده باد» و به دنبال هر نصبی عزل و پس از هر خوشی و هر راحتی‌ای ناخوشی و سختی‌ای است، چون خاصیت دنیای خوب و بد این است.

مبحث ششم: عدم بهره اخروی در صورت بر گزیدن دنیا

در برخی آیات برگزیدن دنیا و استفاده از تجملات و زینت های آن مایه بی نصیبی از آخرت و پاداش آن شمرده شده است.

« مَنْ کانَ یُریدُ حَرْثَ الْآخِرَهِٔ نَزِدْ لَهُ فی حَرْثِهِ وَ مَنْ کانَ یُریدُ حَرْثَ الدُّنْیا نُؤْتِهِ مِنْها وَ ما لَهُ فِی الْآخِرَهِٔ مِنْ نَصیب».

در این آیه خداونـد بـا تشبیهی هر دو سـرای دنیـا و آخرت را زراعت معرفی می کنـد و انسان ها زارعین آن هسـتنند و اعمالشان نیز بذرهای آن را تشکیل می دهند.

خداونـد در مـورد کشـتکاران آخرت می فرمایـد: نَزِدْ لَهُ فِی حَرْثِهِ (زراعت او را افزون می‌کنیم) ولی نمی فرمایـد از تمتع دنیـا نیز بی‌نصـیبند، اما در مورد کشـتکاران دنیا می‌گوید ":مقداری از آن را که می‌خواهند به آن ها می‌دهیم، بعد می‌افزاید در آخرت هیچ

نصیب و بهره‌ای ندارند."

علامه طباطبایی ذیل آیه شریفه می نویسد: «خدای سبحان، لطیف به همه بندگان خویش است، دارای قوتی است مطلقه و عزتی مطلقه، بندگان خود را بر حسب مشیتش روزی می‌دهد، ولی با این تفاوت که در باره کسانی که هدفشان آخرت است، و برای آن کار می‌کنند خواسته که دنیا را بدهد، و مزد آخرتش را بیشتر از آنچه که عمل کرده‌اند بدهد، ولی در باره کسانی که هدفشان تنها دنیا است خواسته است تنها دنیا را بدهد و در آخرت بهره‌ای نداشته باشند».

همان طور که مشخص است خداوند در این آیه از کلمه (من) که افاده تبعیض می نماید استفاده نموده تا اشاره باشد بر این که ما هر آنچه که آن ها در دنیا اراده کنند را به آن ها نمی دهیم بلکه باید همه اسباب دیگرش هم فراهم باشد که مهم ترین آن خواست خداوند قیوم و قاهر است.

علی علیه السّلام مشابه همین تعبیر آیه می فرمایند: «المال و البنون حرث الدنیا، و العمل الصالح حرث الاخرة، و قد یجمعهما الله لا قوام»: مال و فرزندان کشت دنیا هستند و عمل صالح کشت آخرت، و گاه خداوند این دو را برای قومی جمع می‌کند.

پیامبر صلّی الله علیه وآله والسّلم درباره اجر کسانی که نیتشان سرای آخرت باشد آنان را افرادی می داند که دنیا تسلیم آنان است: « من کانت نیته الدنیا فرق الله علیه أمره و جعل الفقر بین عینیه و لم یأته من الدنیا إلا ما کتب له و من کانت نیته الآخرة جمع الله شمله و جعل غناه فی قلبه و أتته الدنیا و هی راغمة»: کسی که نیتش دنیا باشد خداوند کار او را پریشان می‌سازد، فقر را در برابر او قرار می‌دهد و جز آنچه برای او مقرر شده چیزی از دنیا به چنگ نمی‌آورد، و کسی که نیتش سرای آخرت باشد خداوند پراکندگی او را به جمعیت مبدل می‌سازد، و غنا و بی‌نیازی را در قلبش قرار می‌دهد، دنیا تسلیم او می‌گردد و به سراغ او می‌آید.

وعده الهی به پاداش فزون تر دادن به صاحبان اعمال خیر و آخرت جویان در آیات دیگری نیز آمده است همچون: « مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها» « لِيُوَفِّيَهُمْ أُجُورَهُمْ وَ يَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ». « ..وَ اللَّهُ يُضاعِفُ لِمَنْ يَشاءُ وَ اللَّهُ واسِعٌ عَليمٌ ».

بنابر این قرآن شریف دنیا را که مقدمه جهان دیگر و مطلوب بالغیراست به عنوان یک مزرعه می‌نگرد که محصولش در قیامت چیده می‌شود.

اشاره آیه شریفه به زراعت نشان از ضرورت سعی و تلاش و تحمل زحمت و رنج برای رسیدن به اهداف دارد حال چه دنیایی و چه برای آخرت و در این میان خردمند کسی است که این زحمات و تلاش ها را در جهت بقا استفاده نماید نه برای دنیای فانی.

و نیز در سوره اسراء می فرماید: «مَنْ كانَ يُرِيدُ الْعاجِلَةَ عَجَّلْنا لَهُ فِيها ما نَشاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلاها مَذْمُوماً مَدْحُوراً».

که در این آیه بیان می دارد چنان نیست که هر کس هر چه بخواهد و به همان مقدار که خواسته به او می‌رسد، بلکه زمام امور دنیا به دست خدا است، و به مشیت خود به هر کس هر مقدار که بخواهد می‌دهد و هر چه را نخواهد نمی‌دهد، وخواسته هرکه را اراده کند مقدم می‌دارد و هرکه را بخواهد عقب می‌اندازد.

از ابن عباس نقل شده است که پیامبر صلّی الله علیه وآله والسّلم فرمود: «معنای آیه، این است: هر کس به وسیله انجام دستورات دینی بخواهد منافع دنیوی بدست آورد و قصدش تحصیل خشنودی خدا و خانه آخرت نباشد، خداوند تا حدودی که بخواهد از نعمت های دنیا در دسترس او قرار می‌دهد و در عالم آخرت، او را بهره‌ای نیست، زیرا خداوند نعمت دنیا را به افرادی می‌دهد، که به وسیله آن راه طاعت بپیمایند ولی آن ها به سوی معصیت می‌روند، بنابر این خداوند آن ها را کیفر می‌دهد».

از آنجا که به آخرت نمی‌توان رسید مگر از راه دنیا، لذا به هر انسانی که این راه را طی کند نمی‌شود گفت دنیا طلب مگر آنکه از آخرت اعراض نموده و به کلی آن را فراموش کند و در نتیجه اراده و حواسش خالص برای دنیا شود، هم چنان که کلمه "کان "در جمله "مَنْ كانَ يُرِيدُ "که استمرار را افاده می کند نیز این معنا را می‌رساند.

علی علیه السّلام می فرمایند: «الدنیا خلقت لغیرها، و لم تخلق لنفسها» : دنیا آفریده شده است برای دیگری، نه برای رسیدن بخود او.

خداوند در آیات۱۵و۱۶سوره هود اشاره می نماید افرادی در برابر حق خاضع نمی‌شدند و یا آنکه حق بودن آن را فهمیده بودند ولی زندگی دنیا و زینت های آن را خواهانند و به آخرت ترجیح داده اند و به نوعی خود را بی نیاز نسبت به خداوند می بینند، آنچه از دنیا بخواهند داده می شود ولی درآخرت نصیبی بر ایشان نخواهد بود و در عذاب به سر خواهند برد.

« مَنْ کانَ یُرِیدُ الْحَیاةَ الدُّنْیا وَ زِینَتَها نُوَفِّ إِلَیْهِمْ أَعْمالَهُمْ فِیها وَ هُمْ فِیها لا یُبْخَسُونَ أُولئِکَ الَّذِینَ لَیْسَ لَهُمْ فِی الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَ حَبِطَ ما صَنَعُوا فِیها وَ باطِلٌ ما کانُوا یَعْمَلُونَ».

مصدر "توفیهٔ "که فعل "نوفی "از آن مشتق شده به معنای رساندن حق به صاحب آن است، البته رساندن به طور کامل و ماده" بخس "که فعل مضارع مجهول "یبخسون "از آن گرفته شده به معنای کمتر دادن اجر مزدور است.

مراد از توفیه اعمال و پرداخت کامل اعمال به آنان، پرداخت کامل نتایج اعمال آنان و رساندن آثاری است که اعمالشان به حسب نظام اسباب و مسببات دارد، نه آن نتایجی که خود آنان از اعمالشان در نظر داشتند، و به امید رسیدن به آن نتایج، زحمت اعمال را تحمل کردند، دلیلش هم این است که در این نشئه از هر عملی آن نتیجه‌ای عاید صاحب عمل می‌شود که همه اسباب و عوامل دست‌اندرکار آن عمل، برای آن عمل معین کرده‌اند، نه آن نتیجه‌ای که صاحب عمل در نظر گرفته، و بر این حساب باید دانست که چنین نیست که هر کس به هر آرزویی که دارد برسد، بلکه به آن نتایجی می‌رسد که عوامل مؤثر در زندگی و افعال او معین کرده باشند.

صنعانی گوید: «کسی که همّ و غمّش دنیا باشد خدا به اوعطا می کند و کم نمی گذارد. یعنی مظلوم واقع نمی شود. لایبخسون یعنی لایظلمون».

"حبط "در اصل به این معنی است که حیوان از علف های نامناسب زیاد بخورد تا شکم او باد کند و دستگاه گوارش او بیمار و ضایع شود، این حیوان بر اثر این حالت ظاهراً چاق و چله به نظر می‌رسد ولی در باطن مریض و بیمار است و این تعبیر جالب و رسایی است درباره اعمالی که ظاهراً مفید و انسانی است ولی در باطن با نیتی آلوده و پست انجام یافته است.

ذکر کلمه "باطل "بعد از "حبط "ممکن است اشاره به این باشد که اعمال آن ها ظاهری دارد بدون محتوا و به همین دلیل نتیجه آن بر باد می رود، سپس اضافه می‌کند، اعمالشان اصولاً از آغاز باطل و بی‌خاصیت است، منتهی چون حقایق بسیاری از اشیاء در این جهان شناخته نمی‌شود و در سرای دیگر که محل کشف اسرار است، حقیقت خود را نشان می دهد، معلوم می‌شود که اینگونه اعمال از آغاز چیزی نبوده است.

رشید رضا می نویسد: کسی که طالب زندگی دنیا و لذائذش است؛ زندگی دنیایی که پایین ترین زندگی است که خداوند آن را خلق کرده است و در آن از خوردن و نوشیدن و هم خوابی، چیز دیگری به دست نمی آید و زینت عبارت است از: لباس و اثاثیه نفیس و مفاخر و اولاد و اموال و..هیچگاه خود را آماده زندگی آخرت و ملاقات با خدا نمی کند.

زیرا انسان با نیکی و خوبی و زینت های معنوی به دیدار خداوند و اجر و ثواب می رسد نه با صفات زشت و ناپسند و زینت های مذموم و لذائذ و شهوات دنیایی و خداوند مزد این افراد دنیاپرست را در این دنیا می دهد.

درباره این که آیا این آیه به افراد خاصی اشاره دارد یا خیر مفسرین اقوالی را اشاره نموده اند.

شوکانی در فتح القدیر نقل می کند: «منظور از زینت دنیا، سلامتی و امنیت و وسعت روزی و بهره مندی و نفوذ کلام و...می باشد. و بیان آن در آیه بدین خاطر است که کفار با اعمال شان، پیوسته دنیا طلبی را اختیار کرده و هرگز قصدشان آخرت نبوده است. بنابر این گفته شده که آن ها با بهره مندی از لذت های دنیا در آخرت عذاب می شوند. چون فقط قصدشان دنیا است و برای آخرت عملی انجام نداده اند. چون عمل شان فی نفسه باطل است».

در کتاب کافی آمده است که امام صادق علیه السّلام فرمودند: پس از مراجعت از عرفات شخصی از پدرم سوال نمود آیا خداوند

دعای تمام این مردم که در عرفات توقف کرده بودند به اجابت می رساند؟ پدرم در پاسخ فرمود: توقف نکند کسی در عرفات آن که مشمول لطف خداوند گردد. مؤمن باشد یا کافر و هرگاه کافری در عرفات حضور یابد، اگر توبه کند و از شرک برگردد خداوند گناهان گذشته او را بیامرزد و چنانچه به حال کفر بماند خداوند اجر او را در دنیا عطاکند و از پاداش عرفات محروم شود. سپس آیه فوق را تلاوت فرمودند.

نسفی در تفسیرش آن ها را کافران و منافقان می داند.

شیخ طوسی در التبیان آورده است که: «برخی چون جبائی گفته اند: مقصود از این آیه، منافقانی هستند که به منظور دست یافتن به غنائم جنگی همراه پیامبر به جنگ می رفتند و هدف آن ها یاری دین و ثواب آخرت نبود. خدای تعالی برای اینان نصیبی از غنیمت جنگ منظور فرمود».

ابن جوزی به بررسی مصداق های دنیا طلبان در آیه پرداخته و به این نتیجه دست یافته که منظور آیه شریفه از دنیا طلبان، گروه بخصوصی نیست بلکه عموم مردم را در بر می گیرد که رفتارهای نیکو را واسطه ای برای دست یابی به متاع ناچیز دنیا قرار می دهد.

درباره مضمون این آیه پیامبر صلّی الله علیه وآله والسّلم فرمودند: هنگامی که روز قیامت می‌شود، پیروان من به سه گروه تقسیم می‌شوند، گروهی خدا را با اخلاص پرستش می‌کردند و گروهی از روی ریا، و گروهی به خاطر اینکه به دنیا برسند، در آن هنگام خداوند به کسی که او را به خاطر دنیا، پرستش می‌کرده می‌گوید: به عزت و جلال من سوگند، بگو هدف از پرستش من چه بود؟ در پاسخ می‌گوید دنیا، خداوند می‌گوید بنا بر این آنچه را اندوختی به حال تو سودی نمی‌دهد و به آن باز نمی‌گردی، او را به سوی آتش ببرید.

و به آن کس که خدا را از روی ریا عبادت می‌کرده می‌گوید: به عزت و جلالم سوگند، بگو منظورت از عبادت من چه بوده؟ در پاسخ می گوید: ریا، می فرماید: آن عبادتی را که از روی ریا انجام می دادی چیزی از آن به سوی من صعود نمی کرد، و امروز هیچ سودی به تو نخواهم داد، او را به سوی آتش ببرید! و به آن کس که خدا را از روی خلوص عبادت کرده گفته می شود به عزت و جلالم سوگند بگو منظورت از عبادت چه بود؟ در پاسخ می گوید به عزت و جلالت قسم تو از آن آگاه تری، من فقط تو را برای خودت و برای سرای آخرت می پرستیدم می‌فرماید بنده‌ام راست می گوید او را به بهشت ببرید.

در آیه ۲۰ سوره احقاف نیز به کفار خطاب می شود که از لذائذ دنیا بهره گرفتید اما امروز به عذاب دچار شدید: « وَ یَوْمَ یُعْرَضُ الَّذینَ کَفَرُوا عَلَی النَّارِ أَذْهَبْتُمْ طَیِّباتِکُمْ فی حَیاتِکُمُ الدُّنْیا وَ اسْتَمْتَعْتُمْ بِها...».

البته پس از نزول این آیه عده ای در خانه عثمان بن مظعون جمع شده و قصد رُهبانیت نمودند و پیامبر صلّی الله علیه وآله والسّلم پس از اطلاع از این عمل، در نهی آن فرمودند: «ای عثمان! خداوند تبارک و تعالی برای ما رُهبانیت را واجب نکرد همانا رُهبانیت امت من در جهاد است».

همچنین خداوند کافران و منافقان را فروشندگان آخرت و خریداران زندگی دنیا معرفی می کند که در عذاب چنین افرادی نیز ذره ای تخفیف نخواهد بود و یاری نخواهند شد: «أُولئِکَ الَّذینَ اشْتَرَوُا الْحَیاةَ الدُّنْیا بِالْآخِرَةِ فَلا یُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذابُ وَ لا هُمْ یُنْصَرُون».

در مقابل، مؤمنانی را که به جهاد می‌روند، فروشندگان دنیای مذموم و خریداران آخرت دانسته و در واقع تنها شرط نبرد با کفر و نفاق، را دنیا زدایی و آخرت طلبی معرفی می کند: «فَلْیُقاتِلْ فی سَبیلِ اللّهِ الَّذینَ یَشرونَ الحَیاةَ الدُّنیا بِالآخِرَة».

منظور از این، دنیای مذمومی که جز نیرنگ و سرگرمی و بازی چیزی نیست و خریدارانش کافرین و منافقین هستند همان تعلّقات اعتباری و عناوین خیالی است و دنیایی که صرفا از طریق فروختن دین و فراموشی آخرت به دست خواهد آمد ولی خانه و زمین و مرکب، جزو دنیای مذموم نیست، چون با خریدن اینها انسان دین و آخرت را نمی‌دهد، بلکه قسمتی از مال دنیا را می‌دهد و قسمت

دیگر مـال دنیـا را می‌خرد، بلکه اگر در همین خریـد وسایـل دنیوی نیز وابسـتگی به حیـات دنیـا حاصل شود و بخواهـد از این طریق کسب عنوان و مقام بنماید قطعاً نارواست و چنین فردی گاهی برای کسب آن، دین و آخرتش را می‌فروشد.

آنچه که می توان از به کار رفتن معنای اراده نمودن دنیا و سپس بی نصیـب ماندن از آخرت استفاده نمود در واقع مقدم داشتن دنیا بر آخرت و ترجیح آن هست و فراموش نمودن آخرت به عنوان سرای جزا.

خداوند به همین حقیقت در آیات متعددی اشاره فرموده است.

«فَأَمَّا مَنْ طَغی وَ آثَرَ الْحَیاةَ الدُّنْیا فَإِنَّ الْجَحیمَ هِیَ الْمَأْوی وَ أَمَّا مَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ وَ نَهَی النَّفْسَ عَنِ الْهَوی فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِیَ الْمَأْوی».

در این آیه شـریفه با صـراحت سـرانجام دو نوع گزینش متقابل بیان شده است؛ کسانی که اهل طغیان و گزینش دنیا و ترجیح آن بر آخرت انـد مأوایشان دوزخ و انسان هایی که خوف از مقام خداوندی و باز داشـتن نفس از پیروی هوی را پیشه سازند، اهل بهشـت خواهند بود.

این دو آیه به قرینه تقابـل می فهمانـد که پیروی از خواهش های نفسانی، همان انتخاب زنـدگی دنیا و ترجیـح آن بر آخرت است و انسان مطیع آرزوها و خواسته های نفس، در واقع از مسیر فلاح و سعادت دور افتاده و راه دوزخ می پیماید.

در همین زمینه علی علیه السّلام فرمودنـد: «من تنهـا از دو چیز بر شـما می‌ترسم، یکی پیروی هوا، و یکی آرزوی دراز، چون پیروی هوا، آدمی را از حق باز می‌دارد، و آرزوی دراز آخرت را از یاد می‌برد».

امـام باقر علیه السّـلام می‌فرمایـد: «بهشت در لابلای ناراحتی ها و صبر و شـکیبایی و اسـتقامت پوشـیده شـده است، هر کس در برابر ناراحتی ها (و ترک شـهوات) در دنیا شـکیبایی کنـد داخل بهشت می‌شود، و دوزخ در لابلای لذات نامشـروع و شـهوات سـرکش پیچیده شده، و هر کس نفس خویش را در برابر این لذات و شهوات آزاد بگذارد داخل آتش می‌شود».

امام صادق علیه السّلام نیز در باب ضرورت نگاه داری نفس ازهواها می‌فرماید:

«نفس را با هوا و هوس ها رها مکن چرا که هوای نفس سبب مرگ نفس است و آزاد گـذاردن نفس در برابر هواها درد آن است، و باز داشتن آن از هوا و هوس هایش دوای آن است».

پس بـا تأمـل در تقابـل اوصـاف دو طـائفه اهل بهشت و جهنم در آیات و نیز دقت در روایات، به جهنّمی بودن برگزیـدگان دنیا که پیروان خواهش هـای نفسـانی هسـتند و لزوم مقـدم داشـتن و ترجیـح امور بـاقی جهت برخورداری از بهره های جاویـدان در بهشـت فهمیـده می شود و این تقـدم و انتخـاب معقول، چیزی جز زنـدگی زاهـدانه که همراه با نوعی اعراض و انـدازه نگهـداری نسبت به مظاهر و شئوونات مادی است نمی باشد.

همچنین در آیات دیگری نیز اشاره به همین افرادی که دنیا را مقدم بر آخرت انتخاب کرده اند می نماید.

« الَّذینَ یَسْـتَحِبُّونَ الْحَیـاةَ الـدُّنْیا عَلَی الْآخِرَةِ وَ یَصُـدُّونَ عَنْ سَبیلِ اللَّهِ وَ یَبْغُونَها عِوَجاً أُولئِکَ فی ضَـلالٍ بَعیـدٍ» ؛ «ذلِکَ بِأَنَّهُمُ اسْـتَحَبُّوا الْحَیاةَ الدُّنْیا عَلَی الْآخِرَةِ وَ أَنَّ اللَّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرینَ». «بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَیاةَ الدُّنْیا وَ الْآخِرَةُ خَیْرٌ وَ أَبْقی».

در ایـن آیـات افرادی که دنیـا را مقـدم برآخرت می دارنـد در گمراهی دور و کسـانی که نعمت هـدایت به آنـان نخواهـد رسـید و شایستگی آن را ندارند معرفی شده است.

مرحوم فیض کاشانی می گوید: «مفهوم توصـیف کفّار به انتخاب زندگی در مقابل آخرت چنین می شود که اهل ایمان کسی است که به ضد آن صفت یعنی ترجیح آخرت بر زندگی دنیا متصف شود».

در این آیات، اگرچه موضوع کفّار هسـتند؛ ولی عامل مـذمّت حق تعالی برخورد نامناسب با پدیده ها و جلوه های زندگی دنیا یعنی گزینش و ترجیح آن ها بر واقعیات زندگی اخروی است که در منطق دینی، رویه ای نا معقول و زیانبار محسوب می گردد.

پس بـا توجه به این ملاـک و معیـار، شـیوه پسـندیده در رویارویی با مظاهر و شـئوون زنـدگی مادی، تبعیت آن ها از حقایق الهی و

ابدی است، نه ترجیح و اختیار آن ها بر زندگی اخروی.

بنابر این مفهوم آیه شریفه بر مطلوبیت خصیصه زُهد ورزی برای اهل ایمان که همان اولویت بخشیدن به حقایق اخروی است دلالتی روشن دارد.

از مباحثی که مطرح گشت معلوم می شود که از نظر قرآن کریم، آن چه نامطلوب و مذموم است، رضایت مندی و قناعت به زندگی دنیوی است که زوال پذیراست و در مقایسه با زندگی اخروی از جهت کمیت و کیفیت قابل همسانی نیست.

و در برخی روایات نیز بی نصیبی از آخرت را زمانی می داند که فرد به دنیا پرستی روی آورد.

در نهج البلاغه از علی علیه السّلام آمده است که: «دنیا و آخرت دو دشمن متفاوت و دو راه جدای از یکدیگر هستند، کسی که دنیا پرست باشد و به آن عشق ورزد به آخرت کینه ورزد و با آن دشمنی خواهد کرد.

آن دو همانند شرق و غرب از هم دورند و رونده به سوی آن دو هرگاه به یکی نزدیک شود، از دیگری دور می گردد».

از طرفی خداوند متعال دنیا را زینت و مایه امتحان و راهی برای وصول به کمالات معنوی و پاداش های اخروی قرار داده است.

نتیجه: اشاره به واقعیت زندگی دنیا و پدیده های مادی و متوجه نمودن انسان به امور باقی و ثواب های ابدی بدین منظور است که جایگاه واقعی زندگی دنیا و پدیده های مادی در مقایسه با امور باقی و اخروی، معلوم شود و زاویه نگاه و چگونگی برخورد و بهره مندی آدمی از آن ها، تنظیم گردد و دنیا بزرگ ترین هدف و نهایت آمال انسان نباشد، بلکه توجه و تلاش او متوجّه امور باقی باشد و دنیا را وسیله ای برای آخرت بداند و در برخورداری از آن، اندازه نگه دارد و زُهد پیشه نماید.

گفتار سوم: باز داشتن از خوی اسراف و تجمل پرستی

اشاره

در برخی از آیات قرآن به خطر اسراف و تجمل پرستی اشاره شده و برای عبرت گیری به سرنوشت فرعون و قارون به عنوان دو نماد تجمل پرستی اشاره گشته است و از پیامبر صلّی الله علیه وآله والسّلم و همگان می خواهد به زخارف دنیوی دل بسته نشوند چراکه خطر دل بستگی به دنیا تا بدان جا است که علاوه بر آثار مخرب روحی و مادی در زندگی فرد تجمل پرست، باعث سرپیچی وی از خدا و پیامبر او می شود و این خطر حتی بیت نبوت را هم تهدید می کند و در پی جریانی همسران ایشان از همین بابت دچار قدری انحراف می شوند که در خطابی آنان را از تجمل پرستی برحذر می دارد.

در آیه ۳۱ سوره اعراف خداوند پس از سفارش نمودن به تزیین و تجمل گرایی اشاره به عدم اسراف می نماید.

« یا بَنی آدَمَ خُذُوا زینَتَکُمْ عِنْدَ کُلِّ مَسْجِدٍ وَ کُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لا یُحِبُّ الْمُسْرِفین».

خداوند در این آیه پس از سفارش به زینت و نیز اباحه و سفارش به خوردن و آشامیدن با گستره معنایی که دارد سپس به علت آن که طبع زیاده خواه بشر ممکن است از این دستورات پا را فراتر نهد و به جای استفاده عاقلانه و اعتدال‌آمیز از پوشش و تغذیه صحیح، راه تجمل پرستی و اسراف را پیش گیرد، بی درنگ به ضرورت توجه به میزان مصرف و عدم اسراف اشاره می نماید.

"اسراف "کلمه بسیار جامعی است که هر گونه زیاده روی در کمیت و کیفیت و بیهوده‌گرایی و اتلاف و مانند آن را شامل می‌شود و اسراف دو نوع است افراط و تفریط؛ افراط آن است که بیش از حاجت و ضرورت به کار برد، و یا بر خلاف شرع، یا به میل و خواهش نفسانی، یا از غفلت و ترک ادب و تفریط آن است که از اندازه‌ای لازم کم به کار برد و در نگاهداری نیرو کوتاهی کند که نتواند به وظائف خود عمل نماید، و یا در انجام آن زیاده روی کند که خود را هلاک نماید و موجب تضییع حقوق خداوندی شود. و به واسطه‌ی رفتن پی حظوظ نفسانی حقّ خداوند را نابود کند، یا بهره و حقّ روح خود را از دست بدهد و از آن

ها محروم شود پس معنی جمله این است که اسراف و نابود نکنید حقوق ما و خود را به واسطه‌ی دلبستن به حظوظ خود و بهره‌های موقّت بی‌سودتان.

درباره معنای عدم اسراف اقوال مختلفی است:

۱-ابن عبّاس گفته است: یعنی خـدا حلال کرده است خوردن و نوشـیدن را تا آنجا که به انـدازه‌ی اسـراف نرسـد و در لباس موجب کبر و غرور نشود.

۲-سُدی گفته است: آن ها که برهنه طواف می‌کردند پیه و چربی را هم بر خود حرام می داشـتند، این آیه آن ها را منع می کند که اسراف در تحریم نکنید و بیش از اندازه خود را از چیزی محروم ندارید.

فخر رازی نیز از قول ابوبکر اصم گفته است: مقصود از اسـراف عمل و فکر اعراب است که شترهای بحیره و سائبه بر خود حرام می کردنـد و از ملك خود خارج کرده آن را رها می نمودنـد و اسـتفاده از آن نمی کردنـد، و هم در هنگام حـجّ بسا چیزهای حلال بر خود حرام می کردند، این ها اسراف نامیده و ممنوع شده است.

۳-مجاهـد گفته است: اگر به انـدازه‌ی کوه احـد در طاعت خداوند خرج کنی اسـراف نکردی، و اگر درهمی و اندکی در نافرمانی خرج کنی اسراف است.

آنچه صحیح تر است همان پرهیز دادن انسان ها در این آیه از اسراف به طور کلی و با تمام مراتبش است گرچه تجاورش با خوردن و آشامیدن و نیز پیش از آن با زینت و پوشش ما را رهنمون به تقیید این تحریم اسراف بر پوشش و تغذیه می نماید.

در تفسیر عیاشی از ابان بن تغلب روایت شده که گفت: امام صادق علیه السّلام به من فرمود: خیال می‌کنی که اگر خداوند به کسی نعمتی می‌دهـد از کرامت آن کس است؟ و اگر دریغ می‌دارد از خواری او است؟ نه، چنین نیست، مـال مال خـدا است که به ودیعه به دست هر کس بخواهـد می‌سپارد، و خوردن، آشامیـدن، پوشـیدن، نکاح و سواری و سایر انواع تصـرفات در آن را مباح کرده به شرطی که رعایت اعتـدال و اقتصاد را بنمایند و مازاد آن را به فقرای مؤمن رسانیده یا با آن امور خود را اصـلاح کنند، و گر نه همه آن تصرفات حرام خواهد بود. آن گاه جمله "وَ لا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ "را تلاوت نمود.

سپس فرمودنـد: آیـا می‌پنـداری خـدا کسـی را در مالی که به او داده امین می‌کنـد که اسبی به ده هزار درهم بخرد با اینکه اسبی به ارزش بیست درهم او را کفایت می‌کند، و کنیزی به بهای هزار دینار بخرد با اینکه کنیزی به قیمت بیست درهم برای او کافی است، و از طرف دیگر بفرماید اسراف نکنید چون خدا اسراف کنندگان را دوست ندارد.

امام صادق علیه السّلام در این روایت شریف، سبک کلی زندگی و مصرف را آموخته است.

به فرموده ایشـان، امکانـات و اموالی که خداونـد در اختیـار انسان ها قرار داده، به صورت امانت برای اهـداف مشخصـی به انسان ها سپرده شـده است. بنابر این، هرکس این اموال را برای اهـداف دیگری، به کار بنـدد یا از محدوده آن، تجاوز کند، خیانت در امانت کرده است.

در کافی به سـند خود از اسـحاق بن عبد العزیز از بعضی از اصحاب خود نقل کرده که گفت: خدمت امام صادق علیه السّلام عرض کردم در راه مکه بودیم و می‌خواستیم احرام ببنـدیم لـذا نوره کشیدیم، و چون سـبوس همراه نـداشتیم که به بـدن خود بمالیم و اثر نوره را از بـدن بزداییم ناگزیر قـدری آرد به خود مالیده و با آن رفع حاجت نمودیم، من ناگهان به این فکر افتادم که این چه کاری بود کردم، و خـدا می‌دانـد که چقـدر نـاراحت شـدم. حضـرت فرمود: آیا ترس تو از این جهت است که مبادا اسـراف کرده باشـی؟ عرض کردم: آری، فرمود: ناراحت مباش در هر چیزی که بدن را اصـلاح کند اسراف نیست. من خودم بارها شده که دستور داده‌ام مغز استخوان برایم بیاورند تا بدنم را چرب کنم، روغن زیتون آورده‌اند، و من به خود مالیده‌ام، این اسراف نیست "،اسراف "عبارت

است از کاری که مال را ضایع کند، و به بدن ضرر برساند.

عرض کردم ":اقتار "چیست؟ فرمود: اقتار این است که انسان با قدرت بر تحصیل غذای گوارا به نان و نمک اکتفاء کند. عرض کردم، پس اقتصاد به چه معنا است. فرمود: اقتصاد این است که انسان همه رقم غذا از قبیل نان، گوشت، شیر، سرکه و روغن بخورد و لیکن در هر وعده یک رقم.

در تفسیر مجمع البیان درباره زائیه طبی ئدرمانی توصیه اشاره شده در این آیه مبنی بر عدم اسراف می نویسد: هارون الرشید طبیبی مسیحی داشت و مهارت او در طب معروف بود، روزی این طبیب به یکی از دانشمندان اسلامی گفت: من در کتاب آسمانی شما چیزی از طب نمی‌یابم، او در پاسخش چنین گفت: خداوند همه دستورات طبی را در نصف آیه از کتاب خویش آورده است کُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لا تُسْرِفُوا ":بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید "و پیامبر ما نیز طب را در این دستور خویش خلاصه کرده است ":معده خانه همه بیماری ها است، و امساک سرآمد همه داروها است و آنچه بدنت را عادت داده‌ای (از عادات صحیح و مناسب) آن را از او دریغ مدار."

طبیب مسیحی هنگامی که این سخن را شنید گفت: ما ترک کتابکم و لا ـ نبیکم لجالینوس طبا "!:قرآن شما و پیامبرتان برای جالینوس (طبیب معروف) طبی باقی نگذارده است. "

بنابر این خداوند در این آیه به تحریم اسراف می پردازد و همگان را متوجه خطر عظیم اسراف می نماید چراکه اسراف در شئون زندگی و زینت ها و تظاهر به آن موجب خلل اجتماعی و ایجاد ناهنجاری های بسیار می شود و اختلاف طبقاتی را به وجود می آورد که این خود باعث تکبر سرمایه داران و اتراف و عیاشی آنان می گردد و یگانه خطری است که اجتماعات را به سوی پرتگاه خطر و انقراض سوق می دهد و همین خطر است که جامعه بنی اسرائیل در زمان موسی علیه السّلام را تهدید می نمود و باعث گردید فرعونیان از قوم او که وابستگی بی حدی به زینت و تجملات داشته اند بی اعتنای به دعوت ها و هشدارهای موسی علیه السّلام و برادرش هارون علیه السّلام، هرچه بیشتر سرگرم دنیا گشته و در زندگی طاغوتی خویش غوطه ورگردند.

مبحث اول: فرعون و سرنوشت اسراف گری

در آیه ۸۸ سوره یونس خداوند از قول موسی علیه السّلام حکایت می کند که فرعون و اشراف قومش را مال و دارایی و زینت دادی تا از راه گمراه شوند و یا دیگران را گمراه سازند و پس از این بیان، موسی علیه السّلام فرعون و اطرافیانش را نفرین می کند و این نفرین در مرحله ای انجام می پذیرد که موسی علیه السّلام از طریق وحی می دانست که آن ها ایمان نخواهند آورد و علی رغم معجزات بسیار، تأثیری در دل های فرعونیان ننموده و در ضمن نفرین خود به دو علت طغیان و غرور فرعون اشاره می نماید که: پروردگارا ! نفوذ و قدرت و ثروت بسیار به رایگان در دسترس فرعون و درباریان او قرار دادی اما آنان در مقام ناسپاسی برآمدند پس آن را سبب هلاکت و عقوبت آنان قرار بده.

« وَ قالَ مُوسی رَبَّنا إِنَّکَ آتَیْتَ فِرْعَوْنَ وَ مَلَأَهُ زِینَةً وَ أَمْوالاً فِی الْحَیاةِ الدُّنْیا رَبَّنا لِیُضِلُّوا عَنْ سَبِیلِکَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلی أَمْوالِهِمْ وَ اشْدُدْ عَلی قُلُوبِهِمْ فَلا یُؤْمِنُوا حَتَّی یَرَوُا الْعَذابَ الْأَلِیمَ ».

نسبت بین زینت و مال نسبت "عموم من وجه "است، زیرا بعضی از زینت‌ها مال نیست و چیزی نیست که مورد معامله قرار گیرد و در مقابل آن، مالی بدهند، مانند خوش صورتی و قامت موزون، و بعضی از مال ها هم زینت نیست، مانند چهار پایان و اراضی، و بعضی از زینت‌ها هم مال و هم زینت است، مانند زیور آلات و اینکه در آیه شریفه بین زینت و مال مقابله شده منظور از زینت تنها جهت زینت است، با قطع نظر از مال بودن آن.

در واقع منظور آیه چیزهایی از قبیل جواهرات و زیور آلات و جامه فاخر و اثاث تجملی و ساختمان های زیبا و امثال آن است.

رشید رضا می نویسد: لام در جمله "لیضلوا "لام عاقبت است، و معنای آیه اینست که "خدایا! تو به فرعون و فرعونیان زینت و اموال دادی، و نتیجه و عاقبتش این شد که بندگانت را از راهت گمراه کنند، "نه لام تعلیل تا معنایش این شود که "تو به همین منظور مال و زینت به آنان داده‌ای "چون معلوم است که خدای تعالی چنین کاری نمی‌کند، یعنی به غرض گمراهی بندگانش به دشمنانش مال و زینت نمی‌دهد، همان طور که می‌دانیم هیچ رسولی را مبعوث نمی‌کند به اینکه مردم را به ضلالت وادار کند، و نیز می‌دانیم که خدای تعالی از مردم ضلالت را نخواسته و به این منظور مال دنیا به آنان نمی‌دهد.

البته باید توجه نمود که گرچه اضلال ابتدایی بر خدا محال است، ولی اضلال مجازاتی و به عنوان کیفر در برابر گناهان بر خدا محال نیست و این حقیقت را بسیاری از آیات قرآن اثبات کرده اند که ما نیز پیش تر در همین پژوهش برخی از آن ها را اشاره نموده ایم.

در تفسیر مجمع البیان آمده است که منظور از "شد بر قلوب "پای بند کردن دل هایشان نسبت به اقامت در مصر است به طوری که به هیچ وجه از اقامت در آن منصرف نگردند تا بعد از طمس اموال بیشتر رنج ببرند، جای خالی آن اموال را ببینند و پیوسته تأسف بخورند.

طبری می نویسد: منظور از شد بر دل ها، کنایه از میراندن و هلاک کردن است.

اما به نظر می رسد این دو دیدگاه چندان صحیح نیست و همان طور که علامه طباطبایی در معنای طمس و شد می فرمایند که" طمس "به معنای آنست که چیزی به طرف پوسیدگی و کهنه شدن دگرگونی یابد و منظور از "شد ("گره زدن و بستن) معنایی در مقابل "حل ("گشودن و باز کردن) است، دیگر جایی برای معنای هلاک نمودن نمی گذارد ضمن اینکه آنچه در تفسیر مجمع البیان آمده نیز با سیاق آیات که بحث از عذاب قوم فرعون می نماید و آن عذاب روحی نیست بلکه کاملاً ملموس و جسمی است نمی سازد.

بنابر این معنای گره زدن بر دل ها اینست که خدایا دل هایشان را قساوت بده و آن چنان دل هایشان را ببند که به هیچ وجه راهی برای هدایت در آن نماند و گنجایش پذیرفتن حق را نداشته باشد و تا ابد ایمان نیاورند تا آنکه عذاب الیم را ببینند.

بنابر این موسی علیه السّلام و هارون به خداوند عرضه نمودند که پروردگارا! تو فرعون و هوادارانش را در برابر طغیانشان کیفر دادی به اینکه آنان را متنعم از زینت و اموالی در زندگی دنیا نمودی که مغرور گشته و پیروان خود را از راه تو منحرف سازند، و این اراده تو بوده است و پروردگارا! به همین ارادهات ادامه بده و اموالشان را که به طور کلی نعمتی بر آنان بوده به نقمت و عذاب تغییر ده و به استدراج برسند و به کفر خود ادامه بدهند، تا آن زمان که عذاب الهی را ببینند.

خداوند در آیات بعد به استجابت دعای موسی علیه السّلام وهارون علیه السّلام و بیان عذاب فرعونیان پرداخته است.

و البته صاحب مجمع البیان از ابن جریح روایت آورده که گفت: فرعون بعد از نفرین موسی علیه السّلام چهل سال زندگی کرد و سپس عذاب گشت. این معنا از امام صادق علیه السّلام نیز روایت شده است.

همان طور که مشخص گشت گرایش بی حد به زینت و تجملات و در واقع تجمل گرایی افراطی باعث گردید که فرعونیان از پرستش خدای یگانه غافل گشته و تا انتهای عمر دنیا و تجملات آن را پرستش کنند و این ناهنجاری اجتماعی بزرگی بود که در قوم بنی اسرائیل زمان موسی علیه السّلام وجود داشت و می توان گفت که سبک زندگی آن زمانه جمع کثیری از مردم آن دیار بر پایه تجمل پرستی مستقر بود و در همین فضای اجتماعی است که فردی چون "قارون "ظهور می کند که مایه فتنه های بسیاری است و راه نفوذ او در قلوب مردم از طریق تجملات و اموالی است که او در اختیار داشت و با غرض، آن ها را در هیئتی خاص عرضه می نمود.

مبحث دوم: قارون، سمبل اسراف کاران

آیات۷۶تا۸۳ سوره قصص اشاره به جریان قارون می نماید.

همان گونه قرآن وی را معرفی می کند او از قوم موسی بود: « إِنَّ قارُونَ كانَ مِنْ قَوْمِ مُوسی ».

"قارون بن يصـهر "از بنی اسـرائیل و از نزدیکان حضرت موسی علیه السّلام بوده است (پسر عمو یا پسر خاله ایشان) . چنین به نظر می رسد قارون در نزد فرعون مقام عالی داشت؛ به نقلی هامان، وزیر فرعون و قارون خزانه دار وی یا عامل و کارگزار فرعون بر بنی اسرائیل بوده است.

و به فساد و ستم پرداخت و آن قدر از گنج ها به او داده شده بود که حمل کلیدهای آن برای یک گروه زورمند مشکل بود: «فَبَغی عَلَيْهِمْ وَ آتَيْناهُ مِنَ الْكُنُوزِ ما إِنَّ مَفاتِحَهُ لَتَنُوأُ بِالْعُصْبَةِ أُولِی الْقُوَّةِ».

برخی مراد از «مفاتح»را کلید گنجینه‌ها دانسته اند و برخی دیگر قائلند، «مفاتح» خود گنجینه‌ها است.

به هر ترتیب آیه اشاره به ثروت زیاد وی دارد.

خداوند در ادامه اشاره به جمعی بصیر از مردم آن زمانه می نماید که با مشاهده گمراهی قارون و از آنجا که گمراهی وی منحصر در خـود نشـده و بـا نمـایش تجملات و ثروت هـای خود مردم را نیز محسور نموده است و برای جلوگیری از انحرافـات اجتمـاعی، درصدد نصیحتش بر آمدند و در چندین وهله به اندرز او پرداختند که خداوند بدان اشاره می نماید:

«..إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يحُبُّ الْفَرِحِين وَ ابْتَغِ فِيمَا ءَاتَئكَ اللَّهُ الدَّارَ الاَخِرَةَ وَ لَا تَنسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَ أَحْسِن كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَ لَا تَبْغِ الْفَسَادَ فىِ الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يحُبُّ الْمُفْسِدِين ».

که طی آن گروهی از مردم او را به عدم غرور و تکبر از بابت نعمات و شادی های زندگی، غافل نشدن از سـرای آخرت و حساب، شکر عملی نعمات داده شـده الهی از طریق نیکی نمودن به مردم و صـرف اموال در جهت خیر و نیز عدم ستیزه جویی و گراییدن به سمت فساد در تمام مراتب آن دعوت نمودند.

لکن او که از این نعمـات به اسـتدراج رسـیده و غِرّه شـده بود و ثروت هایش موجب تزیین اعمال قبیحش در نگاهش گشـته بود در پاسـخ به آنان خود را تنها عامل ثروت مندشـدنش معرفی نموده و آن را از علم خویش می دانـد: «قالَ إِنَّما أُوتيتُهُ عَلی عِلْمٍ عِنْدی أَوَ لَمْ يَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَ أَكْثَرُ جَمْعاً وَ لا يُسْئَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ».

وی از نظر اطلاعـات و آگـاهی، اطلاعـات قابـل توجهی از تورات داشت، نخست در صف مؤمنـان بود ولی ضـعف ایمان و غرور و ثروت و کمی ظرفیت، او را به آغوش کفر کشانید.

برخی از مفسران این علم را چند چیز می دانند:

۱- علم تورات

۲- علم انواع تجارت و کشاورزی و سایر مکاسب

۳- علم کیمیا

اما آنچه صـحیح تر به نظر می رسد و با ظاهر آیه سازگارتر است این است که این علم، مهارت در چگونگی کسب ثروت و دارایی و نگهداری آن است.

خداونـد در ادامه بیان جریان قارون، به صـحنه نمایش ثروت های او در میان مردم به منظور فخرفروشـی و تکبر و اغوای مردم اشاره می نمایـد که در همین آیه نیز به تأثیر این نمایش مذموم در مردمان بی بصـیرت از آن قوم اشاره شده است که افسوس می خوردند که ای کـاش آنان نیز چنین ثروتی را دارا بودنـد و رسـیدن به چنین مقام پست دنیوی ثروت منـدی برای آنان تبـدیل به ارزش شـده بود.

« فَخَرَجَ عَلی قَوْمِهِ فی زینَتِهِ قالَ الَّذینَ یُریدُونَ الْحَیاةَ الدُّنْیا یا لَیْتَ لَنا مِثْلَ ما أُوتِیَ قارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظیم ».

در تفسیر قمی در ذیل جمله "فَخَرَجَ عَلی قَوْمِهِ فِی زِینَتِهِ "آمـده است: قارون با جامه‌های رنگین، و دامن بلند از خانه بیرون می‌آمد، و دامن خود را به زمین می‌کشید.

علامه مجلسی می نویسد: وی بر موسی علیه السّلام وارد شد در حالی که بر قاطری خاکستری رنگ سوار بود و چهار هزار جنگجو و سیصد کنیز آراسته او را همراهی می‌کردند. و نیز وی بر اسب های سفید با زین هایی ارغوانی و گل معصفر می نشست.

در تفسیر الکشاف نیز آمـده است: جامه‌ها و اسب های آن ها دیبای احمر بود از جانب راست سیصد غلام و از طرف چپ سیصد کنیز با زینت و دیبا بودند و نود هزار نفر با جامه‌های معصفر سوار شدند و مردم تا آن روز رنگ معصفر ندیده بودند.

معمولاًـ ثروتمنـدان مغرور گرفتار انواعی از جنون می‌شونـد، یک شاخه آن "جنون نمایش ثروت "است، آن ها از اینکه ثروت خود را به رخ دیگران بکشند لـذت می‌برنـد، از اینکه سوار مرکب راهوار گران قیمت خود شونـد و از میـان پابرهنه‌ها بگذرنـد و گرد و غبار بر صورت آن ها بیفشانند و تحقیرشان کنند احساس آرامش خاطر می‌کنند!

تعبیر به "فی زینته "گویای این حقیقت است که او تمام توان و قـدرت خود را به کار گرفت تا آخرین زینت و بالاترین ثروت خود را به نمایش بگذارد.

بنا بر این آیه شریفه به چند نکته اشاره دارد از جمله اینکه ثروتمندان دوست دارند که زینت و آرایش و امکانات گوناگون خود را به رخ مردم بکشند که اشاره نمودیم و نیز از طرف دیگر مردم ظاهربین، دلباخته امکانات ثروتمنـدان می‌شوند، و آرزو می‌کنند که همچـون آنـان ثروت منـد باشـند، بـه همیـن جهـت آرامش روحی خـود را از دسـت می دهنـد و ایـن دوسـتداران دنیـا می‌پندارنـد، ثروتمندان دارای بختی بلندند وهدف نهایی انسان در هستی را نیز همین می پندارند.

خداونـد به این نوع از انسان ها با چنین افکار و اهداف نازلی در آیه۷ سوره مبارکه روم اشاره می فرمایـد: «یَعْلَمُونَ ظاهِراً مِنَ الْحَیاةِ الدُّنْیا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غافِلُون ».

خداونـد در این آیه اشـاره می کنـد که چنین افرادی تنها از زنـدگی دنیا آگاهنـد، و در همین آگاهی نیز صـرفاً به ظاهر برخی امور بسنده کرده انـد و افق دیدی ندارند بلکه تمام تعریف آن ها از زندگی منحصراً در مجموعه‌ای از سرگرمی ها و لذات زودگذر و آرزوهای طولانی و عبث خلاصه می گردد و بر همین تصور نیز مغرور هستند.

آنان اگر آگاهی بیشتری از دنیا داشتند می توانستند راهنمایی دنیا به آنان به منظور توجه به سرای ابدی را متوجه شوند و از تجمل خواهی افراطی رهـایی یابنـد چراکه در این دنیـا هر چیزی فنایی دارد، از فصول سال گرفته و نمایشگاه رنگ ها و تغییرات اش تا از دست رفتن مال و فرزندان و همسر و مقام و...که نشان از خاصیت فناپذیری این دنیا است و نشانگر این است که دلبستگی به آن از نظرعقل و منطق بی معنی است.

در مقابل این گروه بی بصیرت افرادی بودنـد که قرآن از آنان به کسانی که به آنان علم عطا شـده اشاره می نمایـد که به سرزنش گروه بی بصیرت پرداخته و در مقایسه ای نیکو آنان را متوجه اهمیت ایمان به خدا می نمایند.

«وَ قَالَ الَّذِینَ أُوتُواْ الْعِلْمَ وَیْلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَیرْ لِّمَنْ ءَامَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا وَ لَا یُلَقَّئهَا إِلَّا الصَّابِرون».

تعبیر به «الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ » پاسخ کوبنـده‌ای است به قارون که خود را عالم می‌دانست، قرآن می‌گویـد: عالم این ها هستند که افق فکرشـان ایـن چنیـن بلنـد است، نه فردی چـون قـارون مغرور و سرکش و به این ترتیب ریشه همه برکـات و خیرات به علم و دانش حقیقی باز می‌گردد.

قـارون که می بینـد موسـی علیه السّـلام و جمعی انـدک از پیروان او مانعی در مسیر اغوای مردم توسط او هستند و به تبلیغ حق می پردازنـد و منـافع وی در خطر است انـدیشه ضـربه زدن به این جبهه را می کنـد و در قـالب جنگ روانی با پشتیبانی از ثروت و نفوذ

خود در مردم سعی می کند اتهامی ناروا به رهبر جریان حق بزند و از این طریق آنان را در نظر مردمان از اعتبار ساقط نماید.

وی پس از سرباز زدن از پرداخت زکات به موسی علیه السّلام مردم را علیه او می شوراند و زنی را برای اتهام به حضرت موسی علیه السّلام تحریک می کند تا نسبت زنا به نبی خدا بدهد ولی اتفاقاً آن زن قارون را رسوا می کند، لذا حضرت موسی علیه السّلام از خدا می خواهد تا عذاب خود را بر قارون نازل کند.

« فخَسَفْنَا بِهِ وَ بِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِن فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِن دُونِ اللَّهِ وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِين ».

قارون، هیچ جماعتی نداشت که او را از عذاب شدن منع کنند، و خودش هم از ممتنعین نبود، که زیر بار عذاب نرود، و این درست بر خلاف پنداری بود که یک عمر در سر می‌پرورانید، و خیال می‌کرد که آن عامل که ثروت و خیر را به سویش جلب نموده و شر را از او دفع می‌کرد، قوت خودش و جمعیت و خدم و حشمش بود، که آن ها را هم به علم خود کسب کرده بود، ولی نه آن جمعش نگهش داشت، و نه آن قوت و نیرویش از عذاب خدا نجاتش بخشید.

حضرت رسول صلّی الله علیه وآله والسّلم فرمودند:

«هر کس لباسی بپوشد و در آن به خود بالیدن گیرد، خداوند او را به کنار دوزخ فرو برد، آنگاه همدم قارون گردد، چراکه قارون اول کسی بود که تبخّر کرد و فخر فروخت، پس خدای متعال او و سرایش را به زمین فرو برد، هرکس تکبر کند پس به تحقیق با خدا در کبریائیش ستیز نموده است.».

بنابر این قارون ریشه همه بدبختی هایش از محبت دنیا و جمع کردن مال و گرایش افراطی به تجمل و زینت به دست می‌آید و پیروی از هوای نفس موجب می گردد که خوی‌های زشت در انسان پدید آیند و مال‌پرستی و دنبال آرزوها رفتن و شهوت‌پرستی نمودن، و اظهار خوشوقتی از ستایش و تعریف دیگران از خود، موجب می گردد که آدمی در دام شیطان گرفتار گردد و در راه او گام بردارد، و همه اینها از غفلت و فراموش کردن خدا حاصل می گردد.

البته ذکر این نکته ضروری است که مکنت مالی و داشتن ثروت از نظر اسلام مذموم نبوده و مخالف با سبک زندگی اسلامی نیست و اگر بهینه مصرف گردد مایه سعادت فردی و اجتماعی خواهد شد و در مقابل" قارون "که سمبل مستکبرین ثروتمند هست، بزرگوارانی چون حضرت خدیجه سلام الله علیها به عنوان الگوی ثروتمندان خداترس و کسانی که سبک زندگی شان از نظر اسلام مطلوب است قرار دارند همو که در شرائط تحریم اقتصادی مردم مسلمان در مکه با در اختیار گذاردن دارایی های خویش در جهت حفظ نیروی جبهه اسلام و تقویت آن با وجود تمام تهدیداتی که می شدند سعی نمودند قدم بزرگی را در مسیر توسعه جامعه اسلامی بردارند.

از دگر سو مردم نیز می باید چشم بصیر خود را باز نگه دارند و با واقع نگری میان نعمات دنیای فانی و سرای باقی یکی را به عنوان هدف نهایی انتخاب نمایند نه اینکه چون بسیاری از قوم زمانه قارون چشم بصیر را بسته و با چشم ظاهر، دل به زینت های زود گذر کافرانی چون قارون ببندند.

مبحث سوم: سفارش الهی به پیامبر (صلی الله علیه و آله و السلّم) در دل نبستن به دنیا

خداوند پیامبر صلّی الله علیه وآله والسّلم و مؤمنان را از روی گردانی از فقرا و دل بستن به زینت های زود گذر ثروت مندان کافر منع می نماید.

« وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذینَ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَداةِ وَ الْعَشِیِّ یُریدُونَ وَجْهَهُ وَ لا تَعْدُ عَیْناكَ عَنْهُمْ تُریدُ زینَةَ الْحَیاةِ الدُّنْیا وَ لا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنا وَ اتَّبَعَ هَواهُ وَ كانَ أَمْرُهُ فُرُطا ».

خداوند از پیامبرش می خواهد که به کسانی که به زر و زیورهای دنیا دل بسته اند توجه ننماید و از افراط گران و غفلت گرایانی

که غفلت بر قلوبشان به علت مجازات از فراموشی خدا و عناد با او مسلط گشته است پیروی نکند و با کسانی نشست و برخاست کند که در اندیشه کسب رضای خداوند هستند.

منظور از وجه خداوند، خشنودی و طاعت خدا و اخلاص در آن است.

آلوسی می نویسد: وجه تعابیر مختلف دارد؛ ذات، وجه وطریق که خدا به اراده خود بدان امر کرده است، کنایه از محبت و طلب خشنودی خدا، برای تعظیم و بزرگداشت است.

اما آنچه صحیح تر است مطلبی است که علامه طباطبایی بدان اشاره نموده است به اینکه کلمه "وجه "از هر چیز به معنای آن رویی است که به طرف ماست، و ما به سویش می‌رویم و وجه خدا همان اسماء حسنی و صفات علیایی است که متوجهین به درگاهش با آن ها متوجه می‌شوند، و به وسیله آن ها خدا را می‌خوانند و عبادت می کنند، کسی که وجه او را می‌خواهد اگر صفات فعلی او نظیر رحمت و رضا و انعام و فضل را منظور دارد آن وقت اراده وجه خدا به معنای این می‌شود که خدا او را به لباس مرحومیت و مرضی بودن در آورد. و اگر منظور او صفات غیر فعلی خدا مانند علم و قدرت و کبریاء و عظمت او است، پس منظورش این است که با این صفات علیا به درگاه او تقرب جوید.

علامه جعفری درباره مفهوم این آیه می نویسد: «این آیه شریفه به صراحت کامل از قربانی کردن حیات انسان هایی که در این دنیا می خواهند با حیات معقول الهی زندگی کنند، به آرایش ها و زینت ها و زیور های چشمگیر جلوگیری می کند و گوشزد می کند که این آرایش ها و پیرایش ها نباید سدّ راه حیات اصلی روح آدمیان باشد.

آن فرد و جامعه ای که از حیات قابل تفسیر و توجیه معقول ناتوان است، هرگز نخواهد توانست از قانون اصلی حیات برخوردار شود و در نتیجه حتی از تفسیر زیبایی ها و برخورداری از آن ها نیز ناتوان خواهد بود».

درباره شأن نزول این آیه اقوالی است.

طبری می نویسد: مقصود از زینهٔ الحیاهٔ همنشینی با اشراف و بزرگان آن ها است و این جملات توصیف عیینهٔ بن حصن و الأقرع بن حابس و رفقای آن ها است که از پیغمبر تقاضا کردند مسلمین فقیر را از خود دور کند، و به آن حضرت دستور داده شده است که به سخنان آن ها گوش ندهد.

در تفسیر الکشاف آمده است که قومی از رؤسای کفر به پیامبر صلّی الله علیه وآله والسّلم گفتند که این پشمینه پوشان بی مقدار را چون صهیب و عمار و خباب و سلمان و اباذر که بوی عرق خرقهای ایشان ما را اذیت می کند از مجلس خود دور ساز تا ما با تو مجالست کنیم و چون ما که اشراف عربیم با تو رابطه داشته باشیم. قطعاً همه اعراب به ارتباط و پیروی از تو تمایل پیدا می کنند و حضرت به جهت اهتمامی که در باب اسلام ایشان داشت در خواطر مبارکش گذشت که با ایشان مجالست کند و با اصحاب در وقتی خاص صحبت کند که این آیه آمد.

در الدر المنثور آمده که ابن مردویه از طریق جویبر از ضحاک از ابن عباس نقل می کند که: این آیه درباره امیهٔ بن خلف نازل شده که به رسول خدا صلّی الله علیه وآله والسّلم می گفت: باید فقراء را از دور خودت برانی تا ما اشراف و صنادید قریش با تو رابطه و آمد و شد برقرار کنیم. خدای تعالی این آیه را فرستاد.

به هر ترتیب فارغ از صحت هر کدام از این اقوال آنچه جای سخن دارد این است که خداوند در این آیه پیامبرش و بالطبع مومنین را نهی می کند از این که بخواهند از فقرا روی گردانیده و دل بسته به زینت های ثروت مندان کافر شوند البته درباره این مطلب که پیامبر در خاطرش آمد که به خاطر جلب رضایت مستکبران به آنان بیشتر متمایل شده و فقرای مسلمان را رها کند تا شرط آنان محقق گردد نمی توان این سخن را با عصمت و شأن پیامبری که از او به" رحمهٔ و رافهٔ للعالمین و المومنین "تعبیر نموده و کسی که خدا به او فرمود": و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو، پراکنده می‌شدند "پذیرفت چراکه رهانمودن فقرا و ضعفا با اصل

مهربانی و رأفت تا سازگار است و بنابر این تنها می توان درباره این آیه این گونه نتیجه گرفت که این آیه یک دستوراخلاقی را به پیامبر و مؤمنان یادآور می شود و این دستور پس از آن بوده که مستکبرین تقاضایی نابخردانه نمودند.

مبحث چهارم: چشم ندوختن به ثروت و زینت

خداوند در آیه ۱۳۱ سوره طه به عدم چشم دوختن پیامبر صلّی الله علیه وآله والسّلم و مؤمنین به ثروت ها و زینت های دنیوی اشاره می نماید.

« وَ لا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلي ما مَتَّعْنا بِهِ أَزْواجاً مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَياةِ الدُّنْيا لِنَفْتِنَهُمْ فيهِ وَ رِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَ أَبْقي ».

در این آیه اشاره به زینت و شادی دنیا است که گروهی از کافران از آن برخوردار بودند زیرا که برخی از زنان و مردان کافر عصر بعثت از امکانات و ثروت چشم گیری برخوردار بودند و خداوند پیامبر صلّی الله علیه وآله والسّلم را از توجه به سرمایه های چشم گیر کافران و اشتیاق بهره گیری از آن برحذر داشت و مسلمانان صدر اسلام بر اثر مشاهده رفاه کافران در خطر توجه به زر و زیور دنیا بودند.

مال می تواند از این جهت برای شخص متمکن و برخوردار وسیله امتحان باشد که معلوم شود با حقوق خداوند و اولیای او و مردم در مال چگونه رفتار می کند آیا به وظیفه شرعی و اخلاقی خود در این زمینه عمل می کند پس این زندگی شکوفای کافران آزمون الهی برای آنان بود.

علامه جعفری می نویسد: «از این آیه چنین استفاده می شود که زیبایی صوری، یکی از وسایل آزمایش اولاد آدم است و به خوبی می تواند انسان را در مبارزه امواج تمایلات و آرمان های معقول مذهبی و اخلاقی در تلاطم قرار بدهد که اگر شخصیت را تقویت نموده و تمایلات زودگذر را مهار کند و نگذارد آرمان های معقول مختل شوند، گامی بزرگ در مسیر رشد برداشته است و اگر شخصیت را در برابر تمایلات ببازد و آرمان های معقول را به باد آن تمایلات بسپارد، رو به سقوط رفته و قطعاً به یک حیوان نا آگاه و بی اختیار مبدل خواهد شد».

امام صادق علیه السّلام در معنی آیه چنین می فرمایند: «مبادا که نفست را به سوی کسی که بالاتر از توست [از نظر مادی] مایل سازی زیرا خداوند متعال خطاب به رسول خدا صلّی الله علیه وآله والسّلم، که اموال و اولاد آن ها مایه اعجاب تو نشوند و چشمت را به بهره های دنیوی عده ای ندوز در این باره کفایت می نماید».

همچنین ایشان در نقلی دیگر فرمودند: وقتی که این آیه نازل شد رسول خدا صلّی الله علیه وآله والسّلم برخاست و نشست آن گاه فرمود کسی که در ناکامی ها به آنچه نزد خدا است دلگرم نباشد دلش از حسرت بر دنیا پاره پاره می‌شود و کسی که چشم به آنچه مردم دارند بدوزد اندوهش بسیار گشته و هرگز از غیظ تهی نمی‌شود و کسی که نفهمد که خدای تعالی غیر از خوردن و آشامیدن نعمت هایی دارد اجلش کوتاه و عذابش نزدیک می گردد.

بنابر این خطاب در این آیه‌ی شریفه، ظاهراً متوجّه پیامبراکرم صلّی الله علیه وآله والسّلم است؛ ولی دراصل دستوری عام است که هر فرد مکلّف را از غیر خدا منع فرموده و آنان را از فریفتگی به زخارف فریبنده‌ای که جهت امتحان مترفان در اختیار آنان گذاشته باز می‌دارد و آنان را توجّه می‌دهد به این که رزق معنوی که پروردگار در اختیار شما گذارده، خیلی بهتر و اثر نیکوی آن پاینده‌تر است و سعادت دنیا و آخرت را در پی دارد.

مبحث پنجم: دل بستگی به زینت و انحراف برخی از همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله و السلّم)

خطر دلبسته شدن و توجه نمودن به زخارف دنیوی و زینت های زود گذر آن و غفلت از خدا آن چنان می تواند ارزش های

اجتماعی و دینی یک جامعه را مورد هدف قرار دهد که دیگر میان پیامبر صلّی الله علیه وآله والسّلم و زخارف دنیوی برخی از نزدیکان ایشان تا حدی تمایل به زینت ها و کناره گیری از ایشان گرفتند و خداوند در آیاتی که مشهور به"تخییر "است به این خطر مهم که" بیت نبوت"را تهدید می کرد اشاره می نماید.

«یـا أَیُّهَا النَّبِیُّ قُلْ لِأَزْواجِکَ إِنْ کُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَیـاةَ الـدُّنْیا وَ زِینَتَها فَتَعالَیْنَ أُمَتِّعْکُنَّ وَ أُسَرِّحْکُنَّ سَراحاً جَمِیلاً وَ إِنْ کُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِناتِ مِنْکُنَّ أَجْراً عَظِیماً ».

خداوند در این آیات همسران پیامبر صلّی الله علیه وآله والسّلم را مورد خطاب قرار می دهد و ابتدا آنان را تذکر می دهد که از دنیا و زینت آن جز روزی معمول و به اندازه عموم جامعه چیزی ندارند و این در صورتی است که بخواهند افتخار همسری پیامبر صلّی الله علیه وآله والسّلم را با خود حمل نمایند که این افتخار دارای سختی هایی نیز می باشد که باید پایدار بوده و نسبت به دستورات الهی و پیروی از پیامبر صلّی الله علیه وآله والسّلم توجه لازم را مبذول نمایند و اگر از خدا بترسند، خداوند اجر دو برابر می‌دهد، و اگر هم عمل ناشایست کنند، عذابشان نزد خدا دو چندان خواهد بود.

و سپس آنان را امر می‌کند به عفت، و اینکه ملازم خانه خود باشند، و چون سایر زنان خود را به نامحرم نشان ندهند، و نماز بگزارند، و زکات دهند.

مراد از اراده حیات دنیا و زینت آن، این است که انسان دنیا و زینت آن را اصل و هدف قرار دهد، چه اینکه آخرت را هم در نظر بگیرد یا نه، و مراد از اراده حیات آخرت نیز این است که آدمی آن را هدف و اصل قرار دهد، و دلش همواره متعلق بدان باشد، چه اینکه حیات دنیاییش هم توسعه داشته باشد، و به زینت و صفای عیش نائل بشود، یا آنکه از لذائذ مادی به کلی بی بهره باشد.

قمی در تفسیرش می نویسد: «هنگامی که رسول خدا صلّی الله علیه وآله والسّلم از غزوه خیبر بازگشت و به ثروت و اموال زیاد آل ابی الحقیق دست یافت و به غنیمت گرفت، زنان پیغمبر عرضه داشتند: این گنجینه ها را به ما بده! رسول خدا صلّی الله علیه وآله والسّلم فرمود: غنیمت های به دست آمده را همه طبق دستور پروردگار، میان مسلمانان تقسیم نموده ام.

همسران از پیامبر صلّی الله علیه وآله والسّلم خشمگین شدند و عرض نمودند: گمان نموده ای که چنانچه ما را طلاق دهی ما هرگز همسری هم کفو از قوم خود نخواهیم داشت که با ما ازدواج کند؟ خدای تعالی به آن حضرت دستور داد تا از ایشان کناره گیری کند.

رسول خدا صلّی الله علیه وآله والسّلم بیست و نُه روز از ایشان کناره گیری نمود و در منزل ماریه نبطیه (مادر ابراهیم) منزل گزید، تا این که حیض دیدند و پاک شدند. آنگاه آیه تخییر نازل شد و اولین کسی که از بین همسران پیامبر صلّی الله علیه وآله والسّلم برخاست، ام سلمه بود، عرضه داشت: من، خدا و رسول را اختیار می کنم به دنبال او همسران برخاستند و مانند ام سلمه گفتند».

در کافی به سند خود از داوود بن سرحان از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که فرمود: زینب دختر جحش گفت: رسول خدا صلّی الله علیه وآله والسّلم پنداشتند اگر ما را طلاق دهد شوهر برای ما قحطی است، و این در هنگامی بود که رسول خدا صلّی الله علیه وآله والسّلم بیست و نُه روز از آنان کناره‌گیری کرده بود، وقتی زینب این حرف را زد، خدای تعالی جبرئیل را نزد رسول خدا صلّی الله علیه وآله والسّلم فرستاد، و گفت ":قُلْ لِأَزْواجِکَ " ...پس همسران گفتند: ما خدا و رسول او را و خانه آخرت را برگزیدیم.

از این شأن نزول ها استفاده می شود که همسران، تقاضای مختلفی در مورد افزایش نفقه یا لوازم گوناگون زندگی از ایشان داشته اند و پیامبر صلّی الله علیه وآله والسّلم که می دانست پذیرفتن وتسلیم شدن در برابر این گونه خواهش ها، چه عواقبی برای «بیت نبوّت» دربر خواهد داشت، از انجام این خواسته ها سرباز زد و یک ماه از آن ها کناره گیری نمود تا این که آیات فوق نازل شد و با لحن قاطع اما با رأفت و مهربانی به آن ها هشدار داد که اگر زندگی پُر زرق و برق دنیا می خواهید، می توانید از پیامبر صلّی الله

علیه وآله والسّلم جدا شوید و به هر کجا می خواهید بروید و اگر به زندگی ساده و افتخار آمیز پیامبر صلّی الله علیه وآله والسّلم قانع هستید بمانید و از پاداش های بزرگ پروردگار برخوردار شوید.

سیره پیامبر صلّی الله علیه وآله والسّلم بر ساده زیستی بود که امام علی علیه السّلام در توصیف بخشی از سبک زندگی نبوی می فرماید: «آن حضرت بر روی زمین غذا می خورد و مانند بنده می نشست و با دست خود کفشش را پینه می دوخت لباسش را وصله می زد. بر خر بی پالان سوار می شد و یک نفر را هم ردیف خود سوار می کرد. اگر بر در خانه اش پرده ای آویخته می دید که در آن نقش و نگاری بود به همسرانش می گفت: این را از نظرم نهان ساز زیرا هرگاه چشم من به این نقش و نگار می افتد دنیا و زیورهای آن را به یاد می آورم.

او قلباً از دنیا اعراض نمود و خاطرات آن را از ذهنش برد و دوست داشت که زینت دنیا از نظرش دور باشد تا مبادا لباس فاخری از آن فراگیرد و آن را جایگاه آرامش بیند و به ماندن در آن دل ببندد».

همچنین یکی از دانشمندان معروف مسیحی و رومانی پس از مطالعه زندگانی پیامبر صلّی الله علیه وآله والسّلم و تحت تأثیر قرار گرفتن از آن می نویسد: در زندگی محمد صلّی الله علیه وآله والسّلم تا آخرین روزی که زنده بود، اثری از تجمل و اسراف دیده نشد، محمد صلّی الله علیه وآله والسّلم در تمام مدتی که در بیابان به سر می برد غذایی جز شیر شتر نداشت و بعد از مراجعت به مکه، خرما و نان تناول می نمود، تا روزی که محمد صلّی الله علیه وآله والسّلم حیات داشت فقط یک نوع غذا می خورد، و برای خوردن طعام بر زمین می نشست و سفره او عبارت بود از یک نوع سفره حصیری که از الیاف خرما می بافتند.

شایان ذکر است که برخی از فقها سعی نمودند که از این آیه حکمی فقهی استخراج نموده و تخییر در جدایی را برای همه مردم تعمیم دهند حال آنکه در کتاب کافی به سند خود از ابن قاسم، از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که گفت: از آن جناب این مسأله را پرسیدم که مردی همسر خود را مخیر می‌کند، و همسرش جدایی را می‌گزیند، آیا به صرف این گزینش جدا می‌شود یا نه؟ فرمود: نه، این حکم تنها مخصوص رسول خدا صلّی الله علیه وآله والسّلم بود، که از ناحیه خدا مامور شد همسرانش را مخیر کند، و او هم از باب امتثال امر خدا این کار را کرد، تازه اگر همسرانش جدایی را اختیار می‌کردند رسول خدا صلّی الله علیه وآله والسّلم طلاقشان می‌داد، و صرف اختیار زنان طلاق نمی‌شود.

بنابر این آنچه می توان از این آیات نتیجه گرفت این است که اولاً صرف همسری رسول خدا صلّی الله علیه وآله والسّلم مایه اجر عظیم نیست و این گونه نیست که خدا برای هر کس که همسر آن جناب شود کرامتی و حرمتی قائل باشد، بلکه کرامت و احترام زمانی است که آنان پیروی محض از خدا و رسول صلّی الله علیه وآله والسّلم را پیشه کنند که در آیات بعد همین حقیقت را با تقیید به تقوی مطرح می فرماید.

ثانیاً خداوند در آیات نخست این سوره از همسران پیامبر صلّی الله علیه وآله والسّلم با عنوان «ام المومنین» یاد می فرماید و نیز در آیه ۲۱ سوره احزاب، پیامبر را اسوه مردم معرفی و خانواده او و زنانش نیز می باید اسوه زنان با ایمان باشند و در واقع این امتیازی است برای آنان و به یقین چنین افتخاری و ظایف سنگینی را به همراه دارد.

به همین جهت اگر آنان (ام المومنین) و اسوه زنان باشند نمی توانند فکر و قلب شان را در گرو زرق و برق و زینت دنیا معطوف کنند.

ثالثاً جمع بین وسعت در زندگی دنیوی و آن که از هر نعمتی همچون همسران پادشاهان بهره گرفته و به آن سرگرم شد و خود را به بهترین امکانات مجهز نموده و غنائمی که با خون شهدای اسلام به دست آمده با همسری پیامبر صلّی الله علیه وآله والسّلم امکان ندارد و حال آنکه در میان مسلمین و بالاخص مهاجرین مردمان در نهایت عسرت زندگی می کنند.

رابعاً اگر چه مخاطب این آیه همسران پیامبر صلّی الله علیه وآله والسّلم هستند، ولی محتوای آیات و نتیجه آن، دیگر رهبران امت ها

در همه اعصار را نیز در بر می گیرد که می باید به جای استفاده از موقعیت ظاهری خویش، برای رسیدن به زندگی مرفّه مادی با تن دادن به برخی محرومیت های دنیوی، برای نیل به رضای خدا و هدایت خلق تلاش نمایند.

بنابر این همان طور که پیش تر نیز مطرح نمودیم اصل گرایش به دنیا با هدف اصلی یعنی آخرت مذموم نبوده و آیات قرآن نیز مؤید همین مطلب است ولی پرستش دنیا و متعلقات آن مورد نکوهش و ذم قرآن می باشد؛ البته این حقیقت در روایات نیز به شایستگی بازتاب یافته است.

مبحث ششم: بی رغبتی به دنیا بهترین زینت آدمی

در برخی روایات از بی رغبتی به دنیا به عنوان بهترین زینت آدمی نام برده شده است.

رسول خدا صلّی الله علیه وآله والسّلم به امیرالمومنین علیه السّلام می فرمایند: «ای علی خداوند متعال تو را به زیوری آراسته که بندگان را به زیوری محبوب تر از آن نزد خود نیاراسته است تو را به دنیا بی رغبت کرده و آن را منفور تو ساخت و محبت تهیدستان را در دل تو نهاد پس تو به داشتن پیروانی چون آن ها خرسندی و آن ها به داشتن امامی چون تو».

امام باقر علیه السّلام فرمودند: از جمله نجواهای خداوند متعال با موسی علیه السّلام این بود که آراستگان، خود را برای من به زیوری نآراستند که همانند بی رغبتی به دنیا در آنچه بدان نیاز ندارند باشد.

همچنین در بیان ارزش و اثرات زُهد می خوانیم: «زُهد ورزی در دنیا موجب راحتی دل و بدن است».

امام صادق علیه السّلام در بیانی، ایمان و دیدن نتیجه آن را زمانی می دانند که انسان از دنیا بی رغبت شود:

«بدون بی رغبتی به دنیا، چشیدن شیرینی ایمان بر دل های شما حرام خواهد بود».

علی علیه السّلام در توصیف دنیا و مذمت آن می فرمایند: «دنیا می‌فریبد و زیان می‌زند و می‌گذرد. خداوند دنیا را به عنوان پاداش برای اولیائش، و کیفر برای دشمنانش نپسندید و اهل دنیا چون کاروانند که در اثنای فرود آمدن کاروان سالارشان فریاد بر می‌دارد که کوچ کنند».

همچنین آن بزرگوار در کلامی دیگر می فرماید: «از دنیا حذر کنید که بی وفا و نیرنگ باز و فریبنده است؛ بخشنده و بازگیرنده و پوشاننده و برهنه کننده است. خوشی هایش دوام ندارد و رنج هایش پایان نپذیرد و بلاهایش فرو ننشیند».

ایشان پس از آنکه دنیا را این گونه تعریف می نمایند در سخنی دیگر درباره عدم دل بستگی به ثروت و نیز عدم اندوه به خاطر از دست دادن برخی امور دنیوی می فرمایند: «به ثروت و رفاه دل شاد مشو و از تهیدستی و گرفتاری اندوه به دل راه مده زیرا طلا با آتش گداخته و ناب می شود و مؤمن با بلا و گرفتاری».

مبحث هفتم: دل بستگی به دنیا و مرگ معنوی

دل بستگی به دنیا و نیز تجمل پرستی مایه مرگ معنوی افراد می شود و کسی که از نظر معنوی نتوان به حقیقت حیاتی برایش متصور بود قطعاً حیات جسمانی او نیز فایدتی برای سعادت او نخواهد داشت.

امام صادق علیه السّلام روایتی را از پدرشان و ایشان از پیامبر صلّی الله علیه وآله والسّلم نقل می کنند، که آن حضرت فرمودند: «چهار چیز قلب انسان را می میراند؛ گناه روی گناه، افزونی مناقشه با زنان؛ یعنی مراوده و بحث با آنان، ممارات با احمق؛ یعنی کسانی که هر چه او را به خیر هدایت کنی، باز راه خودش را می رود و چهارم، هم نشینی با مردگان. گفته شد: یا رسول اللّه ! مردگان که هستند؟ فرمود: هر ثروت مندی که به اِتراف و تجمّل و خوش گذرانی بپردازد».

در همین زمینه، حضرت علی علیه السّلام در کلام گهربار خود، به سرانجام تجمل پرستانی که دل به دنیا بسته اند، پرداخته و نتیجه

کار آن ها را کشیده شدن به سوی گرفتاری و مصیبت می داند: «ای مردم! به دنیا به چشم بی رغبتی و بی اعتنایی بنگرید. به خدا سوگند دنیا به زودی ساکنان خود را از میان می برد و هوس بازانی را که با خاطر جمعی در آن زندگی می کنند به مصیبت می کشاند».

نکته ای که با عنایت به آیات قرآن و روایات اهل بیت استفاده می شود آن است که علت و فلسفه مبارزه قرآن با «اتراف» و «تکاثر» و طرد این دو پدیده ضد عدالت و ضد انسانیت در احادیث برای این است که عدالت راهی برای تحقق بیابد و بشریت به سوی ساختن جامعه های قائم بالقسط پیش رود.

بنابر این با تأمل در آیات و روایات در می یابیم که تجمل پرستی، مانعی است برای کامل شدن انسانی که دنیا را محل گذر و کسب توشه جهت آخرت می داند و به سبب طمع خویش هر چه به دنیا و تعلقات مادی آن بیشتر وابسته گردد، آلودگی او به دنیا و زخارف آن بیشتر می گردد و در نتیجه از امور معنوی فاصله خواهد گرفت و از انسانیت خویش تُهی خواهد شد و در سراشیبی هلاکت خواهد افتاد.

و به همین دلیل نباید به عزت و ارجمندی در دنیا دل بست و به زیور و نعمت آن نباید فریب خورد چرا که ارجمندی در دنیا و فخر کردن به آن از میان می رود و زینت و نعمت های آن فانی می گردد و این زندگی چه راه طبیعی خود را طی کند و چه نکند، دیر یا زود، دست فنا دامانش را خواهد گرفت و هر زنده ای در آن از بین خواهد رفت و تنها جایی که ثابت و پایدار است عالم آخرت است پس خردمند کسی است که به دنیائی که همه چیز آن موقتی و ناپایدار است دل نبندد.

مبحث هشتم: نکوهش حب دنیا

آنچه در آیات و روایات به عنوان مذمت دنیا و متعلقات آن از جمله زینت ها و تجملات مطرح می شود در واقع دل بسته شدن و گرایش افراطی به آن است و همان چیزی که در بسیاری از روایات به عنوان مذمت حُب دنیا که منتج به دل بستگی و پرستش هست مطرح می شود.

همچون امام سجّاد علیه السّلام فرمودند: «والدّنیا دنیاءان: دنیا بلاغ و دنیا ملعونهٔ». که همان بزرگوار در بیان دنیای ملعون آن را حُب دنیا دانسته و می فرماید: «حبّ الدّنیا رأس کلّ خطیئهٔ».

و نیز علی علیه السّلام فرمودند: «إیّاک و حبّ الدّنیا! فإنّها أصل کلّ خطیئهٔ و معدن کلّ بلیّهٔ».

بنابر این، دنیایی که در آن انسان به متعلقات این زندگی دل بسته نشود و حُب آن را در دل راه ندهد و به پرستش آن نپردازد بلکه برعکس از دنیا حُسن استفاده را نماید یعنی علاوه بر استفاده در محدوده اسلامی از دنیا در جهت رفع نیازهای خویش، از آن به عنوان محل توشه برداری برای سرای باقی نگاه بکند نه تنها از نظر دین مخالفتی نیست و با سبکی که آن از زندگی ارائه می دهد تضادی ندارد بلکه بدان تشویق نیز نموده و به بیان ارزش دنیای ممدوح پرداخته و کسانی را که به بهانه دل نبستن به دنیا راه افراط را برگزیده و رُهبانیت پیشه نموده اند مورد نکوهش قرارمی دهد.

نیّر اعظم پیامبر اکرم صلّی الله علیه وآله والسّلم در همین زمینه فرمودند: «الدنیا مزرعهٔ الآخرهٔ».

علی علیه السّلام نیز وقتی شنیدند کسی دنیا را مذمت می نماید فرمودند: چگونه دنیا را مذمت می نمایی در صورتی که دنیا دار صدق است برای کسی که تصدیق نماید و برای کسی که بفهمد خانه عاقبت است و برای کسی که از آن توشه بردارد خانه غنا است و جای سجده گاه انبیاءاست و محل هبوط وحی است و جای تجارت اولیای خدا است که در دنیا اکتساب رحمت نمایند و بهشت را فایده برند پس برای چه دنیا را مذمت می نمایی؟

علی علیه السّلام در وصف پرهیزگاران اشاره به دو بعدی بودن زندگی آن ها به توجه دنیا و آخرت و عدم رُهبانیت می نمایند.

ایشان در بخشی از سخنان خویش می فرمایند: «بدانید ای بندگان خدا که پرهیزگاران حال و آینده خیر را جمع کرده اند، با اهل دنیا در دنیایشان شریک شده اند ولی اهل دنیا در آخرت آن ها شریک نشده اند. خداوند در دنیا آنچه را که آن ها را کفایت می کند و بی نیاز می سازد بر آن ها مباح کرده است... آنان در دنیا به بهترین صورتی که ممکن است ساکن شدند و بهترین چیزی را که خورده می شود خورند، با اهل دنیا در دنیایشان شریک شدند و با آن ها از چیزهای پاکیزه ای که می خورند، خورند و از چیزهای پاکیزه ای که می آشامند آشامیدند و بهترین چیزهایی که می پوشند پوشیدند و بهترین جاهایی که ساکن می شوند ساکن شدند و با بهترین افرادی که ازدواج می کنند ازدواج کردند و بر بهترین چیزی که سوار می شوند سوار شدند...».

همان بزرگوار در کلامی دُرر بار فرمودند: «راست می گویم، دنیا تو (انسان) را نفریفت، بلکه تو بودی که فریفته آن شدی، زیرا او پندهایش را آشکارا در اختیارت نهاد و یکسان و عادلانه به تو اعلام خطر داد. دنیایی که پیوسته درد و ناراحتی تن و کاهش نیرو را به تو وعده می دهد همانا راستگوتر و وفادارتر از آن است که به تو دروغ بگوید و یا تو را بفریبد.

چه بسا حادثه ای از سوی او پیش آید و تو را اندرز گوید اما به او بدبین باشی و یا خبر راستی برایت بیاورد و تو او را دروغگو پنداری.

و اگر بخواهی با دیدن خانه های ویران و مساکن خالی و بی صاحب با دنیا آشنا شوی خواهی دید که او با یادآوری های نیکو و پندهای رسایش به تو، برایت چون یاری دلسوز و کسی که بر هلاکتت دریغ می ورزد خواهد بود. دنیا سرایی است خوب برای کسانی که دل به این سرا نبندند و جایی است نیکو برای کسانی که آن را وطن دائمی نشمارند».

امام سجاد علیه السّلام درباره رفاه مطلوب می فرمایند: «پسندیده ترین شما در نزد خدا، آن کسی است که رفاه بیشتری برای اهل و عیالش فراهم آورد».

بنابر این پرهیز از تجمل پرستی به معنای عدم استفاده از تجمل و برخوردار نبودن از رفاه نیست.

از مجموع آیات و روایات استفاده می‌شود که دنیا دو گونه است: ممدوح و مذموم.

و دنیای ممدوح، همان است که در برابر آخرت قرار دارد و در فرمایشات اهل بیت علیهم السّلام آن را به مزرعه آخرت، دار موعظه و عبرت گیری، مصلّای فرشتگان، مهبط وحی و محل تجارت اولیای الهی معرفی کرده‌اند.

و همان گونه که علی علیه السّلام فرموده بودند این دنیا همه چیز را صادقانه نشان داده و هرگز کسی را نمی‌فریبد، چون خانه حق و صدق است؛ زشت را زشت و زیبا را زیبا جلوه می‌دهد و هم عزّت عزیزان و هم ذلّت ذلیلان را ارائه می‌دهد؛ هم نمایشگاه به قدرت رسیدن برخی از اهالی آن و هم عزلشان است.

بنابر این اصل دنیا، زیباست و هیچ خلافی در آن نیست، چراکه صنع الهی است همو که هرچه آفرید زیبا است: «اَلَّذی أحسَنَ کُلَّ شیءٍ خَلَقَه».

نتیجه: پس خداوند این نعمت هایی که به ما عطا فرموده است برای افرادی که فقط در جهت امورات مادی استفاده می کنند بی ارزش است ولی اگر در دنیا از نعمت سلامتی، نیرو، جوانی، ثروت و نشاط خود در راه به دست آوردن کمالات اخروی استفاده شود با ارزش است.

فصل پنجم: حدود خود آرایی و خود نمایی در زنان

اشاره

انسان به دو جنس زن و مرد تقسیم می گردد و در همه آیین ها و جوامع انسانی نگاه ویژه ای به جنس زن بوده است که در این

میـان بسـیاری از آن هـا به زن به عنوان وسیله اغنـای نیـاز شـهوانی مردان و نیز ابزاری تبلیغـاتی نگـاه داشـته انـد؛ گرچه در ظـاهر و شعارهایشان سخن از حقوق برابر و آزادی مشاهده می شود ولی در عمل جز، زدایش هویت و شخصیت و ارزش زن نتیجه دیگری نداشته است.

گفتار اول: اهمیت و جایگاه زن

بـا نگـاهی به ادیـان آسـمانی بالاـخص اسـلام به عنوان کامل ترین آن ها مشـخص می گردد که ارزش و جایگاه واقعی زن ملحوظ گشته و بدان اهمیت داده شده است.

به عنوان نمونه در عرفان اسـلامی زن به عنوان یکی از زیباترین جلوه‌های الهی در خلقت مطرح شده و مایه کمال و قرب معرفی می شود: «زن یک موجودی برتر است که با زیبایی، عشق و محبت خود مرد را به کمال و قرب الهی می رسانـد و یکی از واسـطه‌ها در عروج مرد به آسـمان ها است. و این مطلب نشان دهنده عروج زن نیز می‌باشد زیرا واسطه بین خلق و خالق است یعنی پلی بین عشق الهی و عشق انسانی است».

حضرت علی علیه السّلام فرمود:«فان المرئه ریحانه» . زن گل و ریحانه است.

از پیامبر صلّی الله علیه وآله والسّـلم در اهمیت توجه به زنان نقل شده است که فرمودند: «عشق ورزی به زنان از سـنت های پیامبران محسوب گردیده است».

این روایات و نیز بسـیاری دیگر در منابع اسلامی که در آن ها زن به عنوان انیس، آرامش دهنده، منبع محبت و عاطفه و عشق و مایه کمال و تقرب یاد شـده است می رساند که اسـلام بیشترین توجه را به جایگاه زن داشـته است و روایاتی که در تقبیح زنان نقل شده است می باید از لحاظ سـندی مورد بررسـی قرار داده شود و نیز اگر چنین روایاتی صـحیح باشد اغلب در مواردی و مصادیقی گفته شده که با روشن شدن آن مصداق و جریان آن حدیث قابل توجیه است.

گفتار دوم: حکمت قانون مندی خود آرایی و خود نمایی در زنان

باید دانست که زن موجودی است که به علت عنصـر زیبایی و گرایش شدیدش به زیباسازی و خود نمایی و نیز ضـعف جسـمانی و حساسیت روحی وی در مقایسه با مردان از آسیب پذیری وآسیب زایی بیشتری برخوردار است.

وجود غریزه جنسـی و جـذابیت هر یک از زن و مرد برای یکـدیگر و لطافت و زیبایی زن و علاقه بیشتر وی به خود نمایی از اموری است که باعث می گردد زن نتواند بدون ضابطه و به هر کیفیتی در جامعه حاضـر شود چراکه چنین جامعه ای به نمایشـگاه جذابیت های جنسـی و بروز شـهوات بدل می گردد و کرامت و امنیت زن در صورت حضور بی ضابطه در جامعه به خطر افتاده و او را صرفاً به طعمه ای برای صـیادان هوس بـاز و شـهوت پرست بـدل می نمایـد و نیز جـامعه از کار افتاده و فعالیت های اقتصادی، اجتماعی و دینی آن مختـل می گردد چه اینکه مرد به صـیادیِ شـهوانی روی آورده و زن نیز طعمه آن گشـته و هـدف دیگری در جامعه دنبال نمی گردد چراکه انسان در بُعد شـهوات هیچگاه متوقف نبوده و سـیری ناپذیر است بنابر این تا انتهای عمر به این حالت ادامه داده و چیزی از کرامت وی باقی نمی ماند.

به همین جهت اسـلام برای حضـور زن در اجتمـاع قوانینی را وضع نموده که ضـامن سـلامت روحی و جسـمی زن و اجتمـاع بوده و حافظ کرامت وی می باشد.

علامه مطهری در این زمینه می فرماینـد: «خداونـد یک وظیفه خاص برای زنان مقرر فرموده و آن این است که بدن و زینت خود را از مردان بی گانه پوشیده دارند و در اجتماع به جلوه گیری و دلربایی نپردازند به هیچ وجه و به هیچ صورت و با هیچ شکل و رنگ

و بهانه ای که کاری نکند که موجبات تحریک مردان بیگانه را فراهم کنند، روح بشر فوق العاده تحریک پذیر است اشتباه است که گمان کنیم تحریک پذیری روح بشر محدود به حد خاصی است از آن پس آرام می گیرد همان طور که بشر در ناحیه ثروت و مقام از تصاحب ثروت و از تملک جاه و مقام سیر نمی شود در ناحیه جنسی نیز چنین است».

بنابر این زنان به عنوان نیمی از جمعیت جامعه نقش بسیار مهمی در ایجاد و گسترش عفّت، پاک‌دامنی و اخلاق در بین جوامع بشری دارند و عفّت و حیای زن، یکی از مهم‌ترین عوامل حفظ و بقای عفّت عمومی است و در روایات نیز از حیا و عفت به عنوان تمام دین و منشاء هر خیری معرفی شده است و زن باید بداند که اگر خویشتن دار باشد و عفت پیشه کند اجرش را خواهد گرفت: «هر آن کس را که خدا به او زیبایی عطا کرد و مال داد و در زیباییش عفت پیشه کرد و از مالش بخشید، در بهشت داخل می شود».

در این میان حجاب و پوشش از قوانینی است که برای حفظ و بقای عفّت و حیای عمومی وضع گشته است.

فقها اصطلاح " ستر"را که به معنی پوشش است برای زنان به کار برده اند و همین امر موجب شده است عده ای گمان کنند که اسلام خواسته است زنان پشت پرده و در خانه محبوس باشند و بیرون نروند؛ پوشش در اسلام بیانگر این مطلب است که زن در معاشرت خود با مردان بیگانه بدن خود را بپوشاند و به خود نمایی نپردازد.

ذکر این نکته نیز ضروری است که در سبکی که اسلام از زندگی ارائه می دهد به زینت نمودن زن نیز توجه شده است و این طرز تفکر که اسلام مخالف هرگونه زینت نمودن زنان و استعمال زیورآلات توسط آنان است نگاهی کاملاً غلط و غیرجامع می باشد بلکه در آیات و روایات بسیاری سفارش به زینت نمودن و استفاده از زخارف دنیا شده است که پیش تر اشاره شده است و در مورد زنان نیز به طور خاص به این مهم تاکید شده است.

امام صادق علیه السّلام فرمودند: «مناسب نیست زن خود را بی زیور گذارد گرچه گردن بند به گردن آویزد و خوب نیست که دستش بی خضاب باشد گرچه حنا بر آن بمالد و پاک کند و گرچه سالخورده هم باشد».

امام باقر علیه السّلام نیز در حدیثی به لزوم استفاده دائم زنان از زیورآلات اشاره نموده اند.

پیامبر صلّی الله علیه وآله والسّلم در توصیه ای به زنان چه مجرد و چه متاهل آنان را به خضاب تشویق می نمایند و می فرمایند: «اما زنان شوهردار برای شوهرشان زینت کنند و اما زنان بدون شوهر به این دلیل خضاب کنند که دستشان شبیه دست مردان نشود».

همچنین ایشان به مردان فرمودند: «ناخن‌های خود را کوتاه کنید» و به زنان فرمودند: «ناخن‌ها را کوتاه نکنید؛ زیرا شما را زیباتر می‌کند».

نتیجه: بنابر این در فرهنگ اسلامی نه تنها زنان در استفاده از زینت آلات و لباس های زیبا منع نشده اند بلکه تشویق نیز شده اند، جواز استفاده زنان از لباس زربافت و حریر از جمله شواهد در نظر گرفتن علاقه فطری زنان به خود آرایی و زیبا گرایی است ولی اسلام در کنار توصیه زنان به خود آرایی به منظور پاک ماندن محیط اجتماعی به حجاب و پوشاندن زینت ها و زیبایی ها و عدم تبرج و خود نمایی در مقابل نامحرم نیز دستور داده است چون نمایش زینت ها و لباس های زیبا باعث تحریک و تهییج می شود.

گفتار سوم: آشکار ننمودن زینت

در آیه ۳۱ سوره نور به زنان نسبت به عدم ابدای زینت خویش فرمان داده شده است.

«وَ قُلْ لِلْمُؤْمِناتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصارِهِنَّ وَ يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَ لا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلاَّ ما ظَهَرَ مِنْها وَ لْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلى جُيُوبِهِنَّ وَ لا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلاَّ لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبائِهِنَّ أَوْ آباءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنائِهِنَّ أَوْ أَبْناءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوانِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخَواتِهِنَّ أَوْ نِسائِهِنَّ أَوْ ما مَلَكَتْ أَيْمانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلى عَوْراتِ النِّساءِ وَ لا يَضْرِبْنَ

بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ ما يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَ تُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُون».

در این آیه پس از اینکه به زنان نسبت به غض بصر و حفظ فرج فرمان داده شده است آنان را از ابدای زینت منع می فرماید.

شهید مطهری فرق بین عین و بصر و همچنین غمض و غض را این گونه بیان می فرماید: عین نام عضو مخصوصی است با قطع نظر از کار آن، ولی بصر از آن جهت به چشم اطلاق می شود که کار مخصوص دیدن از آن سر می زند و نیز غمض به معنای برهم گذاردن پلک ها است اما در غض بصر، غض به معنای کاهش دادن است، یعنی در کاهش دادن نگاه و خیره نشدن و تماشا نکردن است و نیز ایشان منظور از حفظ فرج در هرجای قرآن که به کار رفته با توجه به نظر مفسران، حفظ از زنا می داند به جز در این دو آیه که به معنای حفظ از نظر است و مقصود وجوب ستر عورت است.

"ابداء "از باب إفعال به معنای آشکار کردن است. «ابدی الامر»یعنی آن چیز را آشکار کرد.

درباره جمله «لایبدین زینتهنّ إلّا ما ظهرمنها» اقوال متعددی مطرح شده است و بسیاری به مفهوم کلمه" زینت "در این آیه پرداخته و مواردی را برای آن بیان نموده اند.

قرطبی می نویسد: «زینت بر دو قسم است: خلقی-اکتسابی. زینت خلقی صورت زن است که اساس آراستگی است اما زینت اکتسابی عبارت است از آن چیزی که زن در زیبانمودن خود مثل لباس، زیورآلات و غیره به کار می گیرد».

برخی منظور از زینت در این آیه را زینت طبیعی و تمام بدن زن دانسته اند و در بیان دلیل آن اشاره نموده اند که چون زن از نظرآفرینشش زیبا بوده و بدن وی زیبایی و زینت وی است.

تفسیر الکشاف معتقد است: «اینکه زینت گفته شده و مواضع زینت گفته نشده، به خاطر تاکید بر پوشش می باشد، زیرا زینت روی مواضعی از بدن قرار می گیرد که جز برای محارم، حق نظر کردن به آن مواضع حلال نیست و آن مواضع آرنج، ساق، بازو، گردن، سر، سینه و گوش می باشد. نمایاندن خود زینت نهی شده تا دانسته شود که نگاه وقتی به زینت حلال نباشد چون به جایگاهش چسبیده نگاه به خود جایگاه در ممنوعیت متمکن خواهد بود و در حرمت ثابت القدم».

بنابر این برخی مراد از "زینت زنان"را مواضع زینت دانسته اند زیرا اظهار خود زینت از قبیل گوشواره و دست بند حرام نیست، پس مراد از اظهار زینت، اظهار محل آن ها است. یعنی گوش ها و گردن و دست ها و بازوان. حال چه مُزین شده باشد و چه نه. در واقع از باب مجاز و اطلاق حال و اراده محل است.

برخی دیگر با اشاره به این که زینت به معنی عرفی آن چیزی را گویند که شیئی را به آن بیارایند و اسبابی که خارج از موضوع باشد زینت به شمار نمی آید، و محل زینت نیز بدون پیراستگی به زینت متّصف به زینت نمی گردد.

میرزا محمد ثقفی تهرانی در کتاب خود آورده: ظاهراً مراد از آیه«لایبدین زینتهن..» خود پیرایه و آرایش و زینت باشد مادامی که متصف به وصف زینت است مثل گوشواره در گوش و دستبند بدست باشد نه در نزد درزگر، بنابر این لازم نیست گفته شود مراد مواضع زینت یا مواضع مشغول زینت است که گفته اند چون اگر در جای خود نباشد زینت فعلی نیست و اگر احیاناً زینت بر آن ها اطلاق کنند به اعتبار قابلیت است که زینت با آن ها حاصل شود.

این دسته از مفسران معتقدند که منظور از زینت، زیور آلات زنان است منتها در حالی که روی بدن قرار گرفته، و بدیهی است که آشکار کردن چنین زینتی توأم با آشکار کردن اندامی است که زینت بر آن قرار دارد و بنابر این هم باید آن اندام پوشانیده شود و هم زینت هایی که معمولاً پنهانی است و این در صورتی است که حتی اگر اندامشان نمایان نشود یعنی پوشیده باشند ولی باز نباید زینت هایی که پنهانی است را به گونه ای آشکار کنند و مثلاً مجاز نیستند لباس های زینتی مخصوصی را که در زیر لباس عادی یا چادر می‌پوشند ظاهر سازند.

این دسته از صاحب نظران برای گفته خویش به روایاتی نیز استناد نموده اند که در آن ها زینت باطن را به "قلاده یا همان گردنبند

و "دملج "یا همان بازوبند و "خلخال "تفسیر کرده اند.

در آیه شریفه جمله«إلّا ما ظهرمنها» که از حکم عام تخصیص خورده است و نخستین استثناء از عام می باشد و به زینت ظاهر اشاره فرموده و آشکارشدن آن و عدم پوشاندنش را مانعی ندانسته و بلکه فرموده زنان زینت های خود را به جز آنچه آشکار است ظاهر نکنند یعنی زینت های باطنی را بپوشانند و به همین جهت زینت به دو نوع آشکار و پنهان تقسیم شده و درباره مصادیق این دوگونه زینت نظرات مختلفی ارائه شده که به برخی از آن ها اشاره می نماییم.

۱-زینت آشکار لباس و زینت پنهان خلخال و گوشواره و دستبند است.

طبری از قول ابن مسعودآورده است:

آرایش و زینت زن دو دسته است یکی پوشیده که گوشواره و دستبند است و دیگری نمودار که لباس باشد و مقصود از «ما ظهر» لباس است که نمودار است.

طبری، خود نیز اعتقاد دارد که زینت پنهان مواردی مثل خلخال و گوشواره و بازو بند است و آنچه از بدن را که باید با روسری بپوشانند، و هم آنچه در نماز و در جلو نامحرم جایز نیست آشکار شود.

شیخ طوسی در تفسیر تبیان پس از نقل اقوال در تفسیر زینت گفته که اجماع کرده اند بر اینکه صورت و کفین عورت نیست زیرا جایز است اظهار کردن آن در نماز.

البته خود شیخ پس از آن گفته به قول ابن مسعود و حسن احتیاط لازم است، و آن این است که مراد از زینت آشکار لباس باشد و می گوید که زینتی که از آشکار کردن آن نهی شده است، دو تا زینت است پس زینت ظاهری که جامه است و زینت باطن خلخال- گوشواره و دستبند. و از این فهمیده می شود که شیخ در استثناء صورت و کفین توقف نموده است.

۲- زینت آشکار سرمه و انگشتری و خضاب کف است و زینت باطن برنجن، گردنبند و مانند آن است.

قتاده معتقد است که زینت ظاهر مواردی چون کفش و دستبند و انگشتر است .

درکشاف نیز چنین آمده است: زینت عبارت است از چیزهایی که زن خود را بدان ها می آراید از قبیل طلا آلات، سرمه، خظاب که آشکار کردنش مانعی ندارد.

اما زینت های باطن مثل دست و پای برنجن، بازوبند، گردنبند، تاج، کمربند و گوشواره که باید پوشانیده شود مگر از افرادی که در آیه استثناء شده است.

۳- زینت آشکار صورت و کف دست هاست.

از عایشه است که پیغمبر صلّی الله علیه وآله والسّلم فرمود: چون زن به دوران قاعدگی رسید روا نیست بر او که چیزی از بدن خود نمودار کند مگر صورت خود را و آنگاه به مقدار یک قبضه از بند دست بالاتر، دست خود را گرفت و فرمود از این به پائین را و مقصود این است که کف دست و انگشتان نیز پوشیدنش لازم نیست.

مودودی در کتاب خود می نویسد: مقصود از: «إلّا ما ظهر منها» این است که نیت شما، مخفی کردن زینت باشد اما آن موردی که سهواً یا ضرورتاً نمایان شود، مثل لباس رو و...یا دست ها و اجزای دیگر که در بر آوردن نیاز ظاهر می شود مانعی ندارد آشکار شود.

اما اختلاف میان مفسران از جمله ابن مسعود، ابن عباس، ضحاک و مجاهد فایده ای ندارد زیرا خداوند نخواسته حکم قطعی را واضح بیان کند بلکه برحسب موقعیت های مختلف، حکم فرق می کند. زنی که خارج از منزل کار می کند به مقدار اضطرار و نیاز تجویز شده مثل بازگذاشتن چهره و دست ها و زنی که خارج از منزل کار نمی کند مشکلی نیست که عمداً صورت و دست ها را نپوشاند.

البته ذکر این مطلب ضروری است که خداوند هیچگاه امری را معلق نمی گذارد پس خدای تبارک و تعالی در این آیه درصدد بیان حکم قطعی است ما باید با ادله استوار مراد شارع را استخراج نمائیم.

فخر رازی پس از بحث در این زمینه که آیات زینت تنها زیبائی های اکتسابی است یا شمال زینت های طبیعی هم می شود می نویسد: «به عقیده کسانی مانند قفال که می گویند: مراد زینت های طبیعی است، مقصود از زینت آشکار چهره و دست ها تا مُچ در زن ها و چهره و دست ها و پاها در مردها است به عقیده قفال چون ضرورت معاشرت ایجاب می کرده که چهره و دست ها تا مُچ باز باشد و شریعت اسلام شریعت سهل وآسانی است پوشانیدن چهره و دست ها تا مُچ واجب نشده است اما کسانی که زینت را به امور اکتسابی حمل کرده اند گفته اند: مقصود از زینت ظاهر زینت چهره و دست ها است مثل وسمه، گلگونه، خضاب و انگشتر».

در روایات نیز به صُوَر مختلف به این موضوع پرداخته شده است و در این که مقصود از زینت های آشکار و پنهان چیست روایات متعددی است.

در چندین روایت از امام صادق علیه السّلام در این باره سوال شده است.

زُراره می گوید از امام صادق علیه السّلام در مورد قول خداوند متعال: «إلّا ما ظهر منها» سؤال شد حضرت فرمود: زینت آشکار سرمه و انگشتر است.

فضیل می گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم: آیا ذراع از زینتی است که خدا فرموده است زنان آن را ظاهر نکند؟ فرمود: بلی و آنچه زیر مقنعه و دستبند قرار می گیرد زینت است.

راوی از امام صادق علیه السّلام در مورد قول خداوند متعال: «إلّا ما ظهر منها» سؤال نمود حضرت فرمود:

صورت و ذراع ها (بازوبند) .

امام باقر علیه السّلام فرمودند: «زینت ظاهر عبارت است از جامه، سرمه، انگشتر، خضاب دست ها، النگو. سپس فرمود: زینت سه نوع است: یکی برای همه مردم است و آن همین است که گفتیم؛ دوم برای محرم ها است و آن جای گردنبد به بالاتر و جای بازوبند به پائین و خلخال به پائین است. سوم: زینتی است که اختصاص به شوهر دارد و آن تمام بدن زن است».

بنابر این در روایات به ذراع، سُرمه، انگشتری و دستبند و النگو، لباس، خضاب، وجه، کفین، «زینت» اطلاق شده است که معلوم می شود همه آن ها از مصادیق زینتد. همچنین در برخی دیگر از روایات به بازو، گردن، محل خلخال و ناخن و موی سر حتی به تمام بدن زن زینت اطلاق شده است.

درباره شأن نزول این قسمت از آیه آمده است: «جابر بن عبدالله انصاری بنا به نقل مقاتل می گوید: اسماء دختر مرثد دارای نخلستانی بود. روزی، زنان مدینه نزد وی رفته بودند در حالی که لباسی که روی لباس ها می پوشند و به آن«إزار»می گفتند، بر تن نداشتند و از این روی، زینت پای آن ها یعنی خلخال و نیز گردن و برآمدگی سینه آن ها کاملاً نمایان شده بود. اسماء به سخن آمد و گفت: این چه حرکت زشتی است که مرتکب شده و با این وضع در باغ آمده اید؟ خبر به رسول خدا صلّی الله علیه وآله والسّلم رسید و این آیه نازل گردید».

درباره فلسفه عدم نیاز به پوشاندن زینت های آشکار برخی چون صاحب تفسیر الکشاف گفته اند فلسفه اش این است که پوشانیدن این ها حرج است و کار دشواری است بر زن، زن چاره ای ندارد از اینکه با دو دستش اشیاء را بردارد یا بگیرد و چهره اش را بگشاید خصوصاً در مقام شهادت دادن در محاکمات و در مواقع ازدواج چاره ای ندارد از اینکه در کوچه ها راه برود و خواه ناخواه از ساق به پایین تر یعنی قدم هایش معلوم می شود خصوصاً زنان فقیر و این است معنی جمله: «إلّا ما ظهر منها» در حقیقت مقصود این است مگر آنچه عادةً و طبعاً آشکار است و اصل اول ایجاب می کند که آشکار باشد.

اما نکته ای که وجود دارد این است که نباید همین میزان ابدای زینت و نیز میزانی که در مقابل محارم بجز همسر ظاهر می نماید

شهوت انگیز باشد.

علامه کاظمی در این زمینه می نویسد: اصل اول قاعده«الحرج» ایجاب می کند که آشکار باشد لکن کلام باقی می ماند، در اینکه مراد از زینت آنچه ذکر کرده اند و احتمال داده اند، از اینکه از آن لباس اراده نموده اند و بعضی از علماء آن را مواضع زینت ذکر کرده اند و از آنچه زن در بعضی از احوال چاره ای ندارد واجب نیست استثناء شود زینت با اختیار از مواضع محرمه، زیرا در صورت ضروری جایز است آشکار نمودن باطن نیز، در صورتی که در معتبر بودن عادت تأمل است، زیرا اگر از زینت آنچه در زمان رسول خدا صلّی الله علیه وآله والسّلم بوده است اراده کنیم پس معلوم نیست و اگر آنچه الان اراده کنیم نسبت به زنان فقیر پس آن وسیع است از آنچه ذکر کرده اند زیرا گاهی گردن خود را آشکار می کند بلکه سینه را.

پس در معتبر بودن عادت تأمل لازم است اصل معلوم نیست. حق این است آیه خالی از اجمال است و روایات مختلف است و در مورد آن بعید نیست استثناء کفین و دو چشم و دو ابرو همچنان که روایت صحیحه فُضیل بن یسار آن را اقتضاء می کند.

اما استثناء تمام صورت را اگر چه بیشتر اصحاب ما (امامیه) اختیار کرده اند دلیلی که بر آن دلالت کند وجود ندارد و روایات وارده در مورد آن ضعیف است و مرسله پس نمی توان به آن روایت در استثناء آن متوسل شد.

باید اشاره نمود، در اینکه آیا حکم حجاب صورت و دست ها حتی از مُچ به پائین را نیز شامل می‌شود یا نه، در میان فقهاء بحث فراوان است، بسیاری عقیده دارند که پوشاندن این دو (وجه و کفین) از حکم حجاب مستثنی است، در حالی که جمعی فتوا به وجوب پوشاندن داده، یا حداقل احتیاط می‌کنند، (همچون مورد پیشین) البته آن دسته که پوشاندن این دو را واجب نمی‌دانند نیز آن را مقید به صورتی می‌کنند که منشا فساد و انحرافی نگردد، و گرنه واجب است و لیکن در آیه قرائنی بر این استثناء و تایید قول اول وجود دارد از جمله:

۱- استثناء "زینت ظاهر "در آیه فوق خواه به معنی محل زینت باشد یا خود زینت دلیل روشنی است بر اینکه پوشاندن صورت و کفین لازم نیست.

۲- دستوری که آیه فوق در مورد انداختن گوشه مقنعه به روی گریبان می‌دهد که مفهومش پوشانیدن تمام سر و گردن و سینه است و سخنی از پوشانیدن صورت در آن نیست قرینه دیگری به این مدعا است.

۳- روایات متعددی نیز در این زمینه وارد شده است که هر چند روایات معارضی نیز دارد که در این حد از صراحت نیست، و جمع میان آن ها از طریق استحباب پوشاندن وجه و کفین، و یا حمل بر مواردی که منشا فساد و انحراف است کاملاً ممکن است.

شواهد تاریخی نیز نشان می‌دهد که نقاب زدن بر صورت در صدر اسلام جنبه عمومی نداشت.

خداوند در ادامه آیه می فرماید: «وَ لْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلى جُيُوبِهِن».

"خمر "جمع خمار است، و "خمار "آن جامه‌ای است که زن سر خود را با آن می‌پیچد، و زاید آن را به سینه‌اش آویزان می‌کند. و مراد از جیوب، سینه‌ها است، و معنایش این است که به زنان دستور بده تا اطراف مقنعه‌ها را به سینه‌های خود انداخته، آن را بپوشانند.

از این جمله استفاده می‌شود که زنان قبل از نزول آیه، دامنه روسری خود را به شانه‌ها یا پشت سر می‌افکندند، به طوری که گردن و کمی از سینه آن ها نمایان می‌شد، قرآن دستور می‌دهد روسری خود را بر گریبان خود بیفکنند تا هم گردن و هم آن قسمت از سینه که بیرون است مستور گردد.

در ادامه به استثنای دوم آیه درباره آشکار نمودن زینت و عدم نیاز به پوشاندن آن اشاره می شود و همان طور که مطرح گشت در استثناء اول آیه مقداری از زینت را که نمایان بودن آن نسبت به عموم افراد جایز است معین نموده و استثناء دوم اشخاص معینی را نام می برد که نمایان بودن مطلق زینت برای آنان جایز می باشد.

در مورد اینکه چرا بار دیگر استثناء آمده مفسران به چرائی تکرار آن اشاره نموده اند.

علامه جواد کاظمی می نویسد: « لایبدین زینتهنّ..یعنی زینت باطنه که جایز نیست باز کردن آن در نماز و همچنین در مجمع، شاید تکرار نهی از آشکار کردن به خاطر بیان باشد».

اکنون به گروه های دوازده گانه اعم از محارم نسبی و سببی که از آیه عام: «لایبدین زینتهنّ» استثناء شده اند یاد می کنیم: شوهران، پدران، پدرشوهران، پسران، پسر شوهران، برادران، پسر برادران، پسر خواهران، زنان، مملوکان، طفیلیانی که کاری با زن ندارند، کودکانی که از امور جنسی بی خبرند. در میان این گروه ها برخی نیاز به توضیح ندارند و در خود آیه روشن است ولی برخی دیگر لازم به توضیح است از جمله: «نسائهنّ».

شهید مطهری در مورد کلمه نسائهنّ سه احتمال داده است و گفته: از این کلمه ممکن است مراد از آن زنان مسلمان باشد یا اینکه مطلق زنان و یا مراد زن هایی باشد که در خانه هستند مانند زنان خدمتکار، بعد احتمال اول را قوی ترین احتمالات دانسته وگفته است: حقیقت این است که احتمال اول قوی ترین احتمالات است و روایاتی هم بر طبق آن وارد شده که برهنه شدن زن مسلمان را در برابر زنان یهودیّه و نصرانیّه منع کرده است.

بنابر این در این جمله صرفاً آشکار نمودن زینت های زنانه در مقابل زنان مسلمان جایز می باشد.

درباره مفهوم کلمه "او ما ملکت ایمانهنّ "فقیه بزرگوار فاضل مقداد می نویسد: «ممکن است سؤال شود مفهوم" نسائهنّ "امه را نیز شامل شده پس چرا «امه»را جداگانه یاد کرده است.

جواب این است که امه را لازم بود ذکر کند چون«نسائهنّ»شامل زنان مسلمان بود. حال قید «ملک یمین» می گوید: کنیز گرچه غیر مسلمان باشد باز از محارم محسوب می شود».

محمد جواد نجفی در تفسیر خود می نویسد: ظاهر این جمله مفهوم وسیعی دارد و نشان می دهد که زن می تواند بدون حجاب در برابر برده خود ظاهر بشود ولی بعضی روایات تصریح شده که منظور ظاهر شدن در برابر کنیزان است هر چند غیر مسلمان باشد ولی غلامان را شامل نمی شود.

وی سپس در این مورد حدیثی از علی علیه السّلام نقل نموده که فرمود: نباید غلام به موی زنی که مولای اوست نگاه کند.

ولی بعضی مفسران گفته اند: منظور از ملك یمین شامل کنیز و غلام هر دو می شود. ابن عباس می گوید: اشکالی ندارد که غلام، موی صاحبش (خانم) را ببیند.

قائلان به این قول به عموم آیه استناد کرده اند بدین بیان که آیه به گونه ای عام، مُلك یمین را ذکر کرده و به مورد خاص اختصاص نداده است و احادیثی نیز برای تایید این مطلب می آورند.

البته از امام صادق علیه السّلام روایت شده که «ما» موصوله شامل کنیز و غلام است و مراد غلام غیر بالغ است.

درباره "اوالتّابعین "...

استاد مطهری می نویسد: قدر مسلم این جمله دیوانگان و افراد ابله را که دارای شهوت نیستند و جاذبه ای را که در زن است درک نمی کنند شامل می گردد.

نظر استاد مطهری را روایاتی نیز تأیید می کند از جمله: محمدبن یعقوب...از زُراره نقل نموده که وی می گوید: از امام باقر علیه السّلام در مورد گفته خدا (والتابعین...) سوال کردم حضرت فرمود: ابله است که جاذبه زنان را درک نمی کند.

از امام کاظم علیه السّلام روایت شده که منظور پیرمردانی هستند که به جهت طلب طعام به خانه‌ها آیند و به زنان هیچ حاجتی ندارند به سبب آنکه ایشان را دغدغه شهوت نیست از شدت پیری.

در هر دو صورت افرادی را شامل است که از نظر نیازهای جنسی در حد ضعیف هستند.

منظور از عبارت" او الطفل الذین لم یظهروا علی عورات النساء"

شهید مطهری این طایفه را به دو گروه بیان نموده است :۱-کودکانی که بر امور نهانی زنان آگاه نیستند (بچه غیر ممیز) ۲-کودکانی که بر استفاده از امور نهانی زنان، توانائی ندارند (بچه ممیز) و معنای دوم را منطبق با فتاوای علماء دانسته است.

این آیه صرفاً به اسامی دوازده گروه محارم اشاره می نماید و حال آنکه می دانیم گروه های دیگری چون عمو و دائی نیز در اسلام به عنوان محارم زن شناخته می شوند که در این آیه اشارتی بدان ها نشده است.

از همین رو برخی چون مرحوم طوسی از اینکه آیه اشارتی به عمو و دائی نداشته و آن ها را جزو گروه دوازده گانه ذکر ننموده برداشت کرده اند که این دو نفر نامحرمند و علت آن را بیان اوصاف زنان توسط اینان برای پسرانشان مطرح کرده اند؛ حال آنکه در مقابل برخی دیگر از تفاسیر بیان دیگری دارند و آن است که: اینان محرم هستند اما قرآن به جهت فصاحت و بلاغت این دو را ذکر ننموده، زیرا استثناء پسر خواهر و پسر برادر نشان می دهد که عمه و خاله نسبت به انسان محرم هستند پس روشن می شود که عمو و دائی نیز به او محرم می باشند.

ادامه آیه اشاره به عدم خود نمایی و تبرج با تولید صدا از طریق به هم زدن پاها و خلخال ها به منظور جلب توجه مردان اشاره می نماید: « وَ لا یَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِیُعْلَمَ ما یُخْفینَ مِنْ زینَتِهِنَّ ».

درباره شأن نزول این قسمت از آیه آمده است: زنان در هنگام راه رفتن در میان بازار، خلخال که به پا داشتند، پاه های خود را به یکدیگر می زدند و خلخال مزبور به صدا در می آمد و به این وسیله، توجه مردم را به خود جلب می نمودند. با نزول این آیه، از این حرکت که موجب تهییج شهوت مردان می گردد منع شدند.

بنابر این آیه مامور می کند زن را که در مقابل چشمان نامحرم خود را بپوشاند و زینت هایش را پنهان نگه دارد و بنابر این در فرهنگ دینی، همه بدن زن از سر تا قدم زینت است و از طرفی در آیه به طور مطلق نهی از ابدای زینت شده است که این دو نشان می دهد زن حق ندارد هیچ عضوی از بدن خود را برابر نامحرم آشکار کند و البته پس از آن برای این حکم کلی دو استثنا ذکر کرده است.

در استثنای اول اشاره می شود مگر آن مواردی که ظاهر است که قول مورد اعتماد همان وجه و کفین یعنی محل زینت است و اگر در روایاتی به موارد دیگری چون سرمه و انگشتر و...اشاره شده در واقع منظور محل و موضع آن ها یعنی صورت و دست ها است.

نتیجه: پس زینت های زن به دو گونه ظاهری و پنهانی تقسیم شده و زن موظف به پوشاندن و عدم ابدای زینت های باطنی است بنابر این زن موظف است در عرصه اجتماع و نیز در مقابل هر نامحرمی همه بدن جز وجه و کفین را بپوشاند چرا که این دو موضع پوشاندش به علت کار در بیرون یا حتی مهمانی خانه و... حرج است.

گفتار چهارم: روایی فرو نهادن بخشی از پوشش و زینت

آیه ۶۰سوره مبارکه نور به اباحه برداشتن بخشی از پوشش برای زنان سالخورده و عدم نیاز به پوشش کامل اشاره شده و بدون درنگ اشاره به شرطی برای این اباحه می نماید که آن عدم خود نمایی است: « وَ الْقَواعِدُ مِنَ النِّساءِ اللاَّتی لا یَرْجُونَ نِکاحاً فَلَیْسَ عَلَیْهِنَّ جُناحٌ أَنْ یَضَعْنَ ثِیابَهُنَّ غَیْرَ مُتَبَرِّجاتٍ بِزینَةٍ وَ أَنْ یَسْتَعْفِفْنَ خَیْرٌ لَهُنَّ وَ اللَّهُ سَمیعٌ عَلیم».

قرآن کریم حدود پوشش را دقیقاً متذکر شده است و نسبت به امر پوشش حساسیت خاص مبذول داشته است اما از آنجائی که زنان از کار افتاده و پیر جاذبه جنسی نداشته و مردها رغبتی به ایشان ندارند از این حکم کلی مستثنی شده اند.

در تفسیر قرطبی: قواعد جمع قاعد است بدون هاء و حذف هاء به علت این است که دلالت کند بر زنان بازنشسته.

درباره قواعد«والقواعد من النّساء» در مجمع البیان آمده: «یعنی زنان پیری که بازنشسته شده اند و در معرض زناشویی نیستند و کسی

به آن ها رغبت ندارد و می توانند روسری خود را بردارند».

در تفسیر تبیان آمده که منظور زنان سن کرده ای است که از تزویج افتاده اند و میل به ازدواج آنان نمی شود، می باشد و طمع به همبستری آنان نمی شود، پس اگر این گروه از زنان، چادر و مانند آن را از سر بگیرند پروائی نیست.

شهید مطهری پس از بیان مشابه همین مطالب اشاره به این نکته دارند که این زنان سالخورده ای که از جنبه زن بودن بازنشسته هستند و دیگر مطلوب جنسی مردان واقع نمی شوند و امیدی به ازدواج ندارند ممکن است طمع داشته باشند ولی امید ندارند.

در مورد سن این زنان و این که تا چه حد برسند حکم "قواعد "را دارند اقوال مختلفی ذکر شده است از جمله در بعضی روایات از این گروه زنان به " مسنه"–زنان سالخورده- یاد شده است و بنابر این سالخوردگی را ملاک دانسته اند.

در حالی در بعضی دیگر تعبیر به "قعود از نکاح –"بازنشستگی از ازدواج- آمده است.

اما در این میان جمعی از مفسرین، آن را به معنی "پایان دوران قاعدگی و رسیدن به حد نازایی و عدم رغبت کسی به ازدواج با آن ها "دانسته‌اند.

ولی همان طور که پیش تر اشاره شده است مجموعاً باید گفت که به سنّی برسند که رغبتی به ازدواج و کام گیری از آن ها نباشد و در تفسیر آسان آمده که اما از کلمه یرجون که جمع مونث است به خوبی معلوم می شود هنگامی که اینگونه زنان دریافتند به علت کثرت عمرشان امید نکاح و ازدواج را ندارند می توانند روسری و چادر خود را کنار بگذارند.

به عبارت دیگر کلمه«لا ـ یرجون نکاحا» جمله «القواعد من النساء» را تفسیر و قاعده معاف بودن پیر زنان را از پوشیدن روسری و چادر واضح می کند. البته نمی توان موارد استثنا و نادر را درباره ازدواج در آن سنین منکر شد.

درباره منظور از "أن یضعن ثیابهنّ "اقوال مختلفی است.

عبید الله حلبی از امام صادق علیه السّلام نقل می کند که ایشان فرمود: «مقصود روسری و چادرقد است. گفتم: جلو هر کسی که بود. فرمود: مقابل هر کسی که باشد مشروط به اینکه خود آرایی نکند و اگر چنین نکند برایش بهتر است».

«علی بن ابراهیم از محمد بن ابی حمزه از امام صادق علیه السّلام روایت نموده که حضرت در مورد: «القواعد من النساء...»فرمود: جلباب را به تنهایی در بیاورند».

این گونه احادیث منافاتی باهم ندارند و منظور این است که مانعی ندارد آن ها سر خود را برهنه کنند و موها و گردن و صورت خود را نپوشانند.

درباره مراد از ثیاب، عده ای ثیاب را به معنی لباس خارجی و یا لباس ظاهری معنا کرده اند.

علامه فاضل جواد می نویسد: ثیاب ظاهری است مانند ملحفه و جلباب که فوق خمار می باشد، دربیاورند.

کشاف هم می گوید: ثیاب، لباس ظاهر است مثل ملحفه و سرپوش که روی روسری پوشیده می شود.

قرطبی نیز می آورد: ابن مسعود«من ثیابهنّ»قرائت کرده زیرا زن سالخورده فقط چادر را می تواند کنار بگذارد.

برخی دیگر از علما ثیاب را به روسری و مقنعه عمومیت داده اند و نظرشان بر این است که علاوه بر فرو نهادن چادر بلکه کنار گذاشتن مقنعه هم بی اشکال است.

محسنی در این مورد می نویسد: فرو نهادن روسری و لباس گشاد مانعی ندارد، البته دلیلی بر جواز نمایاندن تمام بدن بخصوص ران و شکم و...نداریم.

اما خداوند در این آیه به نکته مهمی افراد را توجه می دهد و آن عدم تبرج و خود نمایی در این فرو نهادن پوشش و به نمایش گذاشتن زینت هایشان است.

در مسالک الافهام می خوانیم: مقصودِ پیر زنان از کنار گذاشتن چادر رفع مشقت و حرج باشد نه اظهار زینت، زیرا بر قواعد مباح

است درآوردن لباس ظاهر و حرام است اظهار مواضع زینت، بعضی از علما این آیه را حمل کرده اند بر اینکه زن قاعد از حکم سابق که آن را واجب بودن پوشش و حرام بودن آشکار نمودن زینت ظاهره و مواضع زینت مستثنی است پس حرام نیست بر زنان قاعد آشکار نمودن مواضع زینت باطنه که بر غیر حرام می باشد. لکن شرط است اینکه تبرج به زینت نباشد. یعنی قصد اظهار آن را نداشته باشد.

علامه فاضل می افزاید: در این گفته نظر است و اقدام بر آن مشکل می باشد زیرا مثل آن بر دلیل واضح متوقف می باشد، بعد از ورود امر به پوشش در صورتی که ممکن است بین عجوزه و شابه فرق باشد.

زیرا برای عجوزه درآوردن لباس ظاهره و آشکار کردن صورت و کفین بلکه قدمین مباح می باشد، درحالی که برای شابه چنین نیست.

در مجمع البیان آمده: «به شرطی که از کنار گذاشتن روسری یا هرچیز دیگر قصد آن ها جلوه گیری و دلربائی نباشد، بلکه قصد آن ها این باشد که خود را از قیود آزاد سازند، بدیهی است که جلوه گری و دلربائی هم بر پیروان حرام است و هم بر جوانان در خصوص زنان جوان دستور این است که برداشتن روسری خودداری کنند و از روسری های ضخیم استفاده کنند تا به هیچ وجه بدن آن ها نمایان نشود در روایت است که پیامبر صلّی الله علیه وآله والسّلم فرمود: شوهر به بدن زن، و برادر و فرزند، به زیر پوش زن نگاه می کند. اما در برابر نامحرم باید چهار لباس پوشید، زیر پوش، روسری، پیراهن، لباس سر تا سری (چادر) ».

شیخ طوسی نیز در این باره می نویسد: آرایش و خود آرایی زنان حتی سالخورده گان نا امید از زناشویی در برابر نامحرمان ممنوع است و آرایش و خود آرایی زنان در برابر نامحرمان امری مهم و غیر قابل اغماض در نظام اسلامی است و غریزه و جاذبه های جنسی از نیرومند ترین غریزه ها و جاذبه ها است و برای پیش گیری از طغیان غریزه جنسی و روابط ناسالم جنسی، فلسفه مهم حجاب و پوشش زنان است.

بنابر این ممنوعیت زنان از خود آرایی در برابر نامحرمان را می رساند حتی خود آرایی زنان سالخورده چون غریزه جنسی و جاذبه های آن، آن قدر نیرومند است که ممکن است خود آرایی سالخورده گان نیز غریزه جنسی انسان را تحریک کرده و به طغیان وا دارد.

نتیجه: بنابر این روشن است که با بیان دو قید سالخوردگی و نداشتن قصد خود نمایی، مفاسد کشف پوشش در مورد آنان وجود نخواهد داشت و این نکته نیز واضح است که منظور برهنه شدن و بیرون آوردن لباس ها نیست. بلکه تنها کنارگذاشتن لباس های رو است که بعضی روایات از آن تعبیر به چادرقد و روسری کرده است.

گفتار پنجم: باز داشتن از خود نمایی و تبرج

در نگاه دین، زندگی منظومه ای است از ساحت های مختلف و زمانی این منظومه در سلامت و پیشرفت قرار دارد که همه ابعادش همسان فعالیت نمایند؛ به تحقیق اگر یکی از اجزا نتواند به شایستگی فعالیت نماید؛ زندگی دچار اختلال گشته و از پیشرفت باز می ماند.

یکی از ابعاد زندگی روابط اجتماعی است که در آن اموری به عنوان قانون و ارزش تلقی شده و همه اعضای جامعه می باید خود را ملزم به رعایت آن نمایند.

اصل وجود خصیصه تبرج در زنان مذموم نیست و اگر بر طبق حدود شرعی و دستورات دینی باشد لازم نیز است چرا که در دین بسیار توصیه شده که زن در زندگی زناشویی خود را برای شوهرش آرایش نموده و خود نمایی کند که این امر مایه تجاذب زوجین و استحکام بیشتر خانواده و زندگی است.

در حدیثی از پیامبر اکرم صلّی الله علیه وآله والسّلم در مورد ویژگی‌های بهترین زنان نقل شده است که فرمودند: «بهترین زنان شما زنی است که بسیار با محبت باشد، عفیف و پاک‌دامن باشد، نزد اقوامش عزیز و محترم باشد، با شوهرش متواضع و فروتن باشد، برای او خود آرایی و تبرّج داشته باشد و در برابر نامحرم عفیف باشد».

در این روایت به تبرج اهمیت داده شده و به خود آرایی وخود نمایی زن در مقابل شوهرش تأکید شده است.

همان طور که پیش تر هم در بررسی آیات ۳۱و ۶۰ سوره نور اشاره شد خداوند در کنار امر به پوشش و عدم ابدای زینت در مورد اول و ابدای بخشی از آن در مورد دوم، نکته ای را بیان می دارد که نشان می دهدصرف توجه و رعایت همه جوانب پوشش و حدود خودآرایی منطبق با دستورات اسلامی، زن وظیفه خود را در قبال عفاف وحجاب به پایان نرسانده و نمی تواند ضامن سلامت زن و جامعه گردد چرا که گاه ممکن است زن در اجتماع پوشیده ظاهر گردد لکن با پوشش یا رفتاری حاضر گردد و گفتار و لحن کلامی به کار برد که جلب توجه نموده و محرک قوای جنسی مردان گردد.

به همین دلیل بخش مهم تری نیز همچنان باقی است که در واقع مکمل بخش نخست است و آن عدم تبرج و خود نمایی به هر نحو و شکلی است که عمدتاً این مهم در جوامع اسلامی از زمان پیامبر صلّی الله علیه وآله والسّلم و بالاخص پس از ایشان از سوی برخی زنان مسلمان مغفول مانده و به ناهنجاری برای جوامع اسلامی بدل شده است گرچه در این جوامع سعی بر این است که تقید به بخش اول یعنی پوشش و عدم ابدای زینت در مقابل نامحرمان رعایت شود.

بنابر این دو جریان ضد عفت عمومی در هر جامعه ای وجود دارند یک جریان پوشش ستیزی و رعایت نکردن کیفیت پوشش و دیگری جریان جلوه نمایی با گونه های مختلفش.

شهید مطهّری درباره اختصاص غریزه خود نمایی و تبرج به زنان می‌گوید: «اما علت اینکه در اسلام دستور پوشش اختصاص به زنان یافته است، این است که میل به خود نمایی و خود آرایی مخصوص زنان است. از نظر تصاحب قلب‌ها و دل‌ها، مرد شکار است و زن شکارچی؛ همچنان که از نظر تصاحب جسم و تن، زن شکار است و مرد شکارچی. میل زن به خود آرایی از این نوع حس شکارچی‌گری او ناشی می‌شود. در هیچ جای دنیا سابقه ندارد که مردان لباس‌های بدن‌نما و آرایش‌های تحریک‌کننده به کار برند. این زن است که به حکم طبیعت خاص خود، می‌خواهد دلبری کند و مرد را دلباخته و در دام علاقه خود اسیر کند، انحراف تبرّج و برهنگی از انحراف‌های مخصوص زنان است و دستور پوشش هم برای آنان مقرر گردیده است».

علامه مصباح در همین زمینه می نویسند: «یکی از دل مشغولی های زن که از تفاوت اوّل سرچشمه می گیرد، این است که با استفاده از وسایل ممکن و در دسترس، خود را بیاراید و زیباتر جلوه کند و با زیرکی خاصّی می کوشد تا آراستگی و زیبایی خود را به دیگران، به ویژه مردان بنمایاند تا بدین وسیله، آنان را در دام عشق خویش گرفتار سازد».

یکی از روان شناسان معروف ایتالیایی در این باره می نویسد: «در زن علاقه به دلبر بودن، مورد پسند بودن و مایه خرسند شدن بسیار شدید است».

وی در جای دیگری می گوید: یکی از تمایلات عمیق و آرزوهای اساسی زن آن است که در چشم دیگران اثری مطلوب بخشیده و به وسیله حسن قیافه، زیبایی اندام، موزون بودن حرکات، خوش آهنگی صدا، طرز تکلّم و بالاخره شیوه خرام خود، مطبوع طباع واقع گشته، احساسات آن‌ها را تحریک نموده و روحشان را مجذوب سازد. میل به جلب دیگران، بزرگ‌ترین و مهم‌ترین محرّک زندگانی زن محسوب می‌شود.

در روایات نیز از وجود غریزه خودنمایی یا تبرّج در زن سخن گفته شده است. برای مثال امام علی علیه السّلام می‌فرماید: «خداوند زنان را از سرشت مردان آفریده، از این‌رو، تمام همّت خود را در جذب مردان و نزدیک شدن به آن‌ها صرف می‌کند».

اهمیت این موضوع باعث گشته است که خداوند سه مرتبه و در دو آیه به صراحت و با لفظ «تبرج» از آن یاد کند و نیز در آیه ۳۱

سوره نور به طور غیر مستقیم به عدم ابدای زینت که همان نمایش و خود نمایی به وسیله زینت است و نیز به ماجرای کوبیدن پاها و تولید صدا از خلخال ها به عنوان ناهنجاری در زمان پیامبر صلّی الله علیه وآله والسّلم اشاره می کند که با هدف تبرج صورت می گرفت.

خداوند در آیات۳۲و۳۳ سوره مبارکه احزاب به همسران پیامبر صلّی الله علیه وآله والسّلم نسبت به خطر تبرج نمودن هشدار می دهد.

«یا نِساءَ النَّبِیِّ لَسْتُنَّ کَأَحَدٍ مِنَ النِّساءِ إِنِ اتَّقَیْتُنَّ فَلا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَیَطْمَعَ الَّذی فی قَلْبِهِ مَرَضٌ وَ قُلْنَ قَوْلاً مَعْرُوفاً وَ قَرْنَ فی بُیُوتِکُنَّ وَ لا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجاهِلِیَّةِ الْأُولی وَ أَقِمْنَ الصَّلاةَ وَ آتینَ الزَّکاةَ وَ أَطِعْنَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ إِنَّما یُریدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهیراً».

تبرج در اصطلاح به اظهار شهوت‌انگیز نیکویی ها و زیبایی های زنان در برابر مردان بیگانه گفته می‌شود که در رفتار، گفتار، حرکات یا هر عمل دیگری پدید آید.

خداوند در این آیات تساوی مقامی زنان پیامبر صلّی الله علیه وآله والسّلم را با دیگر زنان نفی می کند و آنان را در مرتبه ای بالاتر معرفی نموده البته در صورتی که پارسا و متقی باشند نه اینکه چون فقط همسر پیامبر صلّی الله علیه وآله والسّلم هستند؛ و این مقام می طلبد تا همچنان که برتر است توقع از این زنان نیز بیشتر بوده و همین امر موجب می شود که پاره ای از دستورات و قوانین را آنان ملزم به انجامش باشند که البته این سختی در تکالیف آنان نسبت به سایرین موجب می شود که پاداش آنان دو چندان گردد همچنان که اگر دچار خطا شوند کیفرشان نیز دو چندان خواهد بود.

خداوند پس از آنکه آنان را متوجه مقام و اجر و سختی تکالیفشان نمود به آنان سفارش می کند که خضوع در کلام نداشته باشند: « فَلا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَیَطْمَعَ الَّذِی فِی قَلْبِهِ مَرَضٌ».

خضوع در کلام به معنای این است که در برابر مردان آهنگ سخن گفتن را نازک و لطیف کنند، تا دل او را دچار ریبه، و خیال های شیطانی نموده، شهوتش را بر انگیزانند، و در نتیجه آن مردی که در دل بیمار است به طمع بیفتد، و منظور از بیماری دل، نداشتن نیروی ایمان است، آن نیرویی که آدمی را از میل به سوی شهوات باز می‌دارد.

و سپس آنان را مامور به سخن نمودن به شیوه قول معروف می کند. که منظور از آن سخنی است که عادی و راست و مطابق شریعت و عرف اسلامی باشد.

بنابر این ویژگی سخن گفتن همسران پیامبر صلّی الله علیه وآله والسّلم باید چنین باشد که هم از لحاظ محتوایی حرفی بیهوده و خارج از شئونات اسلامی نباشد و هم از نظر لحن و طرز بیان مناسب بوده و بدون ایجاد ریبه باشد.

سپس سومین دستور در جهت جلوگیری از تبرج افراطی را بیان می کند.

«و قَرنَ فی بُیوتِکُنَّ و لاتَبَرَّجنَ تَبَرُّجَ الجهلِیَّةِ الاولی». که بدین معنا است: شما در خانه‌های خود بمانید و همچون جاهلیت نخستین در میان جمعیت ظاهر نشوید و اندام و وسائل زینت خود را در معرض تماشای دیگران قرار ندهید.

البته باید در اضافه شدن کلمه «تبرّج» به «جاهلیت»واژه ای چون «نساء» که از سیاق آیه فهمیده می‌شود را مقدر گرفت چون «جاهلیت» امر معنوی است و تبرج برای آن معنی ندارد.

بنابر این تقدیر آیه چنین است: «وَ لا تبرجْنَ تَبَرُّجَ نِساءِ الْجاهِلِیَّةِ الْأولی»؛ «مانند زنان جاهلی پیشین زینت‌های خود را آشکار مکنید».

واژه «قرن» در یک قرائت با فتح قاف خوانده شده که از مصدر «قرار» به معنای استقرار و آرام یافتن در جایی است و حال آنکه در قرائت دیگر با کسر قاف از مصدر «وقار» به معنای متانت است.

طبری بر مبنای قاعده غالبی اشتقاق در عربی معتقد است که فعل امر مصدر «قرار» با همزه وصل زایده به صورت «اقررن» ساخته

می‌شود و بر همین اساس قرائت دوم را تأیید می کند.

نکته ای که وجود دارد این است که با توجه به قرائت نخست معنای این بخش از آیه فرمان به خانه‌نشینی همسران است و در قرائت دوم به معنای لزوم وقار و متانت پیشگی آنان می باشد، همین تفاوت اختلاف باعث شده است که برخی به استناد قرائت نخست تلاش کنند تا از این آیه با عنوان مستندی برای ممنوعیت دستیابی زنان به برخی پست های اجتماعی که اقتضای رفت و آمد فراوان به بیرون از منزل و قرار گرفتن در معرض مردان بیگانه دارد، بهره برند.

حال آنکه در مقابل، گروهی دیگری از مناسبت بین دو جمله «قَرنَ فی بُیوتِکُنَّ» و «لا تَبَرَّجنَ تَبَرُّجَ الجهلِیَّهْ» چنین استفاده کرده‌اند که فرمان به خانه‌نشینی در برابر خود نمایی مرسوم در دوره جاهلی است و به طور مطلق از بیرون رفتن زنان از منزل نهی نشده است.

در واقع همان طور که برخی مفسرین اشاره نموده اند در صورت تفسیر آیه به لزوم خانه‌نشینی نیز این حکم از نوع احکام ارشادی است که صرفاً جنبه حمایت از حریم عفت زنان داشته و در صورت حفظ این حریم در بیرون از منزل، موردی برای حرمت نمی‌ماند.

مفسران در تفسیر واژه تبرج معانی چون خود آرایی و طنازی، راه رفتن با ناز و کرشمه، هرگونه اظهار زینت و زیبایی در برابر مردان بیگانه و حتی دربیان مصداق آن را راه رفتن در فاصله نزدیک با مرد بیگانه دانسته اند.

در این که تبرّج به شیوه جاهلیت اُولی، چگونه تبرجی است، مفسران اقوالی دارند.

۱- خروج زنان از منازل و راه رفتن آنان در میان مردان است؛

۲- منظور راه رفتن با ناز و غنج و دلال است؛

۳- منظور با تکبر راه رفتن است؛

۴- زنان لباس‌های نازکی می‌پوشیدند که بدن نما بود.

در کتاب الوجیز آمده است که خدا به زنان پیامبر پاداش دو چندان می دهد چه ثواب باشد چه گناه چون که این امتیاز نتیجه تفاوت نژادی و ذاتی نیست بلکه به سبب ارتباط مستقیم آن ها با رسول خدا است.

از این رو اسلام خواستار خود شناسی و حُسن شهرت آن ها است و از این خاستگاه خداوند تماس زنان پیامبر صلّی الله علیه وآله والسّلم را با افراد جامعه محدود می کند و واجب است که سخن گفتن زن مسلمان و ذاتاً زنان پیامبر صلّی الله علیه وآله والسّلم با مردان، خالی از غنج و دلال باشد تا مبادا آن ها را به خواسته های نا مشروع ترغیب کند تا عفت شان محفوظ بماند و خانواده از آسیب در امان ماند زیرا منافقین و دشمنان اسلام همواره درصدد یافتن راهی هستند که در دستگاه رهبری دینی نفوذ کنند و چه بسا وسیله نفوذ همسر او باشد هرگاه فردی ضعیف و در برابر دیگران تسلیم پذیر باشد.

برخی مفسرین گفته اند که خداوند در این آیه به زنان پیامبر صلّی الله علیه وآله والسّلم دستور داده است که قرار و آرام گیرند و ثبات در خانه های خود که لازمه آن بیرون نیامدن از خانه باشد؛ چون همسران پیامبر صلّی الله علیه وآله والسّلم برای خود حجره و خانه مخصوص داشته اند و فرمان دیگر خداوند به همسران پیامبر صلّی الله علیه وآله والسّلم این بود که از خود نمایی و خود آرایی های دوران جاهلیت پرهیز کنند زیرا که زنان در دوران های پیش از اسلام خود آرایی نموده و در معرض نگاه نامحرمان قرار می گرفتند.

این نکته حائز اهمیت است که در این آیه اگرچه خطاب به همسران پیامبر صلّی الله علیه وآله والسّلم است اما حکم آن عام و شامل همه زنان می‌شود.

مفسران در بیان مقصود از تبرج در «جاهلیت اولی» اقوال متعددی دارند و سعی می کنند برای جاهلیت نخستین دوره زمانی مشخصی را یابند همچنان که برخی برای جاهلیت ثانویه نیز به دنبال دوره ای زمانی هستند.

علامه طباطبایی در این زمینه معتقد است:

«منظور از جاهلیت اولی همان جاهلیت قبل از اسلام است، پس مراد جاهلیت قدیم است. امّا این که برخی از مفسران گفته‌اند مراد از جاهلیت اولی زمان بین آدم علیه السّلام و نوح علیه السّلام باشد، که هشتصد سال بوده است، یا این که بین ادریس علیه السّلام و نوح علیه السّلام است، یا زمان داود علیه السّلام و سلیمان علیه السّلام باشد، یا زمان تولد حضرت ابراهیم علیه السّلام، یا فاصلهٔ بین زمان حضرت عیسی علیه السّلام تا حضرت رسول اکرم صلّی الله علیه وآله والسّلم سخنانی است که دلیلی بر درستی آن ها وجود ندارد».

در تفسیر نمونه نیز آمده است: «به هر حال این تعبیر نشان میدهد که جاهلیت دیگری همچون جاهلیت عرب در پیش است، که ما امروز در عصر خود این پیشگویی قرآن در دنیای متمدن مادی را میبینیم. ولی مفسران پیشین نظر به این که چنین امری را پیش بینی نمیکردند، برای تفسیر این کلمه به زحمت افتاده بودند، لذا «جاهلیت اولی» را به فاصلهٔ میان آدم و نوح، و یا فاصله میان عصر داود و سلیمان که زنان با پیراهن های بدن نما بیرون میآمدند، تفسیر کردهاند، تا جاهلیت قبل اسلام را جاهلیت ثانیه بدانند.

ولی چنان که گفتیم نیازی به این سخنان نیست، بلکه ظاهر این است که «جاهلیت اولی» همان جاهلیت قبل از اسلام است ...و «جاهلیت ثانیه» جهالتی است که بعداً پیدا خواهد شد. (همچون عصر ما) ».

ابن عطیه اشاره به این حقیقت نموده که منظور از جاهلیت نخستین زمان قبل از اسلام است و البته معتقد است که منظور این نیست که پس از آن هم جاهلیتی باشد بلکه لفظ اولی را به نسبت اسلام که پس از آن آمده و اول جاهلیت بوده و سپس اسلام آمده ذکر کرده است.

این دسته نظرات را می توان این گونه کامل نمود که بر اساس شواهد این آیه در سیاق تاریخی متن مقدس قرآن بیشتر ناظر به جاهلیت شبه جزیره در دوره نزدیک به اسلام است.

زمخشری می نویسد: میتواند منظور از جاهلیت اولی جاهلیت کفر پیش از اسلام باشد و جاهلیت دیگر، جاهلیت فسق و فجور در زمان اسلام باشد، بنابر این معنای آیه این میشود که بار دیگر مانند تبرج زنان در عصر پیش از اسلام خود نمایی و تبرج نکنید.

این دسته از مفسران در بیان چگونگی جاهلیت ثانویه معتقدند که آثاری از اخلاق دوره جاهلی ممکن است در دوره اسلامی نیز بر جای مانده و به طور کلی ریشه کن نشود.

در این میان سید بن قطب مدعی است که اصلاً جاهلیت نام یک دورهٔ تاریخی نیست بلکه نام یک نوع فرهنگ است: جاهلیت دوره‌ای خاص و مشخص از زمان نیست، بلکه حالت اجتماعی و فرهنگ خاص است، که جهان بینی خاصی دربارهٔ زندگی دارد، ممکن است این حالت و جهان بینی در هرجا و هر زمانی پیدا شود. هرجا که باشد معلوم می شود جاهلیت در آنجا وجود دارد با این حساب، ما اکنون در دورهٔ جاهلیتی کور زندگی می کنیم، با احساساتی خشن، با جهان بینی حیوانی، با درک نازلی از انسانیت، در جامعه ای زندگی می کنیم که حس می کنیم در آن طهارت و پاکیزگی و برکتی وجود ندارد. به وسایل طهارتی که خداوند در اختیار بشر قرار داده و راه هایی را که برای رهایی از جاهلیت مشخص کرده اعتنایی نمی کند. و جاهلیت آن زمان و تبرج آن بسیار ساده بوده و جاهلیت امروز بسیار عمیق است.

به هر روی آنچه از مجموع این نظرات مشخص است این است که گرچه در گذشته جاهلیتی بوده و با آمدن اسلام و تلاش های پیامبر صلّی الله علیه وآله والسّلم و ائمه علیهم السّلام آن مشی از جامعه رخت بربست لکن امروزه به جهت دوری بشر از ارزش های انسانی و غوطه ورشدن در اقیانوس بی سرانجام شهوات و امکانات دنیوی، گونه ای دیگر از جاهلیت ایجاد گشته است که گرچه از لحاظ ظاهری با جاهلیت پیش از اسلام تفاوت دارد لکن ماهیتاً یکی است از جمله اینکه در دنیای امروز نیز مشی بسیاری از زنان بر اساس تبرّج و اختلاط بوده و مایه انگیزش جنسی و ایجاد فواحش و تاخت عظیم شهوات در میدان زندگی شده است.

جالب آنکه چنین افرادی چون هدف انسانیت را به کناری برده اند و غافل گشته اند خود را سعادتمند دانسته چرا که از لحاظ اقتصادی و نظامی و عمرانی جوامع شان را در پیشرفت می بینند حال آنکه سعادت واقعی در میزان تقرب انسان به خداند تعیین می شود که مایه تعالی ایمان است.

پس چنین افراد و رفتارهایی جز ارتجاع و انحطاط به قرون گذشته و بازگشت به زندگی ابتدایی جاهلیت نخستین (اولی) نتیجه دیگری ندارد.

بنابر این عظمت چنین خطری باعث شد تا قرآن پانزده قرن پیش نسبت به گذشتن از حدود خود آرایی و خود نمایی در زنان هشدار داده بود و در بسیاری از روایات نیز همین امر تأکید شده است.

پیامبر صلّی الله علیه وآله والسّلم نهی فرمودند از اینکه زن برای غیر همسر خود آرایش کند و زنی را که مرتکب چنین عملی شود سزاوار عذاب و آتش دانسته اند.

و نیز نهی کردند از اینکه زن لباسی بپوشد که در میان مردم انشگت نما باشد و همه به او نگاه کنند.

عایشه می گوید: رسول خدا صلّی الله علیه وآله والسّلم در مسجد نشسته بود، زنی از قبیله«مزینه» درحالی که زینت کرده بود و لباس هایش را به زمین می کشید، با عُجب و تکبّر وارد مسجد شد، پیامبر صلّی الله علیه وآله والسّلم به مردم فرمودند: ای مردم! زنانتان را از زینت کردن و تبختر در مسجد منع کنید؛ زیرا بنی اسرائیل بدین سبب مورد لعن واقع شدند که زنان آنان با زینت در معابد حاضر می شدند.

همچنین ایشان در روایتی دیگر، دو گروه را اهل دوزخ دانستند. در توصیف گروه دوم فرمود: زنانی که به ظاهر پوشیده اند اما در واقع برهنه و بی حجابند؛ با زرق و برق، خود را به مردم نشان می دهند و هوس های آنان را به سوی خود جذب می کنند، موهای سرشان همچون کوهان شتر عربی است.

این روایات اگرچه از نظر سند محل تامل است و نمی توان به تنهایی به آن ها اعتماد و استناد کرد اما مضامین آن ها موافق با آیه نهی«تبرج» است و می توان به عنوان موید از آن ها بهره جست.

از جمله موارد خود نمایی عطر زدن و خوشبو نمودن خویش در اجتماع است.

پیامبر صلّی الله علیه وآله والسّلم فرمودند: «زنی که با بوی خوش از خانه بیرون رود تا زمانی که به خانه بازنگشته از رحمت الهی به دور است».

از طرفی پیامبر اکرم صلّی الله علیه وآله والسّلم در حدیثی دیگر نسبت به خوشبو نمودن زن برای شوهرش مؤکد بوده اند تا جایی که آرایش مخصوص زن برای شوهر نابینایش را خوشبویی می دانند.

امام صادق علیه السّلام فرمود: از رسول خدا سؤال شد: زن چگونه برای شوهر نابینا آرایش کند؟ فرمود: با استعمال عطر و خضاب کردن، که نوعی بوی خوش است.

نتیجه: بنابر این همان طور که پیش تر گفتیم اسلام با اصل تبرج و زینت مخالف نبوده و حتی برای همسری که شوهرش نابینا است چاره دیده است و این نشان از اهمیتی است که دین اسلام به این مقوله در زندگی زناشویی می دهد.

حاصل سخن

اشاره

۱.زینت در میان اربابان لغت و تفسیر به زیبایی و نقیض شین معنا شده و چیزی است که به وسیله آن آراستگی در چیز دیگری

صورت می پذیرد که هم عرضی و هم ذاتی است.

۲.خداوند زیبای مطلق است و هر چه که از زیبا صُنع گردد قطعاً زیبا است و حال آنکه او آفریننده و صاحب همه موجودات است پس تمام آفرینش زیبا می باشند و مایه زینت این عالم هستند. یکی از صفات خداوند زیبایی دوستی است و از طرفی هر صفتی از حق به مخلوق تسری می یابد، و هر موجودی جزئی از آن صفات را دارا می باشد و آن را به نمایش می گذارد که در این میان انسان به عنوان اشرف مخلوقات دارای گرایش بیشتری به زیبایی و زینت است و همواره تاریخ به دنبال پاسخگویی به این نیاز خویش است که در مرتبه نهایی می باید به خداوند که اجمل است تمام نگاهش را معطوف نماید که این امر از رهگذر ستایش و پرستش آن زیبا و تعالی ایمانی و قرب به او حاصل می گردد گرچه بسیاری از انسان ها به حدودی کمتر از آن قانع شده و خود را از فیض تعالی بی نصیب می کنند.

۳.حکمت این که خداوند، زینت ها را در اختیار انسان قرار دارد این است که وی راغب به این دنیا نبود اما خداوند با زینت نمودن دنیا و زیبا سازی آن وی را راغب و مجذوب این نشئه و متعلقاتش نمود تا در این بین وی مورد امتحان قرار گیرد که چه میزان شیفته این امور فانی شده و خدای باقی را فراموش می کند.

۴.دین اسلام با ارائه سبک و مدلی از زندگی پیش روی انسان ها، سعی می کند تا راه اعتدال و صحیح را در گراییدن به تجملات ارائه دهد که در این سبک به طور کلی گرایش به تجمل مورد پسند است.

بدین معنا که این دین از طرفی به منظور پاسخگویی به برخی تفکرات نسبت به تحریم و تمانع از به کارگیری زینت ها و تجملات در زندگی و پیشه نمودن رُهبانیت، اشاره به عدم تحریم زینت ها و کاربست آن ها در زندگی می کند و این مهم را با جمله ای استفهامی به کار می برد تا بفرماید که چنین تحریمی جز ساخته اذهان عده ای خشک مغز نیست و به منظور تکمیل و تأکید بر این موضوع به سفارش کاربستن زینت در زندگی بالأخص در عبادات می کند که این نکته می رساند که استفاده از زینت ها و تجملات به قدری در این آئین ارزش مند است که در عبادات و عالی ترین آن ها یعنی نماز مورد توجه است.

۵.از سوی دیگر مردم را به زُهد پیشگی و پرهیز از تجمل پرستی دعوت می نماید و نیز با ملحوظ نمودن گرایش شدیدتر زنان به زینت ها و تجملات در مجموعه دستوراتی آنان را از خود آرایی و خود نمایی در برابر نا محرمان برحذر داشته و به ارائه محدوده برای آن می پردازد که این شیوه قرآن تأکیدی است بر عدم افراط و تفریط بلکه اعتدال پیشگی در سبک زندگی.

بر اساس آنچه مطرح شد می طلبد تا انسان ها بالأخص مسلمانان بیش از پیش به سبک زندگی اسلامی تمسک جسته و از آن بهره مند گردند؛ با امید به نهادینه گشتن سبک زندگی اسلامی و به تبع آن پیاده سازی تمدن نوین اسلامی که این مهم زمانی به طور کامل برقرار می شود که دولت کریمه با ظهور منجی عالم بشریت به روی کار آید و در این میان نظام جمهوری اسلامی ایران سعی می نماید با ترسیم نقشه راهی جامع مقدمات اجرایی شدن تمدن مذکور را فراهم آورد.

والحمدلله وسلام علی عباده

سخنی با خواننده گرامی:

آنچه در این پژوهش سعی شد تا با توکل و استعانت از خداوند، در حد توان، به آن بپردازیم، واکاوی نگره قرآن به زینت و گرایش به تجملات بود تا از رهگذر آن سبک زندگی مورد نظر قرآن در ساحت موضوع مذکور به دست آمده و پاسخگوی شبهات وارده در این زمینه باشد.

تحقیق و بررسی پیرامون سایر ساحت های این موضوع همچون نقد و بررسی نظرات مکاتب مختلف درباره زینت و تجمل و مقایسه آن با مکتب اسلام، رابطه کاربست زینت و تجملات با روان انسان (محاسن و آسیب ها) از منظر قرآن و روایات، آسیب شناسی

گرایش نخبگان به تجملات و تأثیرات آن در زندگانی عوام جامعه از منظر قرآن و سنت، بررسی رابطه تجمل گرایی و قدرت در گفتمان مکتب دفاعی اسلام و بسیاری دیگر از موضوعات مشابه می طلبد تا پژوهشگران و اصحاب قلم بدان اهتمام ویژه ورزند.

کتابنامه

قرآن کریم/ترجمه قرآن: مکارم شیرازی، ناصر، ، چاپ دوم،قم: دار القرآن الکریم (دفتر مطالعات تاریخ ومعارف اسلامی) ، ۱۳۷۳ ش.

علی بن الحسین (علیه اسلام) ،الصحیفه السجادیه،چاپ اول،قم:انتشارات الهادی،۱۳۷۶ش.

۱.ابن أبی جمهور، محمد بن زین الدین، عوالی اللئالی العزیزیة فی الأحادیث الدینیة، تصحیح: عراقی، مجتبی، چاپ: اول، قم: دار سید الشهداء للنشر،۱۴۰۵ ق.

۲.ابن اثیرجزری،مبارک بن محمد،النهایه فی غریب الحدیث والأثر،چاپ چهارم،قم:انتشارات اسماعیلیان،۱۳۶۷ش.

۳.ابن بابویه، محمد بن علی، الأمالی ،چاپ ششم، تهران: کتابچی،۱۳۷۶ ش.

۴.ابن بابویه، محمد بن علی، الخصال ، تصحیح: غفاری، علی اکبر،چاپ اول، قم: جامعه مدرسین،۱۳۶۲ ش.

۵.ابن بابویه، محمد بن علی، من لا یحضره الفقیه ، تصحیح: غفاری، علی اکبر،چاپ: دوم،قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم،۱۴۱۳ ق.

۶.ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی ،زاد المسیر فی علم التفسیر، تحقیق: عبدالرزاق المهدی،چاپ اول، بیروت: دار الکتاب العربی،۱۴۲۲ ق.

۷.ابن سینا، بوعلی، الاشارات و التنبیهات، چاپ هفتم، قـم: نشر بلاغه، ۱۳۷۵ش.

۸.ابن عطیه اندلسی، عبدالحق بن غالب، المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز ، تحقیق: عبدالسلام عبدالشافی محمد، چاپ اول، بیروت: دارالکتب العلمیه،۱۴۲۲ ق.

۹.ابن فارس،احمدبن فارس بن زکریا،معجم مقاییس اللغه،محقق:عبدالسلام محمدهارون،چاپ اول:قم:مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ق.

۱۰.ابن قیم جوزیه،محمد بن ابی بکر، عدة الصابرین، بیروت: دارالکتب العلمیه، بی تا.

۱۱.ابن ماجه،سنن ابن ماجه،تحقیق: محمد فواد عبد الباقی،بیروت:دارالفکر،بی تا.

۱۲.ابن منظور،ابی الفضل جمال الدین محمدبن مکرم،لسان العرب،چاپ سوم،بیروت:دارصدار،۱۴۱۴ق.

۱۳.ابوالفتوح رازی، حسین بن علی، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیرالقرآن ، تحقیق: دکتر محمد جعفر یاحقی- دکتر محمد مهدی ناصح،مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی،۱۴۰۸ ق.

۱۴.ابوالفتوح رازی، حسین بن علی، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیرالقرآن ، تحقیق: دکتر محمد جعفر یاحقی- دکتر محمد مهدی ناصح،مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی،۱۴۰۸ ق.

۱۵.افراسیاب پور،علی اکبر،زیبایی پرستی درعرفان اسلامی،تهران:انتشارات طهموری،۱۳۸۰ش.

۱۶.آلوسی،سیدمحمود،روح المعانی فی تفسیرالقرآن العظیم،چاپ اول،بیروت:دارالکتب العلمیه،۱۴۱۵ق.

۱۷.آلوسی،سیدمحمود،روح المعانی فی تفسیرالقرآن العظیم،چاپ اول،بیروت:دارالکتب العلمیه،۱۴۱۵ق.

۱۸.آمدی،غررالحکم،ص ۷۶۲

۱۹.آملی،سیدحیدر، شرح فصوص الحکم،ترجمه:محمدرضاجوزه،تهران:انتشارات روزنه،۱۳۷۷ش.

۲۰.بانوی اصفهانی، سیده نصرت امین،مخزن العرفان در تفسیر قرآن،تهران: انتشارات نهضت زنان مسلمان،۱۳۶۱ش.

۲۱.بحرانی، سید هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، چاپ اول، تهران: بنیاد بعثت،۱۴۱۶ ق.

۲۲.بنت، اندی، فرهنگ و زندگی روزمره، ترجمه: لیلا جوافشانی و حسن چاوشیان، تهران: بی جا.

۲۳.بیضاوی، عبدالله بن عمر،أنوار التنزیل و أسرار التأویل ، تحقیق: محمد عبد الرحمن المرعشلی،چاپ اول، بیروت: دار احیاء التراث العربی،۱۴۱۸ ق.

۲۴.بیضاوی، عبدالله بن عمر،أنوار التنزیل و أسرار التأویل ، تحقیق: محمد عبد الرحمن المرعشلی،چاپ اول، بیروت: دار احیاء التراث العربی،۱۴۱۸ ق.

۲۵.پورجوادی،نصرالله،«حسن ومراتب وادراک آن»،رازورمزهنردینی، (مجموعه مقالات دیگرهنردینی) ،تهران: انتشارات سروش، ۱۳۸۰ش.

۲۶.تهانوی،محمدعلی،موسوعه کشاف اصطلاحات الفنون والعلوم،بی نا،بیروت:مکتبه لبنان ناشرون،بی تا.

۲۷.تهرانی،آقابزرگ،الذریعه الی تصانیف الشیعه، بیروت: انتشارات دارالاضواء،بی تا.

۲۸.ثقفی تهرانی، محمد، تفسیر روان جاوید، چاپ سوم، تهران: انتشارات برهان،۱۳۹۸ ق.

۲۹.جرجانی، ابو المحاسن حسین بن حسن، جلاء الأذهان و جلاء الأحزان ،چاپ اول، تهران: انتشارات دانشگاه تهران،۱۳۷۷ ش.

۳۰.جعفری ،محمدتقی، ترجمه وتفسیرنهج البلاغه ،چاپ اول ،تهران:دفتر نشرفرهنگ اسلامی،۱۳۶۲ش.

۳۱.جعفری، محمد تقی، امام حسین علیه السّلام ، چاپ اول، تهران: نشر کرامت، ۱۳۸۲ش.

۳۲.جعفری، محمد تقی، زیبایی وهنرازدیدگاه اسلام،چاپ هفتم،تهران:موسسه تدوین ونشرآثارعلامه جعفری ،۱۳۸۹ش.

۳۳.جلیلی، محمد رضا ،جایگاه زن در اسلام ویهودیت،چاپ دوم،تهران:انتشارات دستان،۱۳۸۴ش.

۳۴.جوادی آملی، عبدالله، تبیین براهین اثبات وجود خدا، نشر اسرا، قم، چاپ اول، بی تا.

۳۵.جوادی آملی، عبدالله، تفسیرتسنیم، (ج۱) ،چاپ هشتم،قم:انتشارات اسراء،۱۳۸۸ش،و (ج۲) ،چاپ ششم،۱۳۸۹ش و (ج۳) ،چاپ پنجم،۱۳۸۹ش و (ج۱۰) ،چاپ سوم،۱۳۸۹ش.

۳۶.جوادی آملی،عبدالله،مراحل اخلاق درقرآن (تفسیرموضوعی ج۱۱) ،چاپ هفتم،قم:موسسه اسراء،۱۳۸۶ش.

۳۷.جوهری الفارابی،اسماعیل بن حماد،الصحاح،بی نا ،بیروت:داراحیاءالتراث العربی،۱۴۱۹ق.

۳۸.حسینی خامنه ای،سیدعلی،برگرفته ازبیانات مقام معظم رهبری (ایده بروح القدس) بیانات دردیداربا جوانان استان خراسان شمالی، (همراه با تلخیص) دفترحفظ ونشرآثارحضرت آیت الله العظمی سیدعلی خامنه ای (موسسه پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی) ،۱۳۹۱/۰۷/۲۳

۳۹.حسینی خامنه ای،سیدمحمد،«خلاقیت/خلافت انسان»درفسلفه وعرفان اسلامی،خردنامه صدرا،ش۲۸ش ،۱۳۸۱ش.

۴۰.حسینی کوهساری،سید اسحاق،نگاهی قرآنی به فشار روانی،چاپ ششم:تهران،کانون اندیشه جوان،۱۳۸۹ش.

۴۱.حسینی همدانی، سید محمد حسین، انوار درخشان ، تحقیق: محمد باقر بهبودی،چاپ اول، تهران: کتابفروشی لطفی،۱۴۰۴ ق.

۴۲.حقی بروسوی، اسماعیل،تفسیرروح البیان،بی نا،بیروت:دارالفکر،بی تا.

۴۳.حقی بروسوی، اسماعیل،تفسیرروح البیان،بی نا،بیروت:دارالفکر،بی تا.

۴۴.حکیمی، محمدرضا، جامعه سازی قرآنی، چاپ اول، دفتر نشر فرهنگ اسلامی،۱۳۷۸.

۴۵.حنبل ،احمد،مسند احمد،بیروت:دار صادر،بی تا.

۴۶.خرقانی،حسن،قرآن وزیبایی شناسی،چاپ اول،مشهد:انتشارات دانشگاه علوم اسلامی رضوی،۱۳۹۱ش.

۴۷.خرمشاهی، بهاءالدین؛ دانش نامهٔ قرآن و قرآن پژوهی،چاپ اول، تهران: ناهید،۱۳۷۷ش.

۴۸.خطیب،عبد الکریم،التفسیر القرآنی للقرآن، بی جا، بی نا، بی تا.

۴۹.دخیل، علی بن محمد علی، الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، نوبت چاپ دوم ، بیروت: دار التعارف للمطبوعات،۱۴۲۲ ق.

۵۰.دستغیب،عبدالحسین، معارفی از قرآن، چاپ هشتم، قم:دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۸۰ش.

۵۱.راغب اصفهانی،حسین بن محمد،المفردات فی غریب القرآن،چاپ اول:دمشق–بیروت:دارالعلم–دارالشامیه،۱۴۱۲ق.

۵۲.رائدبن بصری،ابن ابی علقمه،معجم البدع،بی نا،ریاض:دارالعاصمه،۱۴۱۷ق.

۵۳.ربانی گلپایگانی، علی، فطرت ودین، چاپ اول ،تهران :مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۸۰ش.

۵۴.رحمانی فیروزجاه،علی،رابطه سبک زندگی ودین داری ازدیدگاه ابن خلدون،تهران:پژوهش های علم ودین،سال دوم، ۱۳۹۰ش.

۵۵.رشید رضا، محمد تفسیر القران الحکیم (المنار) ،چاپ دوم،القاهره:دارالمنار،۱۳۶۶ق.

۵۶.زمخشری،محمود،الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل،چاپ سوم،بیروت:دارالکتب العربی،۱۴۰۷ق.

۵۷.زمخشری،محمود،الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل،چاپ سوم،بیروت:دارالکتب العربی،۱۴۰۷ق.

۵۸.سید بن قطب، ابراهیم شاذلی ،فی ظلال القرآن، چاپ هفدهم، بیروت– قاهره: دارالشروق،۱۴۱۲ ق.

۵۹.سیوطی ،جلال الدین، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، قم: کتابخانه آیهٔ الله مرعشی نجفی،۱۴۰۴ ق.

۶۰.شبر، سید عبدالله؛ اخلاق، مترجم رضا جباران، چاپ ششم، قم:نشر هجرت، ۱۳۷۴ش.

۶۱.شریعتمداری،جعفر،شرح وتفسیرلغات قرآن،انتشارات آستان قدس رضوی،چاپ اول، ۱۳۷۱ش.

۶۲.شریف الرضی، محمد بن حسین،نهج البلاغهٔ،تصحیح: صالح، صبحی، چاپ اول، قم: انتشارات هجرت ،۱۴۱۴ ق

۶۳.شریف لاهیجی، محمد بن علی،تفسیر شریف لاهیجی ،چاپ اول، تهران: دفتر نشر داد،۱۳۷۳ ش.

۶۴.شریفی، احمد حسین، اخلاق و سبک زندگی اسلامی، تهران: معاونت مطالعات راهبردی نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها، ۱۳۹۱ش.

۶۵.شعرانی ،سید عبد الوهاب ، لواقح الأنوار القدسیهٔ فی بیان العهود المحمدیهٔ،چاپ دوم،مصطفی البابی الحلبی و اولاده،۱۳۹۳.

۶۶.شعرانی،میرزاابو الحسن،نثرطوبی،چاپ دوم،تهران:انتشارات اسلامیه،۱۳۹۸ق.

۶۷.شفیعی، سید محمد، پژوهشی پیرامون فطرت مذهبی در انسان، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه اسلامیه، قم، ۱۳۶۷ش.

۶۸.شوکانی،محمدبن علی،فتح القدیر،چاپ اول،دمشق:دارابن کثیر،۱۴۱۴ق.

۶۹.شوکانی،محمدبن علی،فتح القدیر،چاپ اول،دمشق:دارابن کثیر،۱۴۱۴ق.

۷۰.شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعهٔ، چاپ اول، قم: مؤسسهٔ آل البیت علیهم السلام،۱۴۰۹ ق.

۷۱.صابونی، محمدعلی، روائع البیان، چاپ پنجم، بیروت،۱۴۰۷ق.

۷۲.صادقی تهرانی، محمد، الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن ،چاپ دوم، قم: انتشارات فرهنگ اسلامی،۱۳۶۵ ش.

۷۳.الصنعانی،عبدالرزاق بن همام،تفسیرالقرآن ،چاپ اول،الریاض:مکتبه الرشد، ۱۴۱۰ق.

۷۴.طالقانی، سید محمود، پرتوی از قرآن ،چاپ چهارم، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۲ ش.

۷۵.طباطبایی،سیدمحمدحسین،المیزان فی تفسیرالقرآن،چاپ پنجم،قم:دفترانتشارات اسلامی،۱۴۱۷ق.

۷۶.طبرسی،فضل بن حسن،جوامع الجامع،چاپ اول،تهران:انتشارات دانشگاه تهران،۱۳۷۷ش.

۷۷.طبرسی،فضل بن حسن،مجمع البیان فی تفسیرالقرآن،چاپ سوم،تهران:انتشارات ناصرخسرو،۱۳۷۲ش.

۷۸.طبرسی، حسن بن فضل، مکارم الأخلاق، چاپ چهارم، قم: انتشارات الشریف الرضی،۱۴۱۲ ق.

۷۹.طبرسی، علی بن حسن، مشکاة الأنوار فی غرر الأخبار، چاپ دوم، نجف: المکتبة الحیدریة،۱۳۸۵ ق.

۸۰.طبری ،ابو جعفر محمد بن جریر ،جامع البیان فی تفسیر القرآن، چاپ اول، بیروت: دار المعرفه، ۱۴۱۲ ق.

۸۱.طریحی،فخرالدین،مجمع البحرین،تحقیق:سیداحمدحسینی،چاپ سوم،تهران:انتشارات مرتضوی،۱۳۷۵ش.

۸۲.طنطاوی ،ابن جوهری،الجواهر، چاپ دوم ،مصر:المدرس بالجامعه المصریه، ۱۳۵۰ش.

۸۳.طوسی،ابی جعفرمحمد بن حسن،الفهرست، چاپ اول، بی جا: انتشارات الفقاهه ، ۱۴۱۷ق.

۸۴.طوسی،محمدبن حسن،التبیان فی تفسیرالقرآن،بی نا،بیروت:داراحیاءالتراث العربی،بی تا.

۸۵.طیب ،سید عبد الحسین،اطیب البیان فی تفسیر القرآن ،چاپ دوم، تهران: انتشارات اسلام،۱۳۷۸ ش.

۸۶.عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه، تفسیر نور الثقلین ، تحقیق: سید هاشم رسولی محلاتی،چاپ: چهارم، قم: انتشارات اسماعیلیان،۱۴۱۵ ق.

۸۷.عسکری،حسن بن عبدالله،معجم الفروق اللغویه،چاپ اول،بیروت:دارالآفاق الجدیده، ۱۴۰۰ق،ص۲۵۷

۸۸.العقاد، عباس محمد ، عبقریه محمد، ترجمه: اسدالله مبشری،تهران، ۱۳۳۳.

۸۹.علی ،جواد،المفصل فی تاریخ العربی قبل الاسلام، بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۹۷۶ م.

۹۰.عیاشی، محمد بن مسعود، کتاب التفسیر، تحقیق: سید هاشم رسولی محلاتی، تهران: چاپخانه علمیه، ۱۳۸۰ ق.

۹۱.فاضل مقداد، جمال الدین مقداد بن عبدالله، کنزالعرفان فی فقه القرآن ، تحقیق: سید محمد قاضی،چاپ اول ،تهران: مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی،۱۴۱۹ق.

۹۲.فاضل مقداد، جمال الدین مقداد بن عبدالله، کنزالعرفان فی فقه القرآن ، تحقیق: سید محمد قاضی،چاپ اول ،تهران: مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی،۱۴۱۹ق.

۹۳.فخرالدین رازی،ابوعبدالله محمدبن عمر،مفاتیح الغیب (تفسیرکبیر) ،چاپ سوم،بیروت:داراحیاءالتراث العربی، ۱۴۲۰ق.

۹۴.فخرالدین رازی،ابوعبدالله محمدبن عمر،مفاتیح الغیب (تفسیرکبیر) ،چاپ سوم،بیروت:داراحیاءالتراث العربی، ۱۴۲۰ق.

۹۵.فراهیدی،خلیل بن احمد،کتاب العین،چاپ دوم،قم:انتشارات هجرت،۱۴۰۹ق.

۹۶.فضل الله، سید محمد حسین،تفسیر من وحی القرآن، چاپ دوم، بیروت: دار الملاک للطباعة و النشر،۱۴۱۹ ق.

۹۷.فعال عراقی نژاد، حسین؛ داستانهای قرآن و تاریخ انبیاء درالمیزان،چاپ اول، تهران: سبحان، ۱۳۷۰ش.

۹۸.فیروزآبادی، مجدالدین محمدبن یعقوب ،بصائرذوالتمیز فی لطائف الکتاب العزیز، بی نا، مصر: مجلس اعلی الشئوون الإسلامیه، ۱۴۱۶ق.

۹۹.فیروزآبادی،محمدبن یعقوب،قاموس المحیط،بی نا،بیروت: انتشارات دارالجبل،۱۳۷۴ش.

۱۰۰.فیض کاشانی ،محسن ،الصافی،چاپ دوم،تهران:انتشارات صدرا،۱۴۱۵ق.

۱۰۱.فیض کاشانی ،محسن ،محجة البیضاء، تصحیح علی اکبر غفاری، چاپ دوم، بیروت: مؤسسه اعلمی، ۱۴۰۳ق.

۱۰۲.فیض کاشانی،ملامحسن،الصافی،چاپ دوم،تهران:انتشارات صدرا،۱۴۱۵ق.

۱۰۳.فیومی،احمدبن محمد،المصباح المنیرفی غریب الشرح الکبیر،چاپ دوم،قم:موسسه دارالهجره،۱۴۱۴ق.

۱۰۴.قرشی،سیدعلی اکبر،قاموس قرآن،چاپ ششم،تهران:دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱ش.

۱۰۵.قرطبی،محمدبن احمد،الجامع لأحکام القرآن،چاپ اول،تهران:انتشارات ناصرخسرو،۱۳۶۴ش.

۱۰۶.قرطبی،محمدبن احمد،الجامع لأحکام القرآن،چاپ اول،تهران:انتشارات ناصرخسرو،۱۳۶۴ش .

۱۰۷.قطب الدین، سعیدبن هبه الله،فقه القرآن فی شرح آیات الاحکام،چاپ دوم،قم:کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی،۱۴۰۵ق، ،ج۱،ص۹۵

۱۰۸.قمی ،علی بن ابراهیم، تفسیر قمی ، تحقیق: سید طیب موسوی جزایری،چاپ چهارم، قم: دار الکتاب،۱۳۶۷ ش.

۱۰۹.قمی مشهدی، محمد بن محمدرضا، تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب ،چاپ اول، تهران: سازمان چاپ وانتشارات وزارت ارشاد اسلامی،۱۳۶۸ ش.

۱۱۰.کاشانی، ملا فتح الله، تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین، چاپ سوم، تهران: کتابفروشی محمد حسن علمی، ۱۳۳۶ ش.

۱۱۱.کاظمی، جواد بن سعید، مسالک الأفهام الی آیات الأحکام، چاپ دوم، تهران: کتابفروشی مرتضوی،۱۳۶۵ش.

۱۱۲.کاظمی، جواد بن سعید، مسالک الأفهام الی آیات الأحکام، چاپ دوم، تهران: کتابفروشی مرتضوی،۱۳۶۵ش.

۱۱۳.کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق،الکافی، تصحیح: غفاری علی اکبر و آخوندی، محمد، چاپ چهارم، تهران:دار الکتب الإسلامیة،۱۴۰۷ ق.

۱۱۴.گنابادی ،سلطان محمد،بیان السعادة فی مقامات العبادة ،چاپ دوم،بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات ،۱۴۰۸ ق.

۱۱۵.گئورگیو،کنستان ویرژیل،محمد صلّی الله علیه وآله والسّلم پیامبری که از نو باید شناخت،ترجمه: ذبیح الله منصوری،تهران:انتشارات زرین،۱۳۸۸ش.

۱۱۶.لمبروزو، جینا ،روح زن، ترجمه پری حسام شه رئیس، تهران: دانش، ۱۳۶۹ش.

۱۱۷.مازندارانی،ملاصالح،شرح اصول و روضه کافی،تصحیح علی اکبر غفاری، تهران:المکتبة الاسلامیه، بی تا.

۱۱۸.الماوردی، النکت والعیون، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۲ ق.

۱۱۹.الماوردی، النکت والعیون، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۲ ق.

۱۲۰.مجتبوی، سید جلال، علم اخلاق اسلامی، ترجمه جامع السعادات، چاپ دوم، انتشارات حکمت، بی تا.

۱۲۱.مجلسی،محمدباقر،بحارالأنوار،چاپ دوم،بیروت:داراحیاء تراث العربی،،۱۴۰۳ق.

۱۲۲.محسنی، محمدآصف ،حدود الشریعه المحرمات،قم:چاپخانه امیر المومنین، بی تا.

۱۲۳.محقق محمد باقر،نمونه بینات درشان نزول آیات ازنظر طوسی وسایر مفسرین عامه و خاصه،چاپ ششم، تهران:انتشارت طلوع آزادی، ۱۳۶۴ش.

۱۲۴.مدرسی،سیدمحمدتقی،تفسیرهدایت،ترجمه:عبدالحمیدآیتی،بی نا،مشهد:انتشارات آستان قدس رضوی،۱۳۷۷ش.

۱۲۵.مراغی، احمد بن مصطفی، تفسیر المراغی، بیروت: داراحیاء التراث العربی،بی تا.

۱۲۶.مزلو،آبراهام،انگیزش وشخصیت،ترجمه احمد رضوانی،تهران:دارالکتب الاسلامبه،۱۳۸۹ق.

۱۲۷.المزّی، یوسف ،تهذیب الکمال،تحقیق:دکتر بشار عواد معروف،چاپ چهارم،بیروت:موسسه رساله،بی تا.

۱۲۸.مصباح یزدی،محمدتقی،اخلاق درقرآن، تحقیق ونگارش:محمدحسین اسکندری،چاپ پنجم،قم:موسسه آموزشی وپژوهشی امام خمینی،۱۳۹۱ ش.

۱۲۹.مصباح یزدی،محمدتقی،پرسش ها وپاسخ ها،چاپ هشتم،قم:موسسه آموزشی وپژوهشی امام خمینی،۱۳۹۱ش.

۱۳۰.مصطفوی،حسن،التحقیق فی کلمات القرآن الکریم،چاپ اول،تهران:وزارت فرهنگ وارشاداسلامی،۱۳۶۸ش.

۱۳۱.مصطفوی،حسن،تفسیرروشن،چاپ اول،تهران:مرکزنشرکتاب، ۱۳۸۰ش.

۱۳۲.مطعنی،عبدالعظیم،دراسات جدیده فی اعجازالقرآن،بی نا،قاهره:مکتبه وهبه،۱۴۱۷ق.

۱۳۳.مطهری، مرتضی ،مساله حجاب،چاپ پنجاه ودوم،تهران: صدرا،۱۳۷۹ش

۱۳۴.مطهری،مرتضی ، گفتارهای معنوی،چاپ چهاردهم،تهران،انتشارات صدرا،۱۳۷۳ش.

۱۳۵.مطهری،مرتضی ،یادداشت های استاد، چاپ دوم، انتشارات صدرا۱۳۸۲ش.

۱۳۶.مطهری،مرتضی، آشنایی با قرآن،چاپ یازدهم،انتشارات صدرا،۱۳۸۷ش.

۱۳۷.مطهری،مرتضی،انسان درقرآن،چاپ بیست وپنجم،تهران:انتشارات صدرا،۱۳۸۵ش.

۱۳۸.مطهری، مرتضی ،بیست گفتار،چاپ بیستم،تهران: انتشارات صدرا،۱۳۸۳ش

۱۳۹.مطهری، مرتضی؛ مجموعه آثار، ج ۱۶، (سیری درنهج البلاغه) چاپ پنجم ، تهران: انتشارات صدرا، ، ۱۳۷۸ش.

۱۴۰.مغنیه، محمد جواد ،تفسیر الکاشف ،چاپ اول، تهران: دار الکتب الإسلامیة،۱۴۲۴ ق.

۱۴۱.مقدس اردبیلی، احمد بن محمد، زبدة البیان فی أحکام القرآن،چاپ اول، تهران: کتابفروشی مرتضوی،بی تا.

۱۴۲.مقدس نیا، سید محمد تقی و محمدی،محمد مهدی ،آداب معاشرت، مشهد:پیک جلال،۱۳۷۹ش.

۱۴۳.مکارم شیرازی،ناصر وجمعی ازهمکاران ، پیام قرآن ،چاپ نهم، تهران: دار الکتب الاسلامیه،۱۳۸۶ ه. ش.

۱۴۴.مکارم شیرازی، ناصر، پیام قرآن ،چاپ نهم، تهران: دار الکتب الاسلامیه،۱۳۸۶ ه. ش.

۱۴۵.منتظری، دراسات فی ولایة الفقهیه، قم: المرکز العالمی للدراسات، ۱۴۰۹ ق.

۱۴۶.المودودی، ابوالأعلی، الحجاب،بیروت:دارالثقاف،بی تا.

۱۴۷.موسوی خمینی،روح الله، شرح حدیث جنود عقل و جهل، چاپ دوازدهم، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمه الله علیه،۱۳۸۷ ش.

۱۴۸.موسوی خمینی،روح الله،طلب واراده،تهران:انتشارات علمی فرهنگی،۱۳۶۲ش.

۱۴۹.مهدوی کنی، محمد سعید، دین و سبک زندگی، تهران: دانشگاه امام صادق، ۱۳۸۷ش.

۱۵۰.مهدی زاده ،حسین ،حجاب شناسی،قم:مرکزمدیریت حوزه های علمیه،۱۳۸۱ش.

۱۵۱.میبدی، احمد بن محمد، کشف الأسرار و عدة الأبرار، چاپ پنجم، تهران: انتشارات امیر کبیر،۱۳۷۱ ش.

۱۵۲.میرزا خسروانی، علی رضا ،تفسیر خسروی ، تحقیق: محمد باقر بهبودی،چاپ اول، تهران: انتشارات اسلامیه، ۱۳۹۰ ق.

۱۵۳.النجاشی،ابوالعباس احمدبن محمدرجال نجاشی، چاپ اول،قم: انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۰۷ق.

۱۵۴.نجفی خمینی، محمد جواد،تفسیرآسان،چاپ‌اول، تهران: انتشارات اسلامیه،۱۳۹۸ ق.

۱۵۵.نراقی،محمدمهدی،جامع السعادات،چاپ پنجم،اسماعیلیان،بی تا.

۱۵۶.النسفی،تفسیرالنسفی، چاپ دوم ،القاهره:دارالشعب، ۱۳۷۲.

۱۵۷.نوری، حسین بن محمد تقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، چاپ اول، قم: مؤسسة آل البیت علیهم السّلام،۱۴۰۸ ق.

۱۵۸.نوری، حسین بن محمد تقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، چاپ اول، قم: مؤسسة آل البیت علیهم السلام،۱۴۰۸ ق.

۱۵۹.ورام بن أبی فراس، مسعود بن عیسی، مجموعة ورّام، چاپ: اول، قم: مکتبه فقیه، ۱۴۱۰ ق.

۱۶۰.هگل،فردریش،مقدمه برزیباشناسی،ترجمه:محمودعابدیان،بی نا،تهران:انتشارات آواز،۱۳۶۳ش.

۱۶۱.الهواری، هودبن محکّم، تفسیر کتاب الله العزیز، به کوشش حاج بن سعید شریفی، بیروت: دالغرب الاسلامی، ۱۹۹۰ م.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹